



ما از نظرات و نقد های مرتبط به مباحث این نشریه استقبال کرده و بنا به درخواست ارسال کننده منتشر خواهیم کرد. مباحث به طور دوره ای طرح و به بحث گذاشته می شوند و در پایان هر دوره عنوان دیگری مطرح می شود. طبق آئین نامه اجرایی ما موظف هستیم کلیه نظرات ارسالی را بدون کم و کاست در تارنما و گاهنامه منتشر کنیم. مطالب خود را به آدرس thenashriye@gmail.com ارسال نمایید. طبیعی است که مسئولیت محتوای مطالب با نویسنده است.



سلسله مباحث تئوریک اصول برنامه ای

این دوره: حزب انقلابی

به بهانه کوبانی !!! — اسدالله غفارزاده

مؤلفه های حزب کارگران سوسیالیست — مازیار رازی

صفحه ۲۲

صفحه ۲

رمز گشایی باید ها و نبایدهای رفیق آیت نیافر

وظایف عمومی هسته ها — محمد اشرفی

بینا داراب زند

صفحه ۴

صفحه ۲۴

جمعی از کارگران تهران: ناتوانی برای گامی بجلو

حزیت طبقه کارگر و چگونگی تحقق آن (بخش دوم)
پیشروان طبقه کارگر و جنبش خودبخودی

محمود صفدری

بینا داراب زند

صفحه ۲۸

صفحه ۷

دیکتاتوری سرمایه داری یا دیکتاتوری انقلابی کارگری؟

حزب دفاع از خود رهانی کارگران (قسمت سوم)
— حزب دفاع از خود رهانی کارگران بر چه اصول و مبانی
استراتژیکی و تاکتیکی استوار است؟ — اسماعیل سپهر

محمد اشرفی

صفحه ۱۰

صفحه ۳۰

آسیب شناسی دو مبارزه کارگری و حقوق بشری

بازهم در مورد حزب سازی! (به رفقای نشریه تدارک حزب انقلابی)

ک — ابراهیم (رنجبر شماره ۱۱۴)

محمود صفدری

صفحه ۱۲

صفحه ۳۴

بررسی سر مقاله نشریه تدارک حزب انقلابی

بهر روز فرهیخته (خیزش شماره ۳۵)

صفحه ۱۴

نگاهی به تاریخ جنبش کارگری

وظایف حزب طبقه کارگر چیست؟

محمد اشرفی

صفحه ۱۷

طبقه کارگر در ایران (قسمت دوم): حزب توده ایران،

مفهوم مارکسیستی سانترالیزم دمکراتیک

رفرمیسم بورژوازی «چپ» — بینا داراب زند

مازیار رازی

صفحه ۳۶

صفحه ۱۹

در باره تاریخ اتحادیه کمونیست — فردریش انگلس

مفهوم حزب انقلابی از نقطه نظر گرایش مارکسیست های انقلابی

ترجمه مهر داد مینایی

علیرضا بیانی

صفحه ۴۳

صفحه ۲۱

مؤلفه های حزب کارگران سوسیالیست

به منظور مشخص کردن وجوه اشتراک و تمایز خودمان از سایر جریاناتی که صحبت از حزب و ساختن حزب می کنند، لازم است که به طور کلی به چهار مؤلفه اصلی اشاره بشود؛ این چهار مؤلفه به این ترتیب هستند

مؤلفه اول؛ حزبی که ما مورد نظر داریم، به طور اخص حزب کارگران سوسیالیست (حزب پیشتاز کارگری) هست. گرایش ما در مورد «حزب پیشتاز کارگری» به تفصیل بحث های شفاهی و کتبی فراوانی ارائه کرده است؛ اما در این جلسه می خواهم به دو سؤالی که برخی از دوستان در ایران از طریق مکاتبات و یا شفاهاً از ما کرده اند، پاسخ دهم. اولین سؤال این هست که اگر ما ادعا داریم که حزب اقلیتی در جامعه، یعنی حزب کارگران سوسیالیست باید شکل بگیرد، پس تکلیف سایر کارگران چه می شود؟ به سخن دیگر، آیا ما عموماً مخالف تشکیل احزاب توده ای کارگری برای متشکل شدن کارگران در آن ها هستیم؟ و آیا این استدلال ما که حزب اقلیت باید در جامعه ساخته شود، منجر به تشکیل فرقه ای جدا از طبقه کارگر نمی گردد؟ در پاسخ به این سؤال باید بگویم: خیر چنین نیست؛ اول باید ذکر کنم که چنین شکلی از حزب از طریق جامعه سرمایه داری به ما تحمیل شده است. زیرا که انقلاب کارگری، لازمه اش یک برنامه ریزی هدف مند هست. به سخن دیگر، لازمه آن داشتن آگاهی سوسیالیستی پیش از این سرنگونی و تدارکات و تجهیز سایر اقشار جامعه هست. توفیق انقلاب های کارگری به خودی خود تحقق نمی یابد. در طی سه دهه پیش ما در ایران شاهد طغیان ها و اعتراضات خیابانی و حتی اعتصابات بی شماری بوده ایم، اما هیچ یک از این ها منجر به سرنگونی نظام سرمایه داری نشده اند. باید درک شود که اصولاً انقلاب سوسیالیستی بر خلاف انقلاب های پیشین در تاریخ، یعنی انقلاب های بورژوا دموکراتیک یا حتی انقلاب های علیه برده داری و غیره، یک انقلاب هدفمند و با برنامه هست و باید باشد؛ در نتیجه تدارکات لازم برای آن باید دیده شود. انقلاب سوسیالیستی، انقلابی نیست که صرفاً ناشی از یک طغیان و یک اعتراض خودانگیخته توده ای باشد؛ برای این که این تدارکات پیشین ریخته شود، واضح هست که ما نیاز به یک حزب داریم، اما نه یک حزب توده ای؛ گرچه با حزب توده ای به طور عام مخالفتی نداریم. اما حزب توده ای در واقع در دورانی پیشا انقلابی صورت می گیرد، یعنی مبارزات طبقه کارگر به جایی می رسد که بحران عمومی در جامعه به وجود می آید، حکام قابلیت حکومت کردن را از دست می دهند و توده های وسیع در خیابان ها هستند و خواهان تسخیر قدرت، و هم چنین نهادهای خود سازماندهی توده ای شکل گرفته اند، مانند شوراهای کارگری که ما در انقلاب ۱۳۵۷ در ایران شاهد آن بودیم. بنابراین، برای چنین دورانی باید خود را آماده کنیم. یعنی دوران اعتلای انقلابی، دورانی که قدرت دوگانه در جامعه مطرح هست، اما، باید برای این حزب از پیش تدارکات دیده باشیم. این حزب اگر غایب باشد، در دوران قدرت دوگانه واضح هست که بورژوازی و طبقه سرمایه دار بار دیگر به شکل دیگری، حال با تغییر حکومت و یا افراد و مهره های دیگر، به حیات ادامه می دهد و طبقه کارگر را شکست خواهد داد. ما عموماً در جامعه سرمایه داری با دو مانع اصلی از طرف دولت سرمایه داری مواجه

می شویم (و این را کارگران در داخل ایران کاملاً تجربه کرده اند). یک مانع، قهر و زور هست، سرکوب و ارعاب از طرف رژیم برای جلوگیری از انقلاب های کارگری؛ مانع دیگری که ایجاد می کند، «تحمیق» است. یعنی با برخوردهای ایدئولوژیک، زمینه نفوذ رفرمیسم، سندیکالیسم، گرایش های سوسیال دموکراتیک و سایر انحراف در جنبش طبقه کارگر را مهیا می کند و مسیر انقلاب را تغییر می دهد. یعنی این که در توده ها توهم ایجاد می کنند که گویا صرفاً مقابله ما با این ابزار کنونی رژیم و با این «حکومت» است؛ اگر این حکومت یک مقداری تعدیل و بهتر شود، ما مسأله ای با «دولت» سرمایه داری نخواهیم داشت. این استدلال ها از طرف گرایش هایی می آید که در واقع قصد تحمیق توده ها را دارند، گرایش های مختلفی در جنبش کارگری دور این عقاید شکل می گیرند. گرایش های سندیکالیست، گرایش های سوسیال دموکرات و غیره .

بنابراین برای تدارک انقلاب هدفمند از طرف طبقه کارگر ما نمی توانیم وارد این احزاب یا وارد کار علنی بشویم که مورد تعرض و تهاجم دولت سرمایه داری- چه در سطح زور و سرکوب و چه در سطح تحمیق- قرار بگیرد. لذا، باید ظرف دیگری ایجاد کنیم که از این تهاجم دو جانبه از سوی دولت سرمایه داری مصونیت داشته باشیم. آن طرف تنها می تواند یک حزب پیشتاز کارگری باشد. تجربه چنین حزبی را هم ما در تاریخ، در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه داشتیم که موفق شد. اولین و تنها انقلاب سوسیالیستی در جهان بر اساس تشکیل چنین حزبی تدارک و تحقق یافت و به پیروزی رسید. بنابراین بر اساس این تجربه غنی، ما بر این باوریم که برای تدارک انقلاب نیاز به حزب پیشتاز کارگری یا حزب کارگران سوسیالیست هست. البته این امر درست است که این حزب در واقع هم چنین باید به عنوان یک «حزب پیشتاز کارگری» در درون «توده» ها کار کند. بدیهی است که چنان چه حزب در انزوا باشد و صرفاً به کارهای خودش بپردازد، تبدیل به یک فرقه می شود. این حزب بر اساس یک وحدت ضدین عمل می کند. یعنی از یک طرف حزبی هست در اقلیت، اما از طرف دیگر یک حزبی یارک اکثریت. در اقلیت قرار می گیرد، چون ناچار هست این کار را بکند تا بتواند خودش را از تهاجمات دولت سرمایه داری مصون نگه دارد، بتواند خود و طبقه کارگر را سازماندهی کند. پرسیدنی است که چه طور ممکن هست که ما بخواهیم در حضور وزرات اطلاعات یک اعتصاب کوچک سازمان بدهیم؟ خوب می آیند همان روز رهبران ما را دستگیر می کنند، و آن ها را به زندان می برند. حتی یک اعتصاب کوچک را در نتیجه شکست می دهند. بنابراین ما مجبوریم حزبی مجزا از توده ها ایجاد کنیم. و همچنین از سوی دیگر، مجزا از عقاید رفرمیستی و تحمیق توده ها، این چنین حزبی را باید تشکیل دهیم تا بتوانیم برنامه سوسیالیستی را تا دوران اعتلای انقلابی مصون نگه داریم. هدف ما از ساختن حزب دقیقاً حفظ اعتقادات و آگاهی سوسیالیستی برای زمانی است که بحران در جامعه آغاز می شود. اگر این تدارکات را نبینیم، واضح هست که طبقه کارگر هیچ گاه به قدرت نخواهد رسید، و تجربه تاریخی هم این را به ما نشان داده است. بنابراین، از یک سو، ما به حزب ویژه ای یعنی حزب کارگران سوسیالیست نیاز داریم و آن را می سازیم. از سویی دیگر، به طور روز مره در درون طبقه کارگر در تمام سطوح شرکت می کنیم. هم چنان اتحاد عمل ها در کل طبقه کارگر تقویت می کنیم.

باشند. بدیهی است که آن‌ها به نظرات متفاوتی می‌رسند. این امر کاملاً طبیعی هست. خطی که اعضای حزب به درون جنبش کارگری می‌برند، شاید کارایی نداشته باشد. بنابراین اعضای این حزب باید بتوانند این نظریات نوین را که محصول مبارزات طبقاتی است به درون حزب بیاورند. در واقع چکیده عمل مبارزاتی اعضا حزب به تکامل برنامه کل حزب (یعنی تئوری) منجر می‌گردد. تئوری این حزب بخش عمده اش بخش مطالباتی هست که از دل جنبش کارگری به درون حزب می‌آید. دقیقاً این بحث وجه تمایز ما با تمام گرایش‌ها و احزاب و سازمان‌های کارگری است که به اسم کارگر و کمونیست و غیره اعلام موجودیت کرده‌اند؛ آن‌ها از بالا در واقع شعارها و مطالباتشان را به جنبش کارگری تحمیل می‌کنند. کارگران را به عنوان سربازان خادم حزبشان و پیشوایان آن می‌نگرند. در صورتی که حزب مد نظر ما، حزبی هست که از دل جنبش کارگری عقاید را به بالا در درون این حزب می‌آورد. این حزب مطالبات کارگری را تقویت می‌کند، مطالبات انتقالی، حداقل و دمکراتیک را که بر اساس مبارزات زنده هست صیقل می‌دهد و به درون حزب می‌آورد. اگر قرار هست این اتفاق بیفتد باید این حزب جایگاهی در نظر بگیرد که عقاید مختلف به راحتی و با سهولت بدون این که عضوی احساس نگرانی کند، وارد شوند و مورد بحث قرار بگیرند. به عبارت دیگر حزب باید حق گرایش و حق جناح را به رسمیت بپذیرد. به رسمیت شناختن حق گرایش، یکی از اساسی‌ترین و مهم‌ترین ابزارهای ساختن این حزب هست. در غیاب این امر، یعنی عدم وجود دمکراسی درونی، این حزب به سرعت منحل خواهد شد. بنابراین حزبی که ما مد نظر داریم، حزبی هست کاملاً دمکراتیک که حق گرایش اعضای خود را برای باز گذاشتن ورود تجارب زنده طبقه کارگر به درون حزب باز می‌گذارد. این کار اگر نشود، این حزب یک حزب بوروکراتیک و در اسرع وقت به حزب غیر دمکراتیک کارگری مبدل می‌شود.

مؤلفه سوم، این است که این حزب رادیکال هست. حزبی هست که نه تنها در مسائل روزمره طبقه کارگر شرکت می‌کند، بلکه فراتر از این می‌رود؛ به تشکیل کمیته‌های مخفی عمل در کارخانه‌ها در محلات مختلف با رعایت مسائل امنیتی دست می‌زند. به ایجاد یک نشریه سراسری مخفی کارگری برای سازماندهی کارگران و تمام زحمتکش‌ها در جامعه می‌پردازد. اعضای حزب در مسائل روزمره هر کارخانه و هر محل کار و تجمعی شرکت می‌کنند. مداخلات اعضای حزب هدفمند با سمت و سوی مشخصی است. کمیته‌های عمل مخفی را تعمیق می‌بخشد و دائمی می‌کند که با جزر و مد مبارزات از بین نروند. کمیته‌های کارگری سراسری را متراکم و متمرکز تر می‌کند. بین کمیته‌های کارخانه‌های مختلف هماهنگی ایجاد می‌کند که مثلاً در شرایطی که یک کارخانه دست از کار برداشت، در همبستگی با آن کارخانه، یک اعتصاب سراسری در جامعه رخ بدهد. وقتی یکی از فعالین طبقه کارگر به زندان می‌رود شرایطی آماده می‌کند که یک اعتصاب سراسری کارگری در ایران برای آزادی آن کارگر تحقق یابد. این هماهنگی در واقع رژیم را وادار به عقب نشینی‌های می‌کند که از این عقب نشینی‌ها اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر افزایش پیدا می‌کند و تدارک انقلاب در واقع می‌تواند با سهولت بیشتر جلو برود. رادیکالیزم کارگری یعنی آماده کردن خود و کل طبقه کارگر برای شرایط بحرانی که سازماندهی سراسری برای اعتصاب عمومی و رهبری کردن تمام

به این ترتیب که در مورد مسائل صنفی با سندیکالیست‌ها اتحاد عمل انجام می‌دهیم. ما اصولاً پرچم دار اتحاد عمل‌ها می‌شویم، زیرا می‌خواهیم جبهه ضد رژیم را تقویت کنیم و در این مبارزات فراتر از سندیکالیست‌ها می‌رویم، چون اهداف دیگری داریم. آن‌ها اهدافشان محدود به گرفتن امتیازاتی از رژیم هست، اما، ما هدفمان سرنگونی دولت سرمایه داری و استقرار دولت کارگری است. اما در این گام اولیه، «اتحاد عمل» را تقویت می‌کنیم؛ با جریان‌های سوسیال دمکرات و اپوزیسیون، حتی بورژوا، که خواهان آزادی زندانیان سیاسی و یا خواهان آزادی بیان و آزادی مطبوعات هستند، در این حوزه اتحاد عمل می‌کنیم؛ اما هدف ما با این جریان‌های رفرمیستی متفاوت هست. هدف نهایی ما چیز دیگری هست. هدف نهایی آن‌ها حفظ دولت سرمایه داری به یک شکل دیگری با یک حکومت دیگر و با یک چهره دیگری هست. با این روش ما به یک فرقه تبدیل نمی‌شویم.

سؤال دیگر این هست که وقتی ما صحبت از حزب «کارگران سوسیالیست» می‌کنیم، پس تکلیف سایر جریان‌ها مانند روشنفکران در این حزب چه می‌شود؟ آیا خواهان حذف روشنفکران هستیم؟ آیا صرفاً می‌گوییم که فقط کارگرانی که در کارخانه‌ها هستند، باید در این حزب باشند؟ در پاسخ باید بگوییم: خیر چنین فرضی نیست. ما دو دسته را به حزب جلب می‌کنیم که در درون حزب با هم پیوند خواهند خورد. اولی کارگر-روشنفکران هستند، کارگر-روشنفکران، کارگرانی هستند که مغزهای متفکر جنبش کارگری‌اند. کسانی هستند که در عمل مبارزاتی و در نتیجه مبارزات شان به آگاهی ضد سرمایه داری و سوسیالیستی رسیده و سپس به دانش سوسیالیستی دسترسی پیدا کرده‌اند.

دومی روشنفکر-کارگران هستند. روشنفکرانی که نقطه آغاز کار سیاسی شان مطالعات و تحقیقات مارکسیستی و سوسیالیستی بوده و سپس به لزوم مبارزه در مبارزه طبقاتی و در خدمت گذاشتن تمام امکانات خودشان در درون طبقه کارگر رسیده‌اند. و هم چنین توسط پیشروان کارگری به رسمیت شناخته شده‌اند. بنابراین این دو مقوله، یعنی کارگر-روشنفکران، یعنی رهبران عملی طبقه کارگر یا مغزهای متفکر طبقه کارگر، و روشنفکرانی که در عمل به جامعه و طبقه کارگر نشان داده‌اند که در خدمت به طبقه کارگر گام‌های برداشته‌اند، با هم ادغام می‌شوند و از بنیانگذاران حزب پیشتاز کارگری می‌شوند. بنابراین واضح هست که روشنفکرانی که از سابقه روشنفکری طبقه متوسط و غیره به درون مبارزات طبقه کارگر می‌آیند، جایگاهی در حزب پیشتاز کارگری دارند؛ اما به شرطی این که در عمل نشان داده باشند که قیام مآب نیستند، که با خواندن چهار کتاب و چهار مقاله خود را رهبر جنبش کارگری قلمداد نمی‌کنند! این را باید در عمل نشان داده باشند. این موضوع را هم طبقه کارگر خوب درک خواهد کرد و بین روشنفکرانی که در این راستا گام برداشتند، انتخاب خواهد کرد.

حال می‌پردازیم به مؤلفه دوم حزب پیشتاز کارگری. این حزب باید کاملاً یک حزب دمکراتیک باشد و این هم صرفاً جنبه تبلیغاتی ندارد و از شرایط عینی دخالتهای در جنبش کارگری نشأت می‌گیرد. واضح هست که اعضای این حزب برای این که بخش‌هایی از این برنامه سوسیالیستی را به درون طبقه کارگر ببرند، و این نظریات را در مبارزه زنده طبقاتی به آزمایش بگذارند، باید آزادی عمل داشته

وظایف عمومی هسته ها

مقدمه :

با توجه به سوال برخی از رفقا در مورد وظایف هسته ها آنچه تا کنون به عنوان تجربه خود و دیگر رفقا کسب کردم در این مطلب ارایه می کنم تا برای رفقا قابل استفاده باشد.

قبل از ورود به بحث لازم است بیان شود که در فعالیت های مخفی و انقلابی نباید عجله کرد و نباید بی حوصله بوده و بدون برنامه وارد میدان شد بلکه باید صبر انقلابی داشت و همه جوانب را بررسی کرده سپس دست به اقدامات عملی زد. هسته محل تجمع نیروهای انقلابی است که ضمن داشتن مقداری از آگاهی طبقاتی و انقلابی لازم است اقدام به یادگیری هر چه بیشتر نمایند و در حین یادگیری اقدام به انتقال تجربه و آگاهی به دیگر انسانها نمایند و با توجه به اینکه هر روز موارد جدیدی ایجاد می شود و باید یاد گرفت و یاد داد بنابراین موارد بسیاری است که ما نمی دانیم و برای ادامه مبارزه باید آنها را یاد بگیریم. از این بابت باید صبر انقلابی داشته باشیم و در کنار شور انقلابی برای کسب شعور انقلابی اقدام نماییم، که برای هسته ها این موارد از طریق جلسات شروع و از طریق عملی کردن تصمیمات گرفته شده در جلسات ادامه یافته و در پردازش حاصل عملیات در جلسات بعدی باعث ادامه فعالیت و بر طرف شدن معایب و باعث رشد آگاهی و سطح مبارزات هسته ها و بدنبال تاثیر گذاری هسته ها در توده ها باعث رشد سطح مبارزه در نزد عموم و فعالیت و به میدان آمدن عموم باعث قدرت مند شدن و بیشتر شدن آگاهی و تجربیات هسته ها و نزدیک شدن به شرایط انقلاب خواهد شد. ارتباط برنامه ریزی شده هسته ها باعث فرار گرفتن هسته ها در متن مبارزه و در متن توده ها می گردد که این یعنی رشد و بالندگی هسته و رفع نقص بسنه بودن هسته ها است که از طریق حاصل مبارزات هسته ها ممکن می گردد. همه این کارها، یعنی سازمان یابی و سازماندهی! در نهایت لازم به ذکر است که سازمانیابی و سازماندهی بدون برنامه ریزی دقیق ممکن نمی شود. با توجه به موارد مقدمه به موضوع بحث یعنی وظایف عمومی هسته ها توجه کنید :

1- هر کدام از اعضای هسته باید اسم مستعار سازمانی برای خود انتخاب کنند.

اسم مستعار نباید در زندگی شخصی و خانوادگی و دوستانه بکار برود یا شناخته شود

در کارهای سازمانی فقط باید از اسم مستعار استفاده شود و در کارهای سازمانی نباید اسم اصلی شناخته شود یا به کار برود.

2- هر هسته ای باید یک ایمیل مخصوص برای برقراری ارتباط با دیگر هسته ها داشته باشد که صد البته نباید در این ایمیل مشخصات افراد شناخته شده بکار رود و همچنین نباید مشخصاتی در ایمیل بکار برود که از تشابه آن به افراد هسته پی برده شود .

از ایمیل فوق به صورتی که در دفترچه شماره 3 (رهنمود های امنیتی) متعلق به نشریه تدارک حزب انقلابی گفته شده است استفاده شود.

3- اگر بخشی از ارتباط اعضای هسته با یک دیگر از طریق ایمیل است باید هر کدام از اعضا یک ایمیل جدا گانه از ایمیل شخصی خود داشته باشند و شرایط استفاده از این ایمیل نیز در دفترچه شماره 3 گفته شده است .

افشار تحت ستم را در جامعه تحقق می دهد. حزب برای شرایط بحرانی یعنی شرایط قدرت دوگانه آماده می کند که توده ها را برای تسخیر قدرت مسلح و سازماندهی می کند. از این زاویه این حزب رایکال هست؛ حزبی هست که در واقع هدفمند عمل می کند، خواهان سرنگونی نظام هست و تدارکاتی در این راستا می بیند .

مؤلفه چهارم، این هست که این حزب باید متکی به یک برنامه سوسیالیستی به مثابه ستون فقرات این حزب باشد. بدون برنامه سوسیالیستی این حزب فاقد ارزش خواهد بود، زیرا برنامه سوسیالیستی یک نقشه راه هست که این حزب براساس آن مسیر خود و مسیر طبقه کارگر را تعیین می کند. این نقشه راه نشان می دهد قدم های بعدی چیست و کجا باید برداشته شود. این برنامه سوسیالیستی نشان می دهد تسخیر قدرت چگونه صورت بگیرد و پس از تسخیر قدرت چه اقداماتی باید صورت بگیرد. بنابراین از آن جایی که انقلاب سوسیالیستی یک انقلاب آگاهانه و با برنامه هست، متکی است به علم شناخت جامعه یعنی متکی به مارکسیزم به مثابه یک علم. بنابراین همزمان با تشکیل این حزب باید برنامه دقیقی تدوین گردد.

این چهار مؤلفه ای بود که مایلیم در درون کارگران سوسیالیست به بحث بگذاریم. انتظار داریم رفقا و دوستان به خصوص در ایران به آن واکنش نشان بدهند. این مؤلفه ها را نقد بکنند.

در آخر می خواستم اعلام کنم که من هم بسیار خوشحال هستم که گرایش های مختلف و پیشروهای کارگری در داخل ایران و خارج از کشور به این ضرورت پی برده اند که امروز دیگر زمان تدارک حزب انقلابی فرا رسیده است. نشریه «تدارک حزب انقلابی» اخیراً انتشار یافته و من به نوبه خودم به این رفقا خیرمقدم می گویم. مقدمه این نشریه نشان می دهد که در واقع این رفقا (و ما هم به عنوان یک گرایش در میان این رفقا)، در مسیر درستی بر خلاف سایر تحولات در راستای حزب سازی، وارد شده ایم. در این مقدمه به درستی تأکید می شود که باید در راستای حزب انقلابی طبقه کارگر یا حزب کارگران سوسیالیست گام های مشخصی برداشت، باید تبادل نظر شود، باید هم دیگر را متقاعد بکنیم در راستای این برنامه و حزبی که می خواهیم تشکیل دهیم، و گام های مشترک برداریم. هم چنین هم زمان به فعالیت های حمایتی از کارگرانی که امروز در زندان هستند، و در راستای آزادی فوری آن ها از زندان های رژیم جمهوری اسلامی، دست بزنیم.

با تشکر از شما

متن پیاده شده بحث رفیق مازیار رازی در برنامه هفتم تلویزیونی «صدای کارگر سوسیالیست» مورخ ۲۴ شهریور ۱۳۹۳

به همکاری شما نیازمند است

thenashriye@gmail.com

تدارک حزب انقلابی

4- هر هسته باید اسمی برای خود انتخاب نماید که ارتباط آنها با دیگر هسته ها و کمیته مربوط به خود با آن نام صورت می گیرد.

5- حدامقدور در ایمیل ها نباید موارد مهم و قرار و مدار ها نوشته شوند بلکه از ایمیل ها برای دادن گزارشات ، اخبار ، پیشنهادات و بیان نیاز ها و بیلان کاری و همچنین دادن آموزش های لازم جهت بحث های تئوریک ، ارسال مقالات و نوشته های آموزشی و ... بیان شوند. باید توجه اکید داشت که در هیچ یک از نوشته های ارسالی با ایمیل نباید هیچ گونه نشان و مشخصاتی و رد پای از ارسال کننده و دریافت کننده وجود داشته باشد.

6- اعضای هر هسته موظف هستند جلساتی منظم بر گزار نمایند در صورت ممکن هر هفته یک جلسه اگر ممکن نبود و یا نیازی نبود می تواند هر 15 روز یک جلسه باشد اما مهم این است که بسیار دقیق و منظم بر قرار شود که از طریق شرکت منظم در جلسات و حضور به موقع در هر جلسه نشان دهنده این است که عضو فوق می تواند یک فرد مورد اعتماد و قابل تکیه کردن و همچنین توانا برای سازماندهی باشد .

7- نوع رفتار و شرکت در مباحثات و همچنین انجام دقیق و به موقع وظایف و مسئولیت های به عهده گرفته و یا گذاشته شده به عهده هر کدام از اعضا و همچنین میزان و سرعت پیش رفت و یادگیری هر کدام از اعضا در کارها و آموزش های داخل هسته پارامتر های هستند که اعضا را برای رشد و به عهده گرفتن وظایف بیشتر و مطمئن تر سازماندهی و سازمان یابی مشخص می کنند. از بین این پارامترها منظم و دقیق بودن و همچنین مسئولیت پذیری شاخصه های مهمتری هستند.

8- اعضای هسته در اولین جلسه باید تقسیم کار کنند و هر کدام وظیفه ای را که فعلا" مشخص شده است به عهده بگیرند و در جلسه بعدی به بقیه گزارش بدهند که در رابطه با وظیفه ای که به عهده گرفته بود چه کارهای کرده است و در مورد کارهای که جدا از وظیفه به عهده گرفته صورت داده است نیز باید گزارش داده شود . ضمن تقسیم کار در اولین جلسه در هر جلسات بعدی نیز که کارهای جدیدی مشخص می شود باید بین اعضا تقسیم کار شود در صورتی که در جلسات بعدی مشخص شد یکی از اعضا از عهده کار محوله بر نمی آید یا باید بقیه به کمک او بشتابند و یا در تقسیم کار ها تجدید نظر شود. (این بدان جهت است که اولاً" توانایی اولیه افراد متفاوت است و دوما" چون اول کار است هنوز توانایی افراد رشد نکرده است و سوماً" توانایی های افراد در مورد کارهای متفاوت فرق دارد. مثلا" کسی که مروج خوبی است ممکن است توانایی تبلیغاتی خوبی نداشته باشد و این تفاوت ها طی زمان مشخص می شود که لازم است در تقسیم کارها طی گذشت زمان تجدید نظر شود و همچنین پس از مشخص شدن ضعف هر کدام از اعضا خود او و بقیه به تقویت بخش های ضعیف به پردازند. این آموزش باید طی روند فعالیت هسته از طریق کسب تجارب عملی کاری و مطالعه تجربیات گذشته گان و آموزش های تئوریک و علمی در درون هسته صورت بپذیرد.

تقسیم مباحثات درونی جلسات :

هر هسته موظف است زمان جلسات خود را به قسمت های مختلف تقسیم نماید که به صورت عمده و روئین می تواند به شکل زیر تقسیم بندی شود

1 - قسمت اول جلسه گزارشات :

الف - گزارش کلی هسته از کارهای انجام داده خود و ارتباطاتش

ب - گزارش هر عضو از مسئولیت های که به عهده گرفته بود و انجام یا عدم انجام آنها و دلایل مربوط به آن را ارایه نماید همچنین هر عضوی به طور خلاصه گزارشی از وضعیت زندگی مردم

هسته نشریات هسته و یا نشریات مورد تایید هسته را برای ایمیل های فوق ارسال کند و همچنین می تواند آدرس های اینترنتی نشریات هسته را به شماره تلفن های داده شده اس م اس نماید یا از طریق وایپر، واتساپ، لاین، فیسبوک و ... به دست افراد مورد نظر برساند، یا در صورت نیاز از طریق پست برایشان ارسال کند.

6- قسمت ششم جلسه باید به مطالعه گروهی: متون تئوریک و مقالات نظری و بحث و مبادله نظر در مورد آنها تخصیص یابد. لازم است هسته جمع بندی خود را در هر جلسه مطالعاتی در موضوع مطالعه بنویسد و در گزارشات خود آنها را مکتوب نماید.

7- قسمت هفتم تهیه گزارش و تعیین زمان: و موضوع بحث و محل جلسه بعدی:

الف - در مورد تهیه گزارش باید بسیار مختصر و مفید و بدون گذاشتن رد پا در گزارشات و بدون از قلم افتادن موضوعی تهیه شود. همچنین هسته موظف است گزارش تهیه شده را برای کمیته بالا تر از خود ارسال کند تا از طریق مطالعه آن تجربیات هسته در پیروزی ها و شکست ها جمع بندی شده در اختیار بقیه هسته ها قرار بگیرد تا از این طریق رشد امنیت و بازده هسته ها هر روز بیشتر شود و از طرف دیگر معایب هسته از طریق دیگر رفقا مشخص شده به آنها گوش زد شود. برای تبادل تجارب و ارتقاء سطح مبارزه و آگاهی سیاسی و طبقاتی این عمل الزامی است.

ب - گزارشات هسته باید بایگانی شوند این کار را خود هسته می تواند انجام بدهد به این صورت که ایمیلی داشته باشند و مسئول بایگانی گزارشات هر جلسه را با عنوان مشخص آن جلسه در ایمیل خود قرار بدهد که هر وقت لازم داشتند می توانند از ایمیل دریافت کرده و آن را به صورت سند تاریخی خود مورد باز دید قرار بدهند. اما بهتر است برای حفظ امنیت بیشتر گزارشات برای نماینده هسته ارسال شود و او در ایمیل بایگانی نماید.

ج - تعیین زمان و مکان جلسه بعدی قبل از پایان جلسه حاضر از شروط مهم رعایت امنیت است. باید در رابطه با محل جلسه معابر و راه های دسترسی به محل جلسه، نقاط کور محل، افراد فضول حاضر در محل، امکان بررسی اسان محل و غیر باید مورد بررسی قرار بگیرند و در همین حال همه ی اعضا محمل قانع کننده برای حضور در آن محل را داشته باشند. زمان جلسه نیز باید از نظر ترافیک، روشنایی و تاریکی خلوت و یا شلوغ بودن ساعات و یا روز های خاص و غیر در نظر گرفته شود. همچنین می تواند هسته تعیین محل جلسه را به یکی از رفقا واگذار نماید.

اما بسیار مهم است که جلسه باید دقیق و منظم برگزار شود. تعهد اعضا یک هسته به عنوان خشت اولیه حزب طبقه کارگر به اجرای منظم جلسه، بستگی دارد. تشکیل جلسه برای هسته در واقع آماده شدن برای یک دفاع یا یک حمله است، بنا براین حمله و یا دفاعی که با جلسه شلخته و شل و ول تعیین یا برگزار شود نتیجه اش از قبل مشخص است. با این دید می توان گفت تشکیل جلسه خود بخشی از شروع نبرد و مبارزه است، بنا براین با شروع نا منظم و بدون دقت تنها شکست در انتظار ما خواهد بود.

8 - قسمت هشتم: پاک سازی محل جلسه! تذکر لازم این است که گزارش باید تایپ شود تا دست کسی به صورت مدرک باقی نماند، نوشتن در جلسات تا آنجائیکه ممکن است نباید باشد اما در صورتی که در جلسات نوت برداری شده یا یادداشتی رفقا نوشتند، در انتهای جلسه با مشارکت کلیه اعضا باید پاکسازی شده و هر گونه مدرکی از وجود جلسه یا نوشته خطی محو و نابود گردد. تمامی اعضا به این مورد باید نظارت کامل داشته باشند. پس از پایان جلسه ترک محل نیز باید با رعایت مسائل امنیتی صورت به گیرد و کسی نباید هیچ گونه مدرکی با خود حمل کند.

4 - قسمت چهارم مربوط به موضوع شاخص بحث روز است: بدون شک در هر زمانی موضوع بسیار شاخصی مورد توجه توده ها یا حاکمیت و یا نیروهای فعال سیاسی است. بررسی و اعلام موضع در این رابطه باعث می گردد هسته هر روز آپ دیت و بروز باشد و با زمان پیش برود بنا براین هسته موظف است موضوعات روز را مورد کنکاش و بررسی و مورد موضع گیری قرار بدهد.

5- قسمت پنجم جلسه مربوط به نشریات هسته: خواهد بود. ممکن است هسته یک هسته تخصصی باشد مثلاً فقط هسته مطالعاتی یا هسته تهیه امکانات مالی، یا هسته کمیته نظامی، ... باشد ولی در بیشتر موارد هسته مربوط به تبلیغ، ترویج و سازمانگری است. در واقع بقیه هسته های تخصصی هسته های تدارکاتی برای هسته های تبلیغاتی، ترویجی و سازمانگری هستند. بنا براین هسته برای پیش برد کارهای خود باید دارای نشریات باشد. هسته می تواند نشریه ای به صورت ماهنامه و همچنین بیانیه، اطلاعیه و تراکت و برچسپ های تبلیغی را منتشر و توزیع کند، در نتیجه در قسمت پنجم جلسه به موضوع نشریات باید پرداخته شود.

الف - مطالب نشریه می تواند اخبار و گزارشاتی باشد که در حوزه عملیاتی هسته که هر روزه در حال اتفاق است و توده ها با آن درگیر هستند، همچنین موضوع تراکت ها و بیانیه ها و اطلاعیه ها و برچسب ها نیز می تواند موضوعات داخل حوزه عملیاتی باشند. اما هم در نشریه و هم در تراکت ها و بیانیه و اطلاعیه ها و برچسب ها باید به موضوعات ملی و جهانی که از یک طرف در سرنوشت توده ها دخیل هستند و توده ها باید عکس العمل نشان بدهند و از طرف دیگر لازم است توده ها در آن موارد آموزش دیده و تربیت سیاسی شوند، هسته موظف است در نشریه و بقیه موارد آن موضوعات را منتشر نماید.

ب- طریقه توزیع نشریه، تراکت، بیانیه، اطلاعیه ها و برچسب ها و ... قبل از هرگونه توزیع نشریه، تراکت، بیانیه، اطلاعیه و ... هسته باید آنها را در اینترنت بگذارد و سپس از اینترنت بر داشته اقدام به توزیع نماید این بدان جهت است که اگر افرادی در این رابطه دستگیر شدند می توانند ادعا کنند که از اینترنت برداشتم در این صورت آنها منشاء انتشار نخواهند بود. این یک اقدام امنیتی است، بنا براین هیچ کدام از اعضا هسته حق ندارند قبل از انتشار در اینترنت اقدام به توزیع نشریات نمایند. هسته باید محله و افراد حوزه فعالیت خود را که مستعد تر برای جذب و دریافت آگاهی هستند را شناسائی کرده، اول نشریات خود را در اختیار آنها قرار بدهد. افرادی که در کارخانجات، مدارس، دانشگاه ها و بین اهالی محل و گروه های توده مردم دارای محبوبیت هستند شناسایی شوند و به هر طریق ممکن ولی امن اول بدست آنها رسانده شود. اما قبل از آن باید از این افراد و گروه ها آدرس، شماره تلفن، آدرس ایمیل داشته باشیم تا از طریق تلفن بتوانیم آدرس اینترنتی نشریات را برای آنها اس م اس کنیم، یا از طریق ایمیل برایشان بفرستیم و همچنین می توانیم از طریق پست سرخ اقدام به ارسال نماییم. صد البته اصولی این است که هسته نماینده در بیرون از ایران داشته باشد تا تمامی کارهای اینترنتی هسته را آن نماینده در خارج از ایران انجام بدهد. در این شکل کار، هسته تمامی مطالب خود را جهت نشریه، تراکت، بیانیه، اطلاعیه و ... تهیه کرده و برای نماینده خود ارسال می کند یا اینکه در صورت امکان و اینکه خطری برای اعضا هسته نداشته باشد نشریات خود را کامل کرده برای انتشار در اینترنت به نماینده خود در خارج ارسال کند. سپس نماینده هسته نشریات آن را در اینترنت منتشر می نماید و بعد از آن اعضا هسته می توانند نشریات را از اینترنت دریافت کرده اقدام به تکثیر و توزیع کنند. و همچنین هسته باید آدرس های ایمیل، شماره های تلفن، آدرس های پستی افراد داخل حوزه خود و یا حتی از تمامی نقاط ایران را تهیه کرده و در اختیار نماینده خود قرار بدهد و نماینده

چشم انداز کلی هسته ها :

کسب آگاهی بیشتر ، در رابطه با مسائل سیاسی ، آگاهی طبقاتی ، و بالا بردن علم تئوریک که لازمه اولیه مبارزه است قدم اول وظیفه هسته ها می باشد که از طریق مطالعه گروهی کتاب و مقالات و همچنین بحث و گفتگو ممکن می شود. قدم دوم هسته ها شناسایی و جذب و بر قراری ارتباط با توده ها و البته در مرحله اول با فعالین محیط کار و زندگی کارگران ، دانشجویان ، دانش آموزان ، زنان و معلمان است، و قدم بعدی فعالیت هسته ها منتشر و توزیع کردن نشریات است، و موازی و همزمان با همه ی این وظایف سازماندهی و آماده کردن توده ها و آماده کردن و جذب رهبران عملی توده ها جهت ایجاد تشکل های کارگری در محل کار و محیط زندگی و راه اندازی اعتراضات به رهبری نیروهای فعال درون توده ها از عمده وظایف هر هسته است. و همچنین، هم نوع سازی ازعالیترین وظایف یک هسته است که در تمامی فعالیت خود این مورد را باید مد نظر داشته باشد. چرا که بدون همانند سازی ادامه فعالیت سازمان یافته انقلابی ممکن نخواهد شد. همچنین چشم انداز یک هسته باید به هم پیوست ارگانیک هسته ها و جاری شدن در بستر یک حزب انقلابی طبقه کارگر باشد و تمامی کارهایش را با این نگاه و در این جهت سازماندهی نماید. هسته باید خود را یکی از خشت های زیر بنایی حزب طبقه کارگر بداند، بنا براین باید تمامی اصول و نطفه ها و ژن های مورد نیاز یک حزب در یک خشت از آن که هسته است متبلور باشد، هسته باید دائماً در این رابطه خود را چک کند و هر جایی که احساس کرد کمبودی در جهت حرکت به سمت بستر ساختن حزب دارد خود را در این جهت باز سازی نماید.

تذکر مهم :

صد در صد لازم است رفقای که اقدام به تشکیل هسته های خود می کنند قبل از شروع هر کاری به مطالعه دقیق این متن و همچنین دفترچه های آموزشی که تا حالا 3 شماره از آنها (توسط نشریه تدارک حزب انقلابی) منتشر شده است و رفقا می توانند از سایت این نشریه آنها را دریافت نمایند و همچنین موارد آموزشی امنیتی دیگری که در اینترنت یافت می شوند مطالعه نمایند تا خطا و خطر کمتری ایجاد شود.

آنچه در این نوشته گفته شده است بخشی بسیار کوچکی از حاصل نتایج مبارزات کارگران و فعالین انقلابی است ، لازم است رفقای دیگر در جهت رشد مبارزات و ایجاد امنیت بیشتر هر آنچه در این موارد کسب تجربه کرده اند در اختیار عموم قرار بدهند تا طبقه کارگر و انقلابیون ان بیشتر بتوانند رو به جلو حرکت کنند.

موارد دیگری نیز در دست تهیه است که به مرور در اختیار رفقای مبارز قرار خواهد گرفت.

پیش بسوی ایجاد هسته های مخفی انقلابی

محمد اشرفی

مهر ماه 1393

حزبیت طبقه کارگر و چگونگی تحقق آن (بخش دوم)

پیشروان طبقه کارگر و جنبش خودبخودی

در بخش پیشین توضیح دادیم که از نظر ما حزبیت طبقه کارگر ضرورتی تاریخی است تا "طبقه کارگر بمثابه تنها طبقه انقلابی ایکه حامل نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جایگزین (آلترناتیو) سرمایه داری است، در سطح جامعه بشری، در مقام حقیقی خود ظهور کند. طبقه کارگر تا زمانیکه چنین طرحی را برای تغییر انقلابی جامعه ارائه نکند، اصولاً در مقام انقلابی خود قرار نگرفته است." پس واضح است که مهمترین شرط تحقق این حزبیت برخورداری جامعه از طبقه کارگری است که به این ضرورت پی برده باشد، از آگاهی طبقاتی برخوردار باشد، علم مبارزه طبقاتی را بشناسد و در نتیجه از سازماندهی و رهبری ای برخوردار باشد که در رابطه ای متقابل و ارگانیک، مراحل مختلف تکاملی مبارزه طبقاتی اش را تا انهدام ماشین حکومت سرمایه داری و استقرار جمهوری شوراهای طی کرده و گذار سوسیالیستی را آغاز کند. اما همچنان گفتیم و از طریق تاریخی و توضیح عینیت شرایط طبقاتی کارگران نشان دادیم که بین آنچه که طبقه کارگر باید باشد و آنچه که اکنون هست، تفاوت زیادی وجود دارد. این فاصله مملو از موانعی است که باید از سر راه برداشته شود.

بسیاری از فعالان کارگری بر این عقیده هستند که مهمترین مانع انتقال آگاهی و سازماندهی طبقه کارگر حضور جو خفقان و سرکوبی است که از طریق حکومت سرمایه داری در ایران اعمال می شود. و از این نتیجه می گیرند که تنها با محدود کردن فعالیت های کارگری در چهارچوب های مورد تحمل حکومت اسلامی و سازماندهی علنی و قانونی طبقه کارگر می توان این مانع را دور زد. اما، در عمل می بینیم که حکومت سرمایه داری بسیار از ایشان هوشمند تر است و هیچگونه رابطه ای بین فعالان کارگری با تجربه و توده های کارگری را تحمل نمی کند، و اگر ابزارهای قانونی اش پاسخگو ایجاد مانع در راه شکلگیری این پیوند نباشد، بی محابا، بصورت غیر قانونی به در بند کشیدن فعالان کارگری و سرکوب جنبش خودبخودی کارگران اقدام می نماید. مواجهه با چنین واقعیتی، این فعالان کارگری را به این نتیجه می رساند که حکومت اسلامی چنان مقتدر است که هیچ راهی جز تمکین به محدوده قابل تحمل آن نیست. ایشان در هر مرحله قدمی به قهقرا برداشته تا شاید این نقطه تحمل را کشف کنند، اما هرگز به آن نخواهند رسید. چرا که با هر عقب نشینی فعالان کارگری و خواسته های جنبش خودبخودی، سرمایه داران و حکومت شان قدمی به جلو گذاشته و محدوده را تنگ تر می کنند. نتیجه چنین تسلیم طلبی ها بود که طبقه کارگر را از خواسته شرایط بهتر کار و افزایش حقوق متناسب با تورم بعد از پایان جنگ، به تصویب قراردادهای موقت و قانون کارگاه های کوچک مجلس هفتم به بعد رساند. معمولاً با مشاهده و تجربه چنین شرایطی، فعالان دلسوز کارگری می بایست به عبث بودن راه حل شان واقف گشته و نظریه خود را برای مطابقت با واقعیت موجود تغییر دهند، لیکن می بینیم که چنین نمی شود. در اینجاست که جنبش فعالانی، با اصرار بر نظریه نادرست و ورشکسته، خود، تبدیل به مانعی در مقابل رشد آگاهی و مبارزات طبقه کارگر می شوند.

توسل به زور و سرکوب و بند و زندان را به هیچ عنوان نباید پای اقتدار مطلق حکومت سرمایه داری گذاشت. دقیقاً، عکس آن صادق است. در تاریخ دو قرن جنبش کارگری، بارها شاهد بودیم که فعالان کارگری چگونه با سازماندهی مخفیانه خود و کارگران بر رویکرد نظامی - امنیتی و پادگانی کردن جامعه فائق آمدند. دروغ می گوید آن کسی که ایجاد سازمان ها و تشکلات کارگری و سوسیالیستی در جهان را به نبود سرکوب و اختناق در کشورهای دیگر نسبت می دهد. همواره سازماندهی طبقه کارگر در کشورهای سرمایه داری زیر شدیدترین جو سرکوب و اختناق صورت پذیرفته است. سرکوب و اختناق حکومت ها فقط در شرایطی که افکار و تئوری های تسلیم طلبانه در میان فعالان کارگری و

برای دریافت نسخه های چاپخانه ای و مطالب این نشریه بصورت

جداگانه به تارنمای نشریه تدارک حزب انقلابی رجوع کنید

<http://nashriye.com>آدرس تماس با ما thenashriye@gmail.com

قدرت اقتصادی تولید اجتماعی، بلکه، همچنین دارای الگویی پیشرفته از حاکمیت سیاسی هستند و برای اجرایش، توانایی پاسخ مسلحانه به امتناع مسلحانه سرمایه داری را نیز دارند. آیا بنظر شما، در حال حاضر، طبقه کارگر ایران چنین آگاهی و اعتماد به نفس برخاسته از آن را داراست؟ مسلماً خیر!

اکثریت قریب به اتفاق توده های کارگری یا روستا زادگانی هستند که به تازگی به شهرها آمده و در خیل طبقه کارگر وارد شده اند (مهاجران جنگ) و با نسل دوم ایشان می باشند که هنوز افکار ارتجاعی "زباب و رعیتی" و "پدر سالارانه" خود را به پدک می کشند. غریزه و ذهنیت ایشان، اتفاقاً، با همان لاطائلات "قدر قدرتی" حکومت بیشتر سازگاری دارد. تجارب زیادی از اعتراض و شکست و پیروزی لازم است تا ایشان به درک طبقاتی رسیده و به ضربه پذیر بودن کارفرما و حکومت سرمایه داری پی ببرند. البته طبقه کارگر ایران بواسطه فشارهای جانکاه و خانمان براندازی که سرمایه داری "همیشه در بحران" ایران به ایشان تحمیل کرده و می کند، بصورت فشرده، در حال کسب چنین تجربیاتی است. اعتلاء روزمره این اعتراضات نیز نشان از همین واقعیت است. هر چه سرمایه داران بر فشارهای خود بیافزایند، کارگران نیز برای رفع و دفع آن به مبارزه کشیده می شوند. حتی طبق خبرهای جراید حکومتی، روزی نیست که هزاران کارگر اعتصابی در مقابل کارفرمایانشان قرار بگیرند. چنین مبارزاتی، همچون دامان یک مادر، پرورش دهنده نیروهای تازه نفسی از مبارزان است. طبقه کارگر ایران در حال سیر مسیری از گذرگاه طفولیت به بلوغ است. نیرویی که **هنگام بلوغ**، قادر به سرنگونی حکومت سرمایه داری در یک قیام سیاسی - اجتماعی خواهد بود. هیچ نیرویی بغیر از نیروی طبقه کارگر قادر به در هم کوبیدن نظام سرمایه داری و پیشبرد انقلاب سوسیالیستی نیست.

آنچه که ما باید درک کنیم، اینستکه حتی پس از سرنگونی حکومت سرمایه داری، چنان تحول اجتماعی ایکه بخواهد زیر بنای یک جامعه را متحول سازد، صرفاً از طرق حکومتی متمرکز و بوسیله «نمایندگان مختار» و توده های سر به زیر نمی تواند صورت پذیرد. به همین علت نیز گفته می شود که طبقه کارگر نمی تواند ساختار قدرت موجود را تصرف کند، بلکه باید آن را منهدم ساخته و حکومت شوراها (کمون ها - کانتون ها) که تمامی اهالی در آن تصمیم گیرنده و مجری هستند را مستقر سازد. چرا که تحولات سوسیالیستی تنها می تواند و باید از طریق اقدام مستقیم تمامی اهالی اجرا شود.

تا به حال اینگونه بوده که اصلاحات در ساختارهای اجتماعی بصورت احکام حکومتی به اهالی اعلام شده و با زور چماق و بند و زنجیر و طناب دار اجرایی می شدند. مثالهای این شیوه سرمایه دارانه را ما تنها از حکومت های رسماً سرمایه داری نمی آوریم، بیایم به مدعیان حکومت های سوسیالیستی قرن گذشته نگاهی بیاندازیم که به خیال خود با الگو گیری از "مام وطن سوسیالیستی" (روسیه) و "سوسیالیسم واقعاً موجود" به کجا رسیدند. کشورهایی چون کره (شمالی)، ویتنام، کامبوج، کوبا و

حال اگر طبقه کارگر تا آن زمان به درجه ای از آگاهی نرسیده باشد که بتواند چنین انقلابی را پیش ببرد، آنوقت چه خواهد شد؟ همانطور که در روسیه اتفاق افتاد! آنوقت است که ایجاد تحولات انقلابی در جامعه به دوش نخبان حزبی به "نمایندگی" طبقه کارگر می افتد که به ابتکار خود آن را به پیش ببرند. و تصمیمات خود را بصورت احکام حکومتی به مردم اعلام کرده و انتظار اجرایی شدنش را داشته باشند. در چنان حالتی توده های طبقه کارگر چنین حکومتی را دیگر از آن خود ندانسته و هر چند هم که این اقدامات برای پیش بردگانش صحیح جلوه کند و یا با نیت پاک صورت پذیرد، با مقاومت طبقه کارگر روبرو خواهد شد.

تکرار می کنم، تنها زمانی چنان دگرگونی های انقلابی امکان اجرایی شدن پیدا می کنند و در جامعه پایدار خواهند ماند، که این اقدامات بصورت آگاهانه و داوطلبانه از سوی توده های طبقه کارگر صورت پذیرد. گفته های داهیانه آموزگاران سوسیالیسم صرفاً مصرف

سوسیالیست حاکم بوده توانسته است از سازماندهی طبقه کارگر جلوگیری کند. هم اکنون، جنبش طبقه کارگر، تا آنجایی که متکی به آگاهی و سازمان یافتگی خودبخودی اش است، در حال "زدن سنگی" است که تسلیم طلبان آن را "علامت نزدن" جلوه می دهند. پیروزی های اخیر جنبش کارگری، هر چند کوچک، هر چند مقطعی و تک واحدی، عقب نشینی هیئت حاکمه ی تا دندان مسلح را افشاء کرده است. این کوتاه فکران و خودپسندان تسلیم طلب هستند که برای ارضاء و توجیه وجود خود، چشم بر آن بسته اند.

قدم اول برای رهبری این جنبش به پیروزی های بزرگتر، دائمی تر و هر چه نزدیکتر به پیروزی نهایی، خط کشی فعالان کارگری و سوسیالیست های انقلابی با انواع تئوری های تسلیم طلبانه و ارتجاعی ای استکه از مراکز حزبی و سازمانی بورژوازی "چپ" بیرون می تراود و نا امیدي را در دل پاکدلان و معتمدان به انقلاب پرولتری و معتقدان به سرنگونی و انهدام کامل ماشین حکومت سرمایه داری و استقرار حکومت شوراها (کمون - کانتون) برای آغاز دوران گذار سوسیالیستی، دامن می زند. فعالان انقلابی طبقه کارگر باید در وحله اول، این تسلیم طلبی و تسلیم طلبان و احزاب و سازمان های آنها را از خود دور کرده و حول فعالیتی مشترک، برای ایجاد ستاد سیاسی طبقه کارگر ایران (حزب انقلابی) گام نهند. این فعالیت مشترک، آن بستری است که پیوند پراتیک و تئوری انقلابی را مهیا می سازد. در روند طی کردن چنین پروسه ای است که ایده ها در آسمان نمانده و در پراتیک مشخص انقلابی محک می خورند و میزان صحت و سقم شان تعیین می گردد. در چنین بستری دیگر توهمات و خیال پردازی ها مکانی برای بقاء ابدی نمی یابند. در کنش و واکنش فعالان انقلابی سوسیالیست بر بستر فعالیتی مشترک، نه تنها ایده ها محک می خورند، بلکه خودمان را نیز از آلودگی ها تصفیه کرده و بالنده می سازیم. با برداشتن همان "قدم اول" به خود آگاهی ای دست می یابیم که سال ها در انتظارش بودیم. چرا که، فقط یک انقلابی می تواند تا برای حل نقصان رهبری طبقه کارگر در چنین شرایط طوفانی و پر تلاطمی، به دریا بزند و غول ناکامی یک قرن گذشته را، چشم در چشم، به مبارزه بطلبد!

آیا شما آماده چنین خودآگاهی ای هستید؟

فعالیت انقلابی یعنی چه؟

هنگامیکه سخن از فعالیت انقلابی می شود، ذهن بسیاری از جوانان ما به سمت کارهای عجیب و غریب ماجراجویانه می رود و اینگونه تصور می کنند که قهرمانان سوسیالیست وارد محلات شده و با سخنرانی های مهیج خود توده های کارگر و مردم زحمتکش را به شورش فرا می خوانند. این مردم هم که تا به حال چنین شجاعت و جسارتی را ندیده اند، با دیدن آنان دلشان قرص شده و به دنبال شان به میدان ها آمده و دست به شورش و قیام می زنند. این تصویر با تعریف مصالحه جویان و تسلیم طلبان نیز از فعالیت انقلابی خوانایی دارد. با این تفاوت که، جوانان ما بواسطه شور و هیجان انقلابی به این توهم دچار می شوند، اما، مصالحه جویان و تسلیم طلبان برای تخطئه فعالیت انقلابی و ارائه تصویر کاریکاتوری کاذب از آن چنین می کنند. در اینجا باید به جوانان پرشور و پاکدل خود توضیح دهیم که درست است که هدف نهایی ما رهبری جنبش کارگری در جهت قیام علیه نظام سرمایه داری است، **اما چگونه؟ در چه شرایطی و با کدام نیرو؟**

انقلاب، واقعه ای است که شرایط مبارزه طبقاتی در روندی طولانی و پیچیده در آن قرار می گیرد و کاری نیست که صرفاً با سخنرانی های آتشین مبلغان جان بر کف صورت پذیرد. انقلاب در شرایطی بوقوع می پیوندد که کلیت طبقه کارگر به این واقعیت پی برده باشد که کلیه کارفرمایان واحدهای تولیدی مختلف بمنابۀ یک طبقه مشترک المنافع وجود دارند که بسیار سازمان یافته هستند و به ابزاری متحد کننده، با توانایی اعمال قهر و سرکوب، یعنی حکومت سرمایه داری، مسلح اند. همچنین، دریافته باشند که تمامی کارگران در کلیه واحدهای تولیدی، در مقابل سرمایه داران و حکومت ایشان نیز طبقه ای مشترک المنافع می باشند که نه تنها دارای



بایست بر روی برنامه ای یکپارچه از سوی هسته ها بجلو رود. به همین منظور "کمیته نشریه تدارک حزب انقلابی" مباحث برنامه ای را بصورت دوره ای در دستور کار خود قرار داده که این نوشته نیز بخشی از بحث این دوره، درباره چگونگی تشکیل "حزب انقلابی" می باشد. این هسته ها می بایست مطالب مندرج در شماره های "نشریه" را خوانده و مورد بحث قرار داده و نظرات گوناگون خود را برای "کمیته نشریه ..." ارسال کنند تا با انتشارش، کلیه رفقا در دیگر هسته ها و کمیته ها بتوانند از آنها استفاده برند. تنها با ایجاد چنین رابطه خلاق و متقابل است که همسویی و یکپارچگی در فعالیت های انقلابی بوجود می آید.

همچنین، مخفی بودن هسته ها باعث می شود تا ایشان با یکدیگر تماس مستقیم نداشته باشند. این حالت بدین دلیل ضروری است که اگر هسته ای به هر دلیلی از طرف پلیس سیاسی شناسایی شد، دیگر هسته ها لو نرفته و بتوانند به فعالیت های انقلابی خود بصورت مستمر ادامه دهند. اما، انتقال تجربیات فعالیت های انقلابی جهت بالا بردن کیفیت سازماندهی و کارهای تبلیغی و ترویجی از ضروریات است. در اینجا با نقش دیگر "کمیته نشریه تدارک حزب انقلابی" آشنا می شویم. از طریق ارسال گزارشات از فعالیت هسته ها، "کمیته نشریه" بر مبنی محتوای آنها، اشکال متفاوتی برای به اشتراک گذاشتن و انتقال این تجربیات به دیگر هسته ها و کمیته ها دارا است.

در اینجا سخن کوتاه کرده و نظرات خود در مورد حوزه های مختلف و متنوع فعالیت انقلابی، اهداف و کارکرد کوتاه مدت و دراز مدت شان را به شماره ی دیگری موکول می کنم.

بینا داراب زند

گرایش سوسیالیسم مشارکتی

اول آبان ۱۳۹۳

ما از نظرات و نقد های مرتبط به مباحث این نشریه استقبال کرده و بنا به درخواست ارسال کننده منشتر خواهیم کرد.

مباحث به طور دوره ای طرح و به بحث گذاشته می شوند و در پایان هر دوره عنوان دیگری مطرح می شود.

طبق آئین نامه اجرایی ما موظف هستیم کلیه نظرات ارسالی را بدون کم و کاست در تارنما و گاهنامه منتشر کنیم.

مطالب خو را به آدرسی

thenashriye@gmail.com

ارسال نمایید.

جوهر بر روی کاغذ، و یا خواب های طلایی یک نوجوان ایدالیست نبوده است. اینکه رهایی طبقه کارگر از زیر استثمار و ستم بورژوازی و ساختمان جامعه کمونیستی (گذار سوسیالیستی) تنها بدست خود کارگران امکان پذیر است، یک واقعیت است و نه یک شعار!

فعالیت انقلابی، فعالیت آگاهگرانه ای است که انقلابیون سوسیالیست از طریق تبلیغ و ترویج علم مبارزه طبقاتی، بصورت برنامه ریزی شده، درازمدت و مستمرانه در میان کارگران به پیش می برند تا این نیروی بالقوه انقلابی را به آگاهی لازم برای رهبری مبارزات خود و دیگر اقشار تحت ستم رهنمون کنند. چنین فعالیتی از طرف فعالان انقلابی کاری تدریجی، مشقت بار و مملو از پیچیدگی هایی است که تنها با همکاری متحدانه امکانپذیر است. کارهای بزرگ با برداشتن قدم های کوچک آغاز می گردد. هیچکس نمی تواند تمامی کارها را به تنهایی بر دوش بکشد و نباید انتظار داشته باشد که دیگران نیز چنین کنند. فعالیت انقلابی، محلی برای ماجراجویان و شور و هیجان کورکورانه نیست.

چگونه فعالیت انقلابی را سازماندهی کنیم؟

با توضیحات بالا مشخص می شود که سازماندهی برای پیشبرد فعالیت انقلابی چند جانبه است.

جنبش خودبخودی طبقه کارگر، اتفاقاً در چنین جو خفقان و سرکوبی که هر اعتراض کوچکی، کارگران را در مقابل حکومت سرمایه داری قرار می دهد، زایشگاه نیروهای کارگری است که بصورت روزمره آبدیده می شوند. اما، زایش عناصر آگاهی که این جنبش برای تبدیل شدنش به یک طبقه انقلابی بدان نیازمند است، به این سرعت پیش نمی رود. جنبش خودبخودی طبقه کارگر برای پیشبرد مبارزات خودبخودی اش نیازی به عناصر آگاه ندارد. ارتباط متقابل عناصر سوسیالیست و جنبش کارگری جهت ایجاد جامعه ای نوین و عاری از هرگونه تبعیض طبقاتی، جنسیتی، ملیتی و ... است. پس، در حال حاضر، مهمترین جنبه سازماندهی فعالیت انقلابی، متحد ساختن نیروهای آگاه طبقه کارگر در حزبی است که به برنامه انقلابی طبقه کارگر برای جایگزینی نظام سرمایه داری و آغاز گذار سوسیالیستی مسلح باشد. چنین حزبی بیانگر آلترناتیو سوسیالیستی ای است که دستاوردهای مبارزات طبقاتی کارگران جهان در دو قرن گذشته به جهانیان ارائه داده است. تنها چنین سازماندهی و اتحادی از فعالان انقلابی است که می تواند با کار پیگیرانه شبانه روزی، اقشار و اصناف کارگری را به سطحی از خودآگاهی طبقاتی برساند که پاسخگوی ضرورت تاریخی رهبری جامعه را داشته باشند.

ساختار ساختار تشکیلاتی چنین حزبی جنبه دیگری از فعالیت انقلابی است. تشکیل هسته هایی که عناصر آگاه انقلابی را در محیط های کارگری فعال ساخته و به مبارزات خودبخودی ایشان پیوند زند. باید به خاطر داشته باشیم که هر محتوایی نیازمند به طرف مخصوص به خود است. مسلماً در چنین شرایطی از جو خفقان و سرکوب، فعالیت انقلابی نمی تواند بصورت علنی و در ملاء عام جریان داشته باشد. برای اینکه عناصر آگاه انقلابی بتوانند کار دراز مدت و پیگیرانه آموزش و پرورش و سازماندهی را از طریق ترویج و تبلیغ علم مبارزه طبقاتی با عناصر آماده کارگری به جلو ببرند، می بایست بصورت مخفی و غیر علنی، به دور از چشم پلیس سیاسی و همچنین اعضاء احزاب و سازمان های مصالحه جو و تسلیم شده به حکومت سرمایه داری فعالیت کنند. رئوس چگونگی تشکیل و پیشبرد فعالیت های هسته های مخفی در جزوات آموزشی "کمیته نشریه تدارک حزب انقلابی" و نوشته های رفقا در شماره های این "نشریه" آمده و خواهد آمد. تنها بر روی این نکته باید اصرار ورزید که انتخاب رفقا و اعضاء هسته ها می بایست با تأمل و دقت صورت پذیرد و محل و حوزه فعالیت اش به دقت انتخاب شود. این هسته ها مکانی برای ماجراجویی نبوده و رفقا نباید شور و شوق انقلابی را با هوسرانی ماجراجویان اشتباه بگیرند.

مسلماً برای کارایی فعالیت های انقلابی، چنین اقداماتی می



حزب دفاع از خود رهانی کارگران (قسمت سوم)

نگاهی به مشخصه های اساسی حزبی که پاسخگویی به

الزامات امر " خود رهانی کارگران " را هدف خود دارد

"حزب دفاع از خود رهانی کارگران" بر چه اصول و مبانی استراتژیکی و تاکتیکی استوار است؟

هدف و آماج نهایی "حزب دفاع از خود رهانی کارگران" ایجاد دموکراسی و سوسیالیسم نوع مشارکتی است. دموکراسی مشارکتی با شکلی از حکومت شورایی و با نوعی از دموکراسی مبتنی بر قدرت ورزی عمومی توده ها تداعی می شود. در دموکراسی مشارکتی، قدرت ورزی عمومی توده ها در قالب بکارگیری گسترده اشکال مختلف دموکراسی مستقیم، در نقش فراگیر و تعیین کننده نهادهای خود مدیریتی و نهادهای شورایی توده مردم در ساختار سیاسی و در دایره حضور موثر و گسترده نهادهای جامعه مدنی در ساماندهی عرصه های مختلف حیات اجتماعی، تعیین می یابد. در دموکراسی مشارکتی تعهد نظام سیاسی به تامین شرایط و بستر های لازم برای تجربه وسیعترین آزادی های فردی و اجتماعی و اهتمام آن به مهار قدرت ورزی نخبگان و گروه های نخبه محور، شرایط لازم برای نقش آفرینی آحاد جامعه در سرنوشت خویش را هموار می نماید و موانع عمده در راه عمومی شدن قدرت ورزی سیاسی را از پیش پای آحاد وسیع مردم بر می دارد.

سوسیالیسم مشارکتی نیز با شکوفایی جنبش شورایی و جنبش خود مدیریتی نیروی کار، با تثبیت نقش تعیین کننده افراد در مدیریت و هدایت عملی امور مربوط به محل کار خود و با نقش آفرینی جدی همه نهادهای وابسته به نیروی کار و زحمت در ساماندهی اقتصاد خرد و کلان قابل تشخیص است. در این نوع از سوسیالیسم لغو مالکیت خصوصی و الغاء نظام بهره کشی فرد از فرد، با الغاء همه اشکال از خود بیگانگی نیروی کار و زحمت، با تضعیف هر چه بیشتر نقش بوروکراسی در حوزه مدیریت اقتصاد خرد و کلان، با نقش پررنگ نهادهای جامعه مدنی در مسیر یابی و ساماندهی عرصه های مختلف اقتصادی، با ظهور قوی و موثر نهادهای دفاع از منافع مصرف کنندگان در همه حوزه های مربوط به هدایت و مدیریت اقتصادی و با تمکین به خواست و اراده عمومی توده ها در تعیین جهت گیری های عمومی اقتصادی (چه از طریق بکارگیری ابزارهای دموکراسی مستقیم و چه از طریق به رسمیت شناختن نقش تعیین کننده نهادهای شورایی و خود مدیریتی عمومی در مدیریت حوزه اقتصاد) همراه خواهد بود.

اصول و مبانی ناظر بر ترسیم استراتژی درازمدت و کوتاه مدت چپ رادیکال نوین و "حزب دفاع از خود رهانی کارگران" و مولفه های اصلی در تعیین بخشی به شاخصه ها و جهت گیری های تاکتیکی این حزب نیز به نحو موثر و تعیین کننده اک از همین الگو و ساختار سیاسی - اقتصادی (دموکراسی و سوسیالیسم مشارکتی) رنگ و بو می گیرد. تلاش برای الغاء نظام استثمارگرایی سرمایه داری و درهم شکستن هر شکلی از دولت بورژوازی بی تردید مولفه مرقوم در ترسیم استراتژی سیاسی درازمدت این حزب خواهد بود. از یک نگاه، این مولفه ها حلقه پیوند استراتژی سیاسی "حزب دفاع از خود رهانی کارگران" با استراتژی سیاسی درازمدت صف گسترده ای از مخالفان سرمایه داری و معتقدین به سوسیالیسم، بشمار می رود. به رغم این همانندی، اما استراتژی "حزب دفاع از خود رهانی کارگران"، متأثر از اهداف و مشخصه های اساسی نظام سیاسی - اقتصادی ایده آل خود ویژه حزب، به نحو شاخصی از استراتژی سیاسی همه جریانات سیاسی چپ رادیکال سنتی، فاصله می گیرد.

تا آنجا که به "حزب دفاع از خود رهانی کارگران" مربوط می شود، استراتژی سیاسی این حزب نه صرفاً به الغاء نظام سرمایه داری و

برانداختن دولت بورژوازی، که در عین حال به شکل گیری نوع خاصی از نظام سیاسی (نظام شورایی مبتنی بر دموکراسی مشارکتی) و نوع ویژه ای از سوسیالیسم (سوسیالیسم مشارکتی) نظر دارد. با وجود چنین مبنایی نه صف دشمنان طبقه کارگر به ساده گی به طرفداران بردگی سرمایه داری پایان می یابد و نه صف دوستان و متحدین استراتژیک آن به سادگی با مخالفان نظام سرمایه داری و حتی با مدافعین نظام سوسیالیستی به ترسیم درمی آید. در چهارچوب چنین نگاهی به مبانی استراتژی سیاسی حزب، نه تنها همه مدافعان نظام سرمایه داری که همه کسانی که بر حفظ شکلی از حکومت نخبگان بر توده ها اصرار دارند، استعداد آنها دارند که در شرایط معین در صف مخالفان منافع استراتژیک کارگران و زحمتکشان قرار گیرند. در این چهارچوب استراتژیک، فقط جریانات بورژوازی در کانون آتش حمله و تهاجم حزب قرار ندارد و توجه حزب صرفن معطوف به طرد و خنثی سازی انواع گرایشات خرده بورژوازی مدافع اشکال تعدیل شده ای از سرمایه داری نیست. در این چهارچوب، مقابله با همه مدافعان حکومت نخبگان - و از جمله طرد، افشاء و خنثی سازی نیروی بخشی از مدافعین سوسیالیسم که رسمن و تلویحاً از این یا آن شکل حکومت نخبگان حمایت می کنند - جزء مهمی از استراتژی سیاسی حزب خواهد بود. بر متن چنین درکی از استراتژی سیاسی حزب، صف دوستان و متحدین استراتژیک و همیشگی کارگران نیز تنها نیروهایی را شامل می شود که نه تنها الغاء نظام سرمایه داری و درهم شکستن ماشین دولت بورژوازی را در صدر اهداف خود دارند، که در عین حال بر الغاء همه اشکال حکومت مبتنی بر سیادت نخبگان جازم و بر ایجاد دموکراسی نوع مشارکتی و بر پی ریزی سوسیالیسم نوع مشارکتی مصمم اند.

بر مبانی چنین نگاهی به استراتژی سیاسی "حزب دفاع از خود رهانی کارگران"، بسیاری از به اصطلاح چپ ترین نیروهای سیاسی مخالف سرمایه داری که مرز روشنی با ترجمه های تمامیت گرایانه و قیم مابانه از سوسیالیسم ندارند - و یا رسماً دیکتاتوری حزب و فرقه خود را تجلی سوسیالیسم ناب و ایده آل حکومتی کارگران و زحمتکشان می پندارند - در شرایط معین چه بسا بسی بیش از برخی نیروهای لیبرال و سوسیال دمکرات منافع استراتژیک کارگران و زحمتکشان را مورد تهدید قرار دهند. در این نگاه مقابله با گرایشات دموکراسی ستیز و آزادی ستیز در بخشی از چپ افراطی و در شرایط معین تلاش جدی برای طرد و افشاء این نیروها، بخش مهمی از وظایف حزب مطبوع چپ رادیکال نوین خواهد بود.

در چهارچوب استراتژی سیاسی درازمدت چپ رادیکال نوین، اگرچه در هر حال نوک تیز حمله متوجه این یا آن بخش از نیروها و جریانات بورژوازی خواهد بود، اما در یک نگاه کلی همه مدافعین حکومت نخبگان (در هر هیئت و در هر نقاب) در شرایط معین در صف مخالفان منافع استراتژیک کارگران و زحمتکشان قرار گرفته و تضعیف و خنثی سازی نیروی سیاسی آنان در معادلات قدرتی، بخش مهم و اجتناب ناپذیری از استراتژی "حزب دفاع از خود رهانی کارگران" را شامل خواهد شد. در این راستا معیار دوری و نزدیکی این حزب به نیروهای سیاسی دیگر نیز، نه صرفاً با مشارکت آنها در کمپین بزرگ ضد سرمایه داری و دفاع عمومی از سوسیالیسم، که در عین حال با موضع آنها در برابر مولفه دموکراسی، یا تعهدشان به دفاع از حریم گسترده آزادی ها و ویژه یا منیش آنها در برخورد به نقش و جایگاه نهادهای شورایی و نهادهای خود مدیریتی و خود حکومتی توده ای در ساختار التراتیو سیاسی - اقتصادی آینده مشخص می شود.

درکی متفاوت از استراتژی سیاسی حزب کارگری

جزء مهمی از استراتژی سیاسی هر حزب کارگری بی تردید با تعیین صف دوستان و دشمنان کارگران در هر مرحله از مبارزه، با تعیین نیروی سیاسی ای که باید در کانون حمله و تهاجم سیاسی حزب قرار گیرد و با تعیین نیروهای سیاسی ای که باید

حکومتی، توده ای و در همان حال به حاشیه راندن نقش و جایگاه نخبگان و سیاست ورزان حرفه ای در عرصه سیاسی و لگام زدن به فعال مایشانی گروه ها و دستجات نخبه محور در این عرصه خواهد بود. در چهارچوب این استراتژی تلاش و فعالیت حزب اساسین معطوف به ایجاد یک میدان بازی قدرتی نویی است که صحنه گردان و نقش آفرین های اصلی آن نه احزاب و گروه های سیاسی که نهادهای خود مدیریتی و خود حکومتی توده وسیع مردم باشند.

در چهارچوب این استراتژی، البته مقابله با رژیم حاکم (رژیم بورژوازی و یا هر رژیم ارتجاعی دیگر)، مقابله با جریانات بورژوازی و خرده بورژوازی و تعیین چگونگی تعامل و یا رویارویی حزب کارگری با نیروهای سیاسی فعال در صحنه سیاسی به هیچ وجه بی ارزش تلقی نمی شود و مورد غفلت قرار نمی گیرد. این استراتژی بر توطیای "تغییر جهان بدون تسخیر قدرت دولتی" مبتنی نیست. در این استراتژی بزیر کشیدن بورژوازی از ارکان قدرت دولتی و تسخیر قدرت دولتی هنوز جزئی مهم از اهداف جنبش خود رهانی کارگران است. با اینهمه هدف مقدم این استراتژی نه تسخیر قدرت دولتی توسط حزب، که تغییر میدان بازی و ایجاد شرایطی است که تسخیر قدرت دولتی حاصل گسترش، اعتلاء و توانمندی جنبش خود مدیریتی و خود حکومتی توده کار و زحمت و نشانه پیروزی این جنبش در درهم کوفتن ماشین دولتی بورژوازی و تثبیت نظام شورایی و دموکراسی نوع مشارکتی باشد. در چهارچوب این استراتژی، سیاست حزب در تخصیص انرژی و منابع عمومی آن بیش و پیش از هر چیز، بر مدار رشد و گسترش خود آگاهی طبقاتی در صفوف کارگران و زحمتکشان، تلاش برای عمومی کردن فرهنگ خود مدیریتی و خود حکومتی توده ای و کمک به شکل گیری نهادها و سازمانهای خود مدیریتی و خود حکومتی توده کار و زحمت سامان خواهد یافت.

در نگاه چپ رادیکال سنتی امر سرنگونی دولت بورژوازی و تسخیر قدرت دولتی در همه حال و در همه شرایط در کانون استراتژی سیاسی آن قرار دارد و در عمل همه اهداف و الویت های دیگر، در سایه تلاش برای سرنگونی دولت بورژوازی و تسخیر قدرت دولتی توسط حزب، به فهم و نگاه می آید. در این چهارچوب، حتی رشد و اعتلاء خودآگاهی طبقاتی کارگران و زحمتکشان نیز بیشتر از درجه پاسخگویی به بخشی از الزامات تحقق امر سرنگونی و تسخیر قدرت دولتی، مورد توجه قرار می گیرد. در نگاه چپ رادیکال سنتی، نیازها و الزامات امر سرنگونی بر هر نیاز و اولویتی تقدم می یابد و سایه این الزامات به نحو بارزی بر شکل و محتوی و بر چینش و جهت گیری های تاکتیکی آن سنگینی می کند.

در احزاب و گروه های متعلق به چپ رادیکال سنتی همه امکانات و فعالیت های حزبی کم و بیش فروپاشی هر چه سریعتر رژیم سیاسی حاکم (اعم از رژیم بورژوازی و یا هر رژیم ارتجاعی دیگر) را هدف دارد. در این احزاب چالش سیاسی حزب با رژیم سیاسی عملن به شاخص ترین عامل هویت سیاسی آن فرا می روید. در این احزاب، اراده حزب به تمرکز هر چه بیشتر بر کمپین های سیاسی - تبلیغاتی و فعالیت هایی که به تضعیف هر چه سریعتر رژیم سیاسی حاکم راه برد، معطوف است. نگاه این احزاب به جنبش ها و خیزش های اعتراضی - انقلابی نیز بیش از هر چیز تمایل بر کشش حزب به قدرت یابی و نزدیکی هر چه بیشتر به اهرمهای قدرت دولتی را منعکس می سازد.

محور قرار دادن نیازها و الزامات امر سرنگونی رژیم سیاسی حاکم بر چگونگی نزدیکی و تنظیم رابطه این احزاب با طبقه و نهادهای طبقاتی نیز سایه می اندازد و نگاه آنها به طبقه و نهادهای طبقاتی کارگران را به نگاهی ابرازی متمایل می سازد. احزاب و سازمانهای متعلق به چپ رادیکال سنتی نهادهای کارگران و زحمتکشان را عقبه و دنبال رو خود می خواهند و استقلال این نهادها و سازمانها را بر نمی تابند. تلاش آنها نه بر بورکراسی زدایی از سازمان درونی این نهادها و سازمانها، نه بر معمول کردن شیوه خود مدیریتی و قدرت ورزی عمومی توده اعضا در تشکیلات و نظم و نقس درونی

هدف طرد، افشاء و خنثی سازی حزب قرار گیرند، تداعی می شود. استراتژی سیاسی حزب، اما بی تردید به ترسیم صف بندهای مربوط به متحدین و دشمنان طبقه و حزب در هر مرحله از مبارزه و چگونگی تعامل و رویارویی با این نیروهای سیاسی، قابل تقلیل نیست. در یک نگاه کلی استراتژی سیاسی ناظر است بر تخصیص متوازن و بهره مندی بهینه و سودمند از همه منابع موجود در شرایط پرچالش و پرت حول پیشارو و در راستای تحقق هر چه بهتر و هر چه سریعتر آماج های سیاسی هر مرحله از مبارزه. تعیین کانون حمله و تهاجم سیاسی حزب، ترسیم چگونگی تعامل و رویارویی حزب با بازیگران صحنه سیاسی و تعیین نقش خود در عرصه بازی مدعیان قدرت دولتی در هر مرحله از مبارزه نیز، در واقع طرحی است برای تخصیص بخشی از منابع انسانی - امکاناتی حزب و طرحی است برای تعیین تمرکز فعالیت سیاسی - مبارزاتی حزب در این یا آن حوزه و یا جبهه مبارزاتی. بعلاوه، استراتژی سیاسی حزب، به ساده گی با "نقشه" حزب برای دست یابی به این مجموعه یا آن گروه از اهداف معین متناظر نیست. هر طرح استراتژیکی نه تنها مشتمل است بر گذر از مراحل و دوره های متفاوت و مختلف، نه تنها مبتنی است بر واکنش دینامیک و هوشمندانه به شرایط متحول و در حال تغییر، بلکه در عین حال حامل روح و عناصر اصلی جهت دهنده به نوع نزدیکی و مسیر یابی های معطوف به دست یابی به اهداف و آماج های مختلف نیز هست. امری که هر طرح استراتژیکی را به تاکتیک ها و به ترسیم چهارچوبه های مبانی تاکتیکی پیوند می هد. استراتژی نه "نقشه" پیشروی از مسیر های پیش بینی شده، که راه یابی به سوی قله از راه های بعضی ناشناخته و عبور از رخدادهای بسیار غیر قابل پیش بینی است.

برای احزاب و گروه های سیاسی کارگری طالب فرمان رانی بر اهرمهای قدرت دولتی، البته استراتژی سیاسی و تخصیص منابع موجود حزب، به میزان بسیار، با تعیین نقشه جنگ و رویارویی برای تسخیر قدرت دولتی توسط حزب و با چگونگی تعامل و یا رویارویی با احزاب و نیروهای سیاسی فعال در صحنه سیاسی- و در محور آن مقابله با رژیم سیاسی حاکم - معنا می یابد. نگاه این احزاب به کارکرد نهادهای جامعه مدنی بطور کلی و درک آنها از اهمیت و کارکرد نهادها و سازمانهای ویژه کارگران و زحمتکشان نیز، کم و بیش به بهره مندی از نیرو و امکانات این نهادها و سازمانها در دست یابی به آماج های حزب در جبهه جنگ قدرتی بین نیروهای سیاسی فعال در صحنه بازی سیاسی، معطوف است. برای این احزاب همه چیز کم و بیش در هموردی فی مابین احزاب و نیروهای سیاسی فعال در صحنه جنگ قدرت دولتی معنا پیدا می کند.

"حزب دفاع از خود رهانی کارگران"، اما نقش اصلی خود را با مدیریت پیروزمند جنگ و هموردی فی مابین احزاب و نیروهای سیاسی فعال در جبهه تسخیر قدرت دولتی تعریف نمی کند. این حزب تسخیر قدرت دولتی توسط حزب را آماج خود ندارد. برای این حزب جبهه اصلی نبرد، جبهه رقابت و هموردی احزاب و نیروهای سیاسی فعال برای فرمانرانی بر اهرمهای قدرت دولتی نیست. این حزب دست یابی به آماج های خود را در گشایش و پیروزی در جبهه سیاسی جدیدی سراغ می گیرد. در نگاه این حزب جبهه اصلی نبرد، جبهه بزرگ مخالفان همه اشکال حکومت نخبگان علیه همه طرفداران همه اشکال حکومت نخبگان است. استراتژی عمومی این حزب در پاسخگویی به نیازها و الزامات پیروزی در چنین جبهه نویی است که جسم و جان می گیرد.

در این جبهه، استراتژی و اولویت های حزب در تخصیص منابع حزب، از خود ویژه گی های آشکاری برخوردار است. در چهارچوب این استراتژی تخصیص منابع موجود و سمت گیری تلاش و فعالیت حزب، پیروزی در میدان بازی نخبگان و گروه ها و دستجات نخبه محور (و بطور مشخص احزاب و گروه ها و دستجات سیاسی) را هدف خود نخواهد داشت. در عوض آماج مقدم این استراتژی تلاش برای تغییر میدان بازی، تلاش برای عمومی کردن امر سیاست ورزی، تلاش برای ایجاد و بسط نهادهای خود مدیریتی و خود

بازهم در مورد حزب سازی!

(به رفقای نشریه تدارک حزب انقلابی)

نزدیک 50 سال است که در جنبش چپ ایران امر حزب سازی طبقه کارگر در مبارزه علیه نظرات رویزیونیستی مدرن جایگاه بزرگی را اشغال کرده است. نفوذ ایده نولوژی و شیوه تفکر خرده بورژوازی در درون جنبش چپ مدافع طبقه کارگر و تبلیغ ارتجاعی امپریالیستی - بورژوازی و خرده بورژوازی در ایران در مورد مضرات حزب کمونیستی ساختن به ویژه به دلیل عمل کرد رهبری حزب توده و نفی تشکیلات حزبی واحد، دست به دست هم داده و موج بدبینی بزرگی را در این جنبش دامن زده اند که نتیجه منحوس آن تولد پلورالیسم تشکیلاتی بود که از هر نظر هم به نفع دیدگاه فرقه گرایانه خرده بورژوازی بوده و هم در رابطه با تضعیف حرکت سیاسی - تشکیلاتی متحد طبقه کارگر به نفع بورژوازی و دیگر مرتجعان قرار داشت.

نتیجه ی این وضعیت شوم و شکست دولتهای سوسیالیستی به دلیل فتح دژ سوسیالیسم از درون توسط رویزیونیسم مدرن، ضعف نیروی مقاومت متفکر و روشن بین در درون جنبش کارگری توسط فعالان کارگری کمونیست طی این نیم قرن، میدان را برای نفوذ افکار طبقات غیرپرولتری در درون جنبش کارگری فراهم نمود. مدعیانی که بدون داشتن پیوند با جنبش کارگری و بدون اعتقاد به و یا درک عمیق از تئوری انقلابی و علمی طبقه کارگر - کمونیسم علمی - و وفاداری نسبت به آن، مشغول صادر کردن انواع دیدگاههای مبارزاتی شدند که مغایر با این دیدگاه علمی طبقه کارگر بود:

کمونیسم علمی طی 167 سال اخیر بر اساس جمع بندی از مبارزات استعمار شونده گان و ستم دیده گان، دست یابی به جهان بینی ماتریالیسم دیالکتیکی و حرکت تاریخی جوامع بشری از دوران کمون اولیه تا بوجود آمدن طبقات و نظام سرمایه داری تاکنونی جوامع بشری، عمده تا با تکیه به آموزشهای مربوط به شرکت در تولید، پراتیک مبارزه طبقاتی و دستاوردهای علمی را جمع بندی نموده و ماتریالیسم تاریخی تدوین شد، رهنمود کمونیسم علمی پراتیک فراوانی را پشت سر دارد و فقط از مغز مارکس و انگلس نترانیده است. بدین ترتیب چه از نظر جهان بینی و چه ایده نولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی و سبک کاری گنجینه ی عظیمی از دانش اثبات شده در خدمت رهائی طبقه کارگر و از این طریق رهائی کل بشریت از زالوی خون خوار مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و مبادله را به دست داد. براساس دید ماتریالیستی - دیالکتیکی پراتیک بشری خصلت تکامل یابنده داشته و لذا پراتیک معیار سنجش حقیقت هر نظریه بوده و بدون پشتوانه پراتیکی هیچ ادعا و تئوری ای قابل استناد و دفاع نمی باشد مگر آن که صحت خود را در پراتیک نشان داده باشد.

حزب سازی یکی از این جمع بندیهای علمی است که به کرات توسط آموزگاران بزرگ طبقه کارگر - مارکس، انگلس، لنین، مانو - مورد تاکید قرار گرفت و تاریخ مبارزه طبقه کارگر در جهان بارها نشان داد که وجود حزب انقلابی کمونیست وفادار به تئوری کمونیسم علمی و تلفیق آن با عمل در پیوندی فشرده با حرکت مبارزاتی طبقه کارگر و دیدگاهی انتقادی داشتن به فعالیت فرمبستی، تبدیل به رهبر واقعی طبقه کارگر شده و منافعی جز منافع طبقه کارگر نداشته و چنین حزبی طبقه کارگر را در توفان های سهمگین مبارزه طبقاتی با بصیرت و هشیاری تمام، رهبری نموده و نه آقا بالا سر طبقه کارگر است و نه معلمی که در حد یاد دادن برخی مسائل وظایفش تمام شده و باید بعد از "درس دادن" کنار بنشیند. درحالی که حتی یک لحظه نباید حزب طبقه کارگر کمونیست از حرکت کارگران جدا مانده و به نوعی نشان دهد که بخشی آگاه، پیشرو و مبارز از طبقه کارگر نیست. براین اساس طبقه کارگر به پیروزیهای بزرگی در مبارزه طبقاتی علیه استثمارگران و ستمگران دست یافت و در هر جایی که احزاب

آنها، که اساسن بر برکشیدن اعضاء و هواداران خود به ارگانهای رهبری این نهادها و سازمانها و بر تابعیت آنها از سیاست های حزب خود متمرکز است.

چپ رادیکال سنتی شکل گیری نهادهای خود مدیریتی و خود حکومتی توده ای را اساسن امری مربوط به دوره انقلابی تلقی می کند. این چپ رسالتی برای ایجاد و بسط هر شکلی از این نهادها (حتی اشکال ساده و مبتنی بر کار کردهای محدود) در دوره متعارف را برای خود تعریف نمی کند. الگوی تشکیلاتی - سازمانی این چپ برای تمامی نهادها و سازمانهای کارگری - توده ای، کم و بیش شکلی از روابط مبتنی بر اقتدار نخبگان است. الگوی تشکیلاتی - سازمانی چپ رادیکال سنتی برای حزب کارگری نیز - حتی در دمکراتیک ترین اشکال آن - چیزی نیست جز شکلی از تشکیلات و سازمان مبتنی بر اقتدار و رهبری نخبگان حزبی.

در نگاه " حزب دفاع از خود رهایی کارگران "، اما سرنگونی دولت بورژوازی در خدمت بلوغ آگاهی سیاسی - طبقاتی کارگران و زحمتکشان و بمثابه حلقه ای مهم در اعتلاء جنبش خود رهایی آحاد طبقه به فهم می آید. در نگاه این حزب، امر سرنگونی دولت بورژوازی هر چند ضروری، مهم و غیر قابل چشم پوشی، اما تنها یکی از مولفه های مهم و تعیین کننده در استراتژی سیاسی و حصول به پیروزی نهایی است. دغدغه اصلی این حزب نه با امر سرنگونی دولت بورژوازی، که اساسن با رشد و بلوغ خود آگاهی طبقاتی در صفوف کارگران و زحمتکشان، با ایجاد و بسط نهادهای صنفی - سیاسی طبقاتی کارگران و زحمتکشان، با بسط و شکوفایی تجربه خود مدیریتی و خود حکومتی در صفوف آحاد طبقه، با بسط کمی و کیفی نهادهای جامعه مدنی، با عمومی شدن گفتمان کارگری در سطح جامعه و نهایتن با آمادگی فکری، فرهنگی و سازمانی طبقه برای ایجاد نظام مبتنی بر دمکراسی و سوسیالیسم نوع مشارکتی به تصور می آید. این حزب سرنگونی دولت بورژوازی را شرط بسط پر دامنه نهادهای خود مدیریتی و خود حکومتی توده ها نمی یابد و تعهد خود به ایجاد نظام شورایی و ارائه طرح های عملی برای شکل دادن و بسط نهادهای خود مدیریتی نیروی کار و زحمت (و حتی اشکالی از نهادهای خود حکومتی توده ای) را به ایجاد موقعیت انقلابی و یا دوران پس از سرنگونی حواله نمی دهد.

ترجمه عملی چنین نگاهی به امر سرنگونی، در پراتیک حزب با کاستن از حجم کمین های سیاسی - تبلیغاتی و اهتمام بیشتر به امر خود آگاهی کارگران و زحمتکشان، با تلاش بیشتر در راستای ایجاد و بسط نهادهای صنفی - سیاسی کارگران و ایجاد و بسط نهادهای جامعه مدنی، با تمرکز بر گره گشایی از مشکلات و مسائل روزمره مردم در چهارچوب ایجاد و بسط نهادهایی که بر پاسخگویی به نیازهای میرم مردم و بر همیاری، تعاون و قدرت ورزی و خود مدیریتی توده ای استوارند، با تلاش و ابتکار و انعطاف بیشتر برای بهره گیری از امکانات فعالیت علنی در سخت ترین شرایط به جنبش ها و خیزش های اعتراضی - انقلابی، با دوری جستن از نگاه ابزاری به نهادهای سیاسی - طبقاتی کارگران و زحمتکشان و اساسن همه نهادهای مربوط به حوزه جامعه مدنی... و مقدم بر هر چیز با تلاش برای عمومی کردن گفتمان خود مدیریتی و خود حکومتی و تبدیل الگوی خود مدیریتی به الگوی رایج در همه نهادها و سازمانهای سیاسی - طبقاتی کارگران و زحمتکشان (و از جمله در تشکیلات و سازمان درونی حزب) به تصویر در خواهد آمد.

اسماعیل سپهر

گرایش سوسیالیسم مشارکتی

Ismailsepehr@yahoo.com



ستراهای مناسب برای تجربه وسیعترین اشکال آزادی توسط همه شهروندان، ووو و با خردکردن بیش از پیش دستگاه قدرت سیاسی و کاهش قدرت و اقتدار دولت مرکزی... نقطه نظرات عدم درک تداوم طبقات و مبارزه طبقاتی در کشور سوسیالیستی که هنوز همانند جزیره ای در محاصره ی جهان سرمایه داری می باشند ، ذهن کجی به ضرورت "دیکتاتوری پرولتاریا" طی "دورانی تاریخی" برای تحقق انقلاب جهانی و گذار به مرحله ی بالای کمونیسم است که توسط آموزگاران بزرگ پرولتاریا تاکید شده و افرادی نظیر اسماعیل سپهر در نشریه "تدارک حزب انقلابی" ناشیانه دست به نفی تئوری انقلابی طبقه کارگر - آگاهانه یا ناآگاهانه - زده اند؛

و با این گونه نظرات بدون پشتوانه ی پراتیکی و نا دید گرفتن تداوم مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم که بدون تکیه به تئوری کمونیسم علمی برای ساختمان حزب کمونیست مطرح می شوند، باید گفت که: "این ره که تو می روی به ترکستان است!" و سر راه گذاشتن افراد صادقی که برای ایجاد حزب، صمیمانه، متعهدانه ، و با احترام به تجارب عظیم طبقه کارگر کمونیست در بیش از یک و نیم قرن گذشته، صورت نگرفته و چاله جدیدی برای تدوین رویزیونیسم دوران امپریالیسم فراملی ها در سرراه طبقه کارگر درحال ساخته شدن است.

رفقای گرامی شما که دست اندر کار ایجاد کمیته سازمانده و کمیته نشریه هستید، کمیته نشریه که نظرات رفقای مختلف را در خدمت به امر ایجاد حزب منتشر می کند امری قابل قبول هست و دستتان درد نکند. ولی کمیته سازمانده که قبل از شروع سازماندهی باید وحدت نظری درمورد "اصول، نکات اساسی برنامه و تاکتیک" - لنین در "یک گام به پیش، دو گام به پس" - به وجود آید، آیا صرفا با وحدت برسر ایجاد حزب می توان دست به سازماندهی زد درحالی که وحدت ایده تئوریک - سیاسی بین گروهها، سازمانها و یا احزاب مایل به این حرکت به مثابه اصل کار هنوز به وجود نیامده است و اگر هر گروهی به میل خود در ایران سازماندهی کند، جز ایجاد پراکنده گی نظری که هم اکنون نیز شاهد آن در جنبش کارگری در ایران هستیم ، نتیجه دیگری به بار نخواهد آورد؟

بنابراین از شما رفقای عزیز تقاضا داریم که تا حد ممکن به طور فشرده نظرات خودتان را درمورد جهان بینی، تئوری، برنامه، سبک کار و مبارزه عملی روز به صورتی فشرده ارائه دهید تا نقاط مشترک و نقاط مورد اختلاف مان روشن شده و با بحث پیرامون اختلافات نظری با توجه به نکات اصولی و غیراصولی، جهت رسیدن به وحدت اقداماتی صورت گیرد. برای منبنا ما به طور فشرده نظراتمان را در زیر ارائه می دهیم:

1. جهان بینی ما ماتریالیسم دیالکتیک است؛
2. ماتریالیسم تاریخی تشریح حرکت جوامع بشری از کمون اولیه تا به امروز می باشد؛
3. کمونیسم علمی تئوری ما است که توسط مارکس و انگلس ازجمله متکی بر دو اصل 1 و 2 تدوین شده و توسط لنین و مائو تکامل داده شده و بازهم قابلیت رشد و تکامل دارد . به این اعتبار ایسم گذاری را نادرست می دانیم چون که در یک مکتب نظری علمی رشد یابنده هر دستاورد جدید علمی را نمی توان تحت عنوان مکتب جدید و مختلف نظری با ایسم گذاری مشخص نمود. دیدگاه کمونیسم علمی دائما درحال رشد و غنی شدن در پراتیک های بشری به شرط جمعیندی دقیق آنها می باشد؛
4. جامعه ما پس از ر فرمهای ارضی دهه ی 1340 تبدیل به جامعه ای سرمایه داری شد و طبقه کارگر ایران بزرگ ترین طبقه انقلابی جامعه ما را تشکیل می دهد و انقلاب سوسیالیستی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و حکومت شورائی و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا - انقلاب فرهنگی - از وظایف اساسی حزب کمونیست و طبقه کارگر می باشد.
5. تحقق این دورنما از متشکل شدن طبقه کارگر در سطوح مختلف اقتصادی، اجتماعی و به خصوص ایده تئوریک - سیاسی که ایجاد حزب کمونیست به مثابه میرم ترین وظیفه سازمانیابی آن است

کمونیست از تئوری علمی و انقلابی طبقه کارگر و پیوند فشرده شان با آن طبقه و انتقاد از خود اشتباهاتشان دورماندند، شکستها یکی بعد از دیگری نصیب این جنبشها شد که مهم ترین آنها بروز رویزیونیسم یعنی تجدید نظرطلبی در کمونیسم علمی بود که ضربات سهمگینی بر دستاوردهای طبقه کارگر وارد ساخته است. بنابراین حزب کمونیست تنها نقش معلم طبقه کارگر را نداشته، بلکه رهبر هم هست، به عنوان دانش آموز از طبقه کارگر هم می آموزد، جدا از طبقه کارگر نبوده و جزئی از آن است و تا زمانی که طبقات و یا بقایای طبقات وجود داشته باشند، وجود آن ضرورتی است اجتناب ناپذیر در جهان طبقاتی برای مبارزه با نظرانی که هم اکنون اتاقهای فکری امپریالیستی با پخش انواع دروغها در درک حقایق توسط توده های کارگر و زحمت کش اخلاص به وجود می آورند، درست مانند بدن انسان که بدون سری سالم ماندنی نیست؛

حزب کمونیست با توجه به کیفیت علمی دیدگاههای بنیادی اش در هدایت مبارزات طبقاتی در هر کشور و در جهان یکی است و پلورالیسم تشکیلاتی اختراعی خرده بورژوائی در درون جنبش کارگری است که فاقد معیاری پراتیکی بوده و دقیقا پیروی از سیاست "تفرقه بیانداز و حکومت بکن" بورژوائی و خرده بورژوائی و حتا فنودالی می باشد؛

مرکزیت - دموکراتیک نیز پیش رفته ترین سبک کاری است که از جهان بینی علمی طبقه کارگر نشات می گیرد و اگر درست اجرا نشود مثل هر پدیده علمی بد اجرا شده، فاجعه به بار می آورد و این ربطی به نادرست بودن هستی اش نمی باشد و رد این در ساختمان حزب عدول از تئوری کمونیسم علمی است و چیزی جز آستان بوسی رویزیونیسم نمی باشد؛

انتخابات شورائی شیوه انتخاباتی در سوسیالیسم است برای انتخاب تا حد ممکن آگاهانه نماینده ای که باید جای انتخابات صوری و ظاهری پارلمانی اختراع شده توسط بورژوازی را بگیرد. ولی با توجه به اخلاص نظرات بورژوائی و خرده بورژوائی حتا در دوران دیکتاتوری پرولتاریا و طبق تجارب موجود در شوراهای کارگری، به هیچ عنوانی به دلیل نفوذ عناصر مخرب طبقاتی نمی توان اطمینانی علمی از رای دهی درست شوراهای داشت که دقیقتر از رای حزب کمونیست باشد که در آن مبارزه ایده تئوریک برای رسیدن به نظر درست درمورد هر پدیده به مراتب جدی تر و دقیقتر صورت می گیرد و رسیدن به خط درست بسیار محتمل تر از رای شوراهای است . بنابراین کنترل خطوط ایده تئوریک، سیاسی، تشکیلاتی، سبک کاری در درون دیکتاتوری پرولتاریا توسط حزب کمونیست اجتناب ناپذیراست؛

دموکراسی در دوران دیکتاتوری پرولتاریا دموکراسی شورائی است و اختراع دموکراسی مشارکتی التقاط است که حتا به دموکراسی که خود یعنی شرکت افراد در تعیین مسائل مربوط به خودشان، احترام نگذاشته و با آوردن مشارکت خود دموکراسی را که گوئی ضد مشارکت است زیر علامت ستوال می برد! و در هیچ جای جهان نمونه ای از این مشارکت هم وجود نداشته است که پیروزی درخشانی نصیب پرولتاریا کرده باشد و پیشنهادی صرفا تخیلی است!؛

ادعاهائی نظیر اینکه "به جرات می توان گفت که در یک صد سال گذشته و حال حاضر از احزاب و سازمانها و گروههایی که به نام کمونیست و طبقه کارگر متشکل شده اند، بیانگر منافع طبقاتی کارگران و ارائه دهنده گان خط مشی و طرح انقلابی جای گزین نظام سرمایه داری در جهان و ایران نمی باشند" (بینا داراب زند - شهرویر 1393. گرایش سوسیالیسم مشارکتی در نوشته: حزبیت طبقه کارگر و چگونگی تحقق آن در نشریه تدارک حزب انقلابی) به راستی نه یک تحلیل درست عینی، بلکه یک بدبینی به شدت نفی گرای برخاسته از ایده تئوریک خرده بورژوائی می باشد که مبارزات میلیونها کارگر آگاه را تحت ر هبری احزاب کمونیست صد درصد نفی نموده و شایسته یک تحلیل ماتریالیستی - دیالکتیکی نبوده و ایده آلیستی و متافیزیکی می باشد. و یا گفتن این که "ایجاد



باید در افکار و طرز فکر فعالان کارگری در ایجاد تشکل های توده ای طبقه کارگر جستجو کرد. یکی از این موانع ذهنی، اعتقاد به فعالیت صرفاً علنی تشکل های توده ای طبقه کارگر و تأکید بر آن در هر شرایطی است. ۲ - بحران تشکل سیاسی طبقه کارگر: که مانند بحران تشکل توده ای طبقه کارگر در مقابل دو مانع اساسی عینی و ذهنی قرار دارد. اهم موانع عینی برای ایجاد تشکل سیاسی طبقه کارگر یا به عبارت دیگر ایجاد حزب سیاسی این طبقه، سرکوب به مراتب شدیدتر حکومت ایران در تقابل با ایجاد روند تشکل یابی سیاسی طبقه کارگر حتی به مقیاس های کوچک است. اما موانع ذهنی تشکل یابی سیاسی طبقه کارگر در ایران دارای اهمیت ویژه است، زیرا نه تنها خود به طور مستقیم از تأثیر بحران سیاسی جنبش کارگری در جهان رنج می برد، بلکه به طور مستقیم رنج تشکل یابی توده ای طبقه کارگر را تشدید می کند. موانع ذهنی در بحران سیاسی جنبش کارگری ایران را باید در افکار و طرز فکر فعالان، گروه ها و احزاب سیاسی ای که خود را مشغول اهداف سیاسی طبقه کارگر می دانند جستجو کرد.

به اعتقاد ما، دو انحراف اساسی جنبش کارگری جهان یعنی رفرمیسم و گرایش به آنارشیسم (البته با تسلط اولی در سطح جهان) بر جنبش کارگری ایران بویژه بر جنبش سیاسی آن مسلط است. با آنکه گرایش مارکسیستی در جنبش سیاسی طبقه کارگر ایران وجود دارد، ولی به لحاظ طرفداران خود بسیار کوچک و ضعیف است.

بحران و انحراف در ایجاد تشکل های توده ای طبقه کارگر تا آنجا که به موانع ذهنی این فعالیت ها مربوط است خود متأثر از بحران و انحراف در ایجاد تشکل سیاسی طبقه کارگر است. به عنوان مثال گرایش به علنی بودن مطلق تشکل های توده ای طبقه کارگر و علنی کاری مرتبط با آن در هر شرایطی، ناشی از تأثیر رفرمیسم در جنبش سیاسی طبقه کارگر ایران است.

سرمقاله نشریه شماره یک «تدارک حزب انقلابی» چه می گوید؟

مقدمه این سرمقاله می گوید: «ما هر کدام طی سال های طولانی مانند بسیاری از انقلابیون ایران و جهان ... در بحث های پراکنده، گاهی فشرده و بی برنامه شرکت کرده ایم و کم و بیش به نتایجی نیز دست یافته ایم، تا اینکه طی ۶ ماه گذشته تصمیم گرفتیم به صورت منظم و سازمان یافته تر موضوع ساخته شدن حزب انقلابی را که از نظر ما عدم وجودش عمده ترین مشکل طبقه کارگر است، مد نظر قرار دهیم.»

نخستین پرسش از تدارک گران نشریه «تدارک حزب انقلابی» این است که آن نتایجی که «طی سال های طولانی» در بحث های پراکنده، گاهی فشرده «به آنها رسیده اند، چه هستند؟ جمع بندی این «نتایج» کدامند و در کجا منعکس شده اند؟ تا آنجا که به شماره های بولتن داخلی «قدم اول» مربوط می شود از جمع بندی این نتایج اثری نیست. دوم اینکه آن تحول کیفی ای که سبب شد تا پس از «طی سال های طولانی»، «طی ۶ ماه گذشته» تصمیم بگیرند «به صورت منظم و سازمان یافته تر موضوع ساخته شدن حزب انقلابی را ... مد نظر قرار دهند، چه بوده است و در کجا منعکس شده است؟ (در اینجا باید اضافه کرد که استفاده از صفت تفضیلی برای سازمان یافته مسئله نیست. زیرا استفاده از این صفت به خواننده القا می کند که بحث های آنان، که متعلق به گرایش های مختلف اند، در گذشته یعنی «طی سال های طولانی»، سازمان یافته بوده است در حالی که این مفهوم از «بحث های پراکنده و بی برنامه» فهمیده نمی شود.)

در مقدمه سرمقاله می خوانیم که جریان «تدارک حزب انقلابی» دو کمیته موزی به نام های کمیته سازمانده و کمیته نشریه تشکیل داده است. وظیفه کمیته سازمانده «کارهای عملی» است و می گوید: «در کمیته نشریه شروع به نشر و به بحث گذاشتن موضوعاتی می کنیم که نتیجه پایانی آنها می

می گذرد که در دستور کار معتقدان به کمونیسم علمی قرار دارد؛ 6- کمک به سازمانیابی کلیه ی توده های زحمت کش در سطوح مختلف سیاسی و غیر سیاسی از وظایف مهم روزمره ما می باشد؛ 7- مبارزه ایده تئوریک با نفوذ افکار خرده بورژوازی در درون جنبش چپ و حتا جنبش کارگری، با توجه به اینکه خرده بورژوازی بعد از طبقه کارگر بزرگ ترین قشر اجتماعی ایران را تشکیل می دهد امری ضروری در تحقق انقلاب کارگری و از جمله ساختمان حزب در ایران می باشد؛

8- با توجه به نظرات مذهبی که در پرورش ایده آلیستی کودکان و نوجوانان و جوانان نقش مخربی دارند، جدائی کامل دین از دولت و آموزش و پرورش، ملی کردن موقوفات از وظایف بلاواسطه ی دولت سوسیالیستی خواهد بود و پاک سازی جامعه از کلیه ی مناسبات جمعی مذهبی ضمن احترام به آزادی اعتقادات فردی انسانها؛

9- احترام به انقلابات پرولتری و دستاوردهای آنها تا به حال در جهان صورت گرفته اند، ضمن انتقاد از کمبودها ی این انقلابات، مبارزه با نفی گرایی مطلق دستاوردهای مبارزاتی طبقه کارگر که نشانی است آشکار از عدم درک ما از اوضاع تحقق انقلاب تنها در یک کشور- آن هم کشورهای عقب مانده -، از نقش توده های کارگر و زحمت کش و کمونیستها در تحقق و پیشبرد امر انقلاب پرولتری. و پذیرش شکست این انقلابات ناشی از عدم تحقق انقلاب جهانی، خرابکاری خرده بورژوازی و بقایای بورژوازی در کشورهای سوسیالیستی، با تقویت آنان توسط بورژوازی جهانی تحت علم روبریویسم کهن، مدرن، سه جهانی و انواع دیدگاههای رفرمیستی، آنارشیستی، دگماتیستی، دنباله روی و غیره جدید.

با داشتن چنین وحدت نظری ما می توانیم برای تدوین برنامه و تدارک کنگره موسس حزب کمونیست ایران گام برداریم.

[باید که جمله جان شوی تا لایق جانان شوی - گر سوی مستان می روی مستانه شو مستانه شو تا کی دو شاخه چون رخی تا کی چو بیدق کم تکی - تاکی چو فرزین کژ روی فرزانه شو فرزانه شو ای ناطقه بر بام و در تاکی روی درخانه بر - نطق زبان را ترک کن بی چانه شو بی چانه شو]

ک. ابراهیم - 30 سپتامبر 2014
نشریه رنجبر شماره 114

بررسی سرمقاله نشریه تدارک حزب انقلابی

چند ماهی است رفقای از چند گرایش مختلف جریان به وجود آورده اند که هدفش ایجاد «حزب انقلابی» است. آنان پس از ارائه ۸ بولتن داخلی، موجودیت خود را با ارائه نشریه «تدارک حزب انقلابی» به طور علنی اعلام کرده اند. ما این بولتن ها و دو شماره نخست نشریه «تدارک حزب انقلابی» را مطالعه کردیم و به این نتیجه رسیدیم که لازم است به این جریان در حال شکل گیری برخورد کنیم؛ اما نه فعلاً به نظرات شخصی این رفقا و یا نظرات گرایش های آنان. زیرا چنین برخوردی، بررسی اصل مسأله یعنی ایجاد «حزب انقلابی» را تحت تأثیر قرار می دهد و حتی می تواند آن را در میانه راه گم کند. بنابراین ما بررسی خود را از میان همه مطالب نشریه «تدارک حزب انقلابی»، به سرمقاله شماره یک آن محدود کردیم. این سرمقاله از میان همه نوشته های دیگر این نشریه نظر جمعی همه گرایش های آن است و برخلاف سایر مقالات امضای خاصی ندارد. در این بررسی علاوه بر اینکه اصل مسأله گم نخواهد شد به نظر عمومی این جریان پرداخته می شود.

مدخلی برای ورود به بحث

بحران جنبش کارگری ایران به دو بحران تقسیم می شود: ۱ - بحران تشکل توده ای طبقه کارگر، به معنی موانع قوی برای ایجاد سندیکاها یا به عبارت دیگر اتحادیه های کارگری. این موانع خود به دو بخش تقسیم می شوند: الف - موانع عینی که اهم آنها سرکوب رژیم جمهوری اسلامی است و ب - موانع ذهنی. موانع ذهنی را

معمولاً یا حتی می توان گفت عموماً مورد اعتماد و وثوق توده های طبقه کارگرند و به قول معروف نبض توده طبقه کارگر با نبض این سرگل ها می طبد.

ضرورت کارآئی انقلابی و استفاده درست از زمان و امکانات، به کمونیست ها حکم می کند که در رابطه با مبارزه طبقاتی کارگران نیز براساس کارآئی انقلابی و استفاده درست از زمان و امکانات عمل کنند. بدین ترتیب فعالیت کمونیست ها در بین طبقه کارگر با آموزش دادن سوسیالیسم علمی و کمونیسم همچون علم شرایط رهایی پرولتاریا، در میان عقب مانده ترین کارگران شروع نمی شود. آنان باید در درجه نخست پیشرفته ترین، هوشمندترین و مبارزترین کارگران را برای مسلح شدن به تفکر کمونیستی آماده کنند و از طریق این کارگران پیشرفته، هوشمند و مبارز ارتباط وسیع کمونیست ها را با توده طبقه کارگر به طور عمیق و مستمر برقرار کنند. این نیز راهی جز این ندارد که رهبران مبارزات توده ای طبقه کارگر با همان سرگل های پرولتری، نخستین گردان های طبقه کارگر برای آموختن و نیز آموزش دادن مارکسیسم و کمونیسم باشند. آنان در جریان آموزش کمونیسم به عنوان علم شرایط رهایی طبقه کارگر همراه با کمونیست های از پیش موجود و کارگران مستعد دیگر که شوق مبارزه انقلابی و آمادگی و استعداد آموختن کمونیسم دارند، هسته های کارگری کمونیستی را به وجود می آورند. با ایجاد این هسته ها، یاخته ها و استخوان بندی حزب طبقه کارگر در روند مبارزه طبقاتی و آموزش کمونیسم به وجود می آیند و شکل می گیرند.

روند ضروری دوم برای تشکیل حزب انقلابی طبقه کارگر که توأم با روند نخست است، روند پیشبرد مبارزه نظری - سیاسی (تئوریک) در جنبش کارگری در کل و بویژه در جنبش سیاسی طبقه کارگر است. نتیجه این روند زمانی که سوسیالیسم علمی (مارکسیسم) به تئوری غالب و مسلط مبارزه طبقاتی در جنبش کارگری و بویژه در جنبش سیاسی طبقه کارگر تبدیل شود و رفرمیسم و گرایش های آنارشویستی و اشکال متنوع اینها را به عقب براند زمینه ذهنی پیدایی حزب انقلابی طبقه کارگر فراهم می شود.

روند سوم که هم بر دو روند پیش گفته تأثیر می گذارد و می تواند این روندها را شتاب بخشد و هم با رشد این دو روند خود شتاب می گیرد، روند رشد عینی مبارزه طبقاتی بویژه مبارزه سیاسی طبقه کارگر است. روشن است که باید بین شرکت سیاسی طبقه کارگر در مبارزات اجتماعی و طبقاتی با شرکت مستقل طبقه کارگر در این مبارزات فرق گذاشت. زیرا شرکت سازمان مستقل این طبقه است. شرکت سیاسی طبقه کارگر در مبارزات اجتماعی، در مبارزات طبقاتی و در انقلاب، در طی تاریخ، ضرورتاً ناشی از وجود حزب انقلابی او، حزب کمونیست، نبوده است. نمونه آن شرکت سیاسی طبقه کارگر در انقلاب های ۱۸۴۸ اروپا و انقلاب کمون پاریس ۱۸۷۱ بوده است. بی شک پیروزی انقلاب پرولتری در هیچ کجای جهان بدون تئوری انقلابی طبقه کارگر که توده طبقه کارگر را از طریق سرگل های پرولتری فرا بگیرد، بدون سیاست و سازمان مستقل این طبقه ممکن نیست. امکان ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر در شرایطی که بین طبقه کارگر و به تبع آن کل توده های مردم با حکومت گسست و مبارزه عمیق تر می شود به مراتب بیشتر از پیش است.

همان گونه که گفتیم این سه روند، مرتبط با هم، توأمان با هم، متأثر از هم و شتاب بخشنده یکدیگرند. وجود این سه روند شرط مطلق و نسبی ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر است. هرچند می توان و باید رابطه این سه روند را با هم به طور نسبی در نظر گرفت، اما نمی توان هیچ کدام از آنها را نادیده گرفت یا از سر آنها پرید. جریانها و گروه هایی که فکر می کنند صرفاً با تجمع و وحدت نظری با هم (که اغلب پس از مدتی به انشعاب منجر می شود) و احتمالاً با ارائه یک برنامه (که البته وجود آن برای وحدت و پیشبرد مبارزه ضروری است) می توانند به ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر برسند،

تواند منجر به ایجاد حزب انقلابی شود. و البته اینها را منوط به حضور گسترده انقلابیون، فعالین و تشکل های داخلی می دانیم.» از مسایل طرح شده در این سرمقاله و سایر مطالب این نشریه چنین فهمیده می شود که منظور از «حزب انقلابی»، حزب انقلابی طبقه کارگر یا به اختصار حزب کمونیست است. پس در دیدگاه این جریان روند ساختن حزب کمونیست بدین ترتیب یا بدین شکل است که این جریان با دو کمیته خود که یکی «به کارهای عملی» می پردازد و دومی که برحسب مطالب بیان شده در مقدمه این سرمقاله اهمیتش بیشتر از اولی است، زیرا «بستری» فراهم می کند که نتیجه پایانی آن می تواند ایجاد حزب انقلابی باشد، به ساختن حزب انقلابی طبقه کارگر نایل می شود. به طور خلاصه در دیدگاه این جریان روند ساختن یا تشکیل حزب انقلابی طبقه کارگر از طریق پیشبرد بحث هایی در این جریان صورت می گیرد که نتیجه پایانی آن وحدت نظری این جریان باشد به اضافه انجام کارهای عملی و «حضور گسترده انقلابیون، فعالین و تشکل های داخلی» در میان جریان «تدارک حزب انقلابی». «معنی این نظرات این است که عده ای از رهبران با راه انداختن نشریه و سایت و پیشبرد بحث هایی که منجر به وحدت نظری آنان می گردد و جلب شماری از افراد در خارج و داخل ایران و با حضور عده قابل ملاحظه یا مطلوب که به این جریان می پیوندند حزب انقلابی طبقه کارگر را به وجود می آورند. به نظر ما این دیدگاه در اساس فرقی با دیدگاه های رایج درباره تشکیل حزب انقلابی طبقه کارگر ندارد و در عمل همان چیزی خواهد شد که بر طبق آن برخی گروه های سیاسی چپ موجود خود را حزب طبقه کارگر یا حزب کمونیست می نامند. تنها با این فرق که «کمیته نشریه» فضای باز و آزاد در اختیار کسانی می گذارد و خواهان همکاری آنهاست که «نقدا در یک نقطه نظر یا هم اشتراک دارند و آن عبارت است از: پیروزی جنبش انقلابی اتی در هر گرو رشد آگاهی طبقاتی و حضور رهبری انقلابی در رأس این جنبش.» این کار مثبتی است ولی برخی جریان های چپ دیگر نیز نشریات یا سایت خود را برای ارائه نظرات دیگران باز گذاشته اند. باید دید که آیا این اقدام کافی است و آیا واقعا موانع ذهنی ایجاد حزب را از میان بر می دارد؟ آیا امکان آزاد تبادل نظرات در شکل نشریه یا کنفرانس و غیره برای وحدت و ایجاد «نطفه حزب انقلابی» کافی است و یا برای ایجاد حزب انقلابی به چیزهای دیگری هم نیاز است؟

در مقابل این دیدگاه یا نگرش به ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر، درک ما براساس تجربه و تحلیل جنبش تاریخی انقلابی طبقه کارگر در جهان چنین است: صرف نظر از ویژگی های این امر در یک کشور، برای ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر یا با عبارت موجز حزب کمونیست، سه روند مرتبط با هم یا حتی می توان گفت توأمان با هم ضروری است.

نخستین روندی که نتیجه آن به وجود آمدن استخوان بندی این حزب است. این استخوان بندی به وجود نخواهد آمد مگر آنکه یاخته های آن به وجود آمده باشند. این یاخته ها همان چیزی است که در ادبیات کمونیستی به آنها «هسته های کارگری کمونیستی» می گویند. برای تشکیل حزب انقلابی طبقه کارگر وجود هسته های کارگری کمونیستی حداقل در میان کارگران صنایع بزرگ یک کشور ضرورت تام دارد و یکی از شروط اساسی آن است.

کارگران دائماً در واکنش به اعمال و رفتار سرمایه داران و دولت سرمایه داری و قوانین ضد کارگری که بر معیشت و کل زندگی اجتماعی این طبقه تأثیر مخرب می گذارند به شکل پنهان یا آشکار مبارزه می کنند. شکل آشکار این مبارزات در شرایط کنونی، به طور معمول، به صورت مبارزات اعتراضی، تظاهرات و مبارزات اعتصابی جلوه گر می شوند. در این مبارزات برخی از کارگران به سبب پیگیرتر بودن در مبارزه، به سبب شجاعت شان در پیش قدم بودن، به سبب توان تحلیلی و جمع بندی خواست های کارگران در مبارزه موجود آنان در این یا آن شاخه یا واحد اقتصادی و به سبب فداکاری های خود به رهبران مبارزات توده ای طبقه کارگر و یا به زبان مارکس به سرگل های پرولتاریا تبدیل می شوند. این سرگل های کارگری



قسمت زیرعنوان «برای حل بحران رهبری ایجاد حزب ضرورت دارد» چنین آغاز می شود: «برای پایان دادن به سرگردانی ها و افتراق های تاکنون موجود، در میان پیشروان کمونیست و جنبش کارگری، بالاخره باید از نقطه ای آغاز کرد. این نقطه، هرچه که باشد، نقاط تعیین شده در گذشته نیست. به این دلیل روشن که همه آنها به بن بست رسیده اند.»

با خواندن ادامه مطلب می بینیم هدف بحث در اینجا با زبانی دیپلماتیک مجادله با جریان‌هایی نظیر کمیته هماهنگی و کمیته پیگیری است. ما به بحث در این هدف وارد نمی شویم و مشکلی با آن نداریم ولی به نظر ما دیدگاه خود جریان «تدارک حزب انقلابی» در این مورد معیوب است. درست است که هر کاری نقطه آغازی دارد، اما این توجیه کننده «بالاخره باید از نقطه ای آغاز کرد» نیست. مهندسی را در نظر بگیرید که بخواهد با دید «بالاخره باید از نقطه ای آغاز کرد» پلی یا ساختمانی بسازد یا کارخانه ای بنا کند. اگر او بجای ایجاد پی-پی، پلی، ساختمان یا کارخانه بالاخره از نقطه ای آغاز کند نتیجه کار قطعاً شکست او خواهد بود. ولی اگر او پیش از عمل بر درستی طرح و نقشه خود براساس علم، اطمینان داشته باشد، ضریب شکست کار از صد در صد بسیار کاهش خواهد یافت و به همان نسبت بر شانس موفقیت او افزوده خواهد شد. در روزگاری که «حزب کمونیست» تأسیس شد و سپس در آغاز تأسیس «حزب کمونیست کارگری» مبلغان این احزاب برای جلب افراد به عضویت در این احزاب، به طور شفاهی، به افراد می گفتند: «بالاخره کاری باید کرد.» اگر مخاطب به دام این استدلال می افتاد روشن بود که نظرش برای عضویت در این احزاب نرم می شد. اما بودند کسانی که خود این استدلال را رد می کردند و می گفتند به ما بگویید کار درست چیست، ما می خواهیم به آن کار درست فکر کنیم و سنجیده عمل نماییم. تجربه بیش از دو دهه نشان داد حق با این آخری ها بوده است. درست است که اگر نقطه آغاز جدید «نقاط تعیین شده در گذشته» باشد تجربه شکست تکرار خواهد شد ولی نقطه آغاز جدید نیز نمی تواند «هرچه باشد.» نویسندگان این سرمقاله تأسیس گر متوجه این نیستند که در مفهوم «هرچه باشد» می تواند برخی از «نقاط تعیین شده در گذشته» موجود باشند و نقش ایفا کنند، همان گونه که در مورد ساختن «حزب انقلابی» همان «نقاط تعیین شده در گذشته» در دیدگاه خود این جریان حضور فعال دارند. «به بن بست رسیدن» «نقاط تعیین شده در گذشته» تنها بیانگر نادرستی نقاط تعیین شده در گذشته اند و نه بیانگر درستی نقطه آغاز جدید.

این پاراگراف در این سرمقاله با جمله زیر پایان می یابد: «پاسخ نهایی به تعیین تکلیف رفرم یا انقلاب، از چگونگی شکل دادن به ظرف رهبری انقلابی و یا بی اعتنایی به آن مشخص می شود.» در اینجا ما وارد بحث «رفرم یا انقلاب» نمی شویم. زیرا این بحثی بسیار گسترده و پیچیده است و خود این جریان آن را به گونه ای خلق الساعه برای تأثیر گذاردن بر تأمین هدفش آورده است. ما به طور کامل قبول داریم که مسأله «رفرم یا انقلاب» و حزب طبقه کارگر به هم مربوط اند. آنچه در اینجا خودنمایی می کند این است که این جریان، «حزب انقلابی» را «ظرف رهبری انقلابی» می داند. به نظر ما کاربرد مفهوم ایستای «ظرف» برای حزب انقلابی طبقه کارگر بدترین مفهوم یا تعریف است. کاربرد مفهوم ظرف برای حزب انقلابی طبقه کارگر به این دلیل ایستاست که در نظر نمی گیرد که این حزب مخلوق و محصول سه روند پیش گفته است و خود نیز پس از به وجود آمدن مانند موجودی زنده در حال تکامل است. ما در بیان اینکه منظور این جریان از «ظرف رهبری انقلابی»، همان «حزب انقلابی» است، محقیم. زیرا این جریان می خواهد برای «حل بحران رهبری»، حزب ایجاد کند یا به عبارت دیگر با قرار دادن رهبران انقلابی مبتلا به بحران در طرفی به نام «حزب انقلابی» بحران رهبری را حل کند. با گذاردن مکانیکی رهبران در بحران، در یک طرف و القای اینکه این ظرف حزب انقلابی است راه حل بحران جنبش کارگری به دست نمی آید.

در اینجا لازم است در مقابل ایده «حزب انقلابی» به مثابه «ظرف رهبری انقلابی» مفهوم فشرده خود را از حزب انقلابی طبقه کارگر یا

اغلب دچار توهم های متافیزیکی در این باره اند. تا زمانی که این سه روند ضروری عینی برای ایجاد حزب تحقق نیابند حتی اگر همه افراد چپ و نیز تشکل های موجود چپ با هم متحد شوند حزب کمونیست را نمی توان تحقق یافته دانست؛ هر چند که نبود حزب کمونیست با وجود تشکل های کمونیستی در جامعه منافات ندارد. با چنین دیدی است که سرمقاله نشریه شماره یک «تدارک حزب انقلابی» می گوید: «آخرین تصمیمات بر این شد که نشریه بحث های تئوریک را که در نهایت لازم است منجر به تهیه برنامه یا برنامه هایی برای ساختن حزب انقلابی شود، منتشر نماییم و نام نشریه را "نشریه (تدارک حزب انقلابی)" بگذاریم.»

یکی از موارد جانبی اما بسیار مهم جریان «تدارک حزب انقلابی» قبول این است که بحث های تئوریک در میان آنان ممکن است منجر به تهیه «برنامه هایی» برای ساختن حزب انقلابی شود. مفهوم این حرف پذیرش تعدد برنامه برای ساختن حزب انقلابی طبقه کارگر است. ما که آموخته ایم برنامه پرچم و راهنمای مبارزه طبقاتی است، چگونه می توانیم این برخورد به برنامه را برای حزب انقلابی طبقه کارگر درک و دریافتی لبرالی ندانیم؟ با دانستن اینکه برنامه ای که این حزب باید بر آن استوار باشد محصول درک سرمایه داری، مبارزه طبقاتی، سوسیالیسم، استراتژی مبارزه طبقاتی، مرحله انقلاب در یک کشور و خطوط اساسی تاکتیکی در مبارزات آتی و غیره است و در تمام این زمینه ها بر مبنای تحلیلی استوار است، چگونه می توان به تعدد برنامه اعتقاد داشت؟ درست است که حقیقت امری نسبی است و این نسبی بودن در مورد موضوعی با اهمیت برنامه برجسته تر می شود، اما این به مفهوم تعدد برنامه نیست، بلکه به این مفهوم است که در جریان طولانی مبارزه طبقاتی ممکن است روشن شود برخی از خطوط غیر اساسی برنامه کهنه شده یا خطوط دیگری باید به آن اضافه شود. آری این است مفهوم نسبی بودن حقیقت یک برنامه حزبی. نیازی به شرح کشف این نیست که قبول تعدد برنامه حزبی، یا بی درنگ انقلابی بودن این حزب را مورد تهاجم قرار می دهد و یا نقطه انشعاب در حزب را به تعداد برنامه ها با خود یدک می کشد. تعدد برنامه حزبی تنها به معنی تعدد احزاب است که تنها یکی از آنها می تواند حزب انقلابی پرولتاریا باشد. البته این امکان هم وجود دارد که هیچ کدام واقعاً حزب انقلابی پرولتاریا نباشند. اما امکان اینکه حزب کمونیست یا هر حزب سیاسی جدی دیگری چند برنامه داشته باشد وجود ندارد و پراتیک سیاسی نیز چنین چیزی را نشان نداده است.

عنوان سرمقاله مورد بررسی ما و نیز زیر عنوان آن چنین است: «برای حل بحران رهبری ایجاد حزب ضرورت دارد.» اندکی تأمل در این عنوان نشان می دهد که این عنوان از یک سو چیزی بیش از یک دور تسلسل نیست و از سوی دیگر از مضمونی خطا حکایت می کند. از این بگذریم که این رهبران، رهبران خود گماشته جنبش کارگری اند. بر طبق این سرمقاله، این رهبران در «بحران رهبری» قرار دارند و برای آنکه از بحران رهبری خارج شوند باید حزب انقلابی ایجاد کنند. با فرض اینکه این رهفا واقعاً «رهبران» جنبش کارگری هستند باید دید چرا دچار «بحران» اند؟ «بحران رهبری» ناشی از سلطه یا دست کم نفوذ نیرومند گرایش های انحرافی به ویژه رفرمیسم و گرایش به آنارشیزم در میان این «رهبران» است. این انحرافات و آسیبی که آنها بر وجدان سیاسی توده ها در سراسر جهان ایجاد کرده اند و سرکوب شدید حکومتی در ایران، موجب جدایی بین طبقه کارگر ایران و این «رهبران»، و نیز سازمان ها و احزاب چپ ایرانی شده است. سرکوب شدید حکومتی در ایران را می توان تا حد زیادی با ترکیب درست فعالیت مخفی و علنی و نیز با ترکیب فعالیت غیر قانونی و قانونی دفع کرد، مشروط بر آنکه بتوان تا حد قابل قبولی بر انحرافات اساسی جنبش سیاسی طبقه کارگر فایق شد. «بحران رهبری» معلول است نه علت. این چیزی است که سرمقاله به آن نمی پردازد. این عنوان خطاست، زیرا مسأله درست برعکس است. یعنی زمانی که انسان ها بر مشکلات خود و راه حل آنها آگاه می شوند، می توانند بر بحران های خود غلبه کنند و نه با غلبه بر بحران های خود بر مشکلات و راه های حل آنها آگاه می شوند!

وظایف حزب طبقه کارگر چیست؟

الف - بیان وظایف بطور کلی،

وظایف حزب طبقه کارگر در یک پاراکراف عبارت است از:

انجام تمامی کارهای در جهت بستر سازی، برنامه ریزی و سازماندهی مبارزات کارگران در جهت سراسری شدن، آگاهی رسانی و تربیت انقلابی که می تواند طبقه کارگر را در رسیدن به مطالبات ریز و درشت خود آماده کند، یعنی آماده کردن طبقه کارگر برای انقلاب و تسخیر قدرت و حفظ حاکمیت طبقه کارگر پس از پیروزی تا برقراری جامعه کمونیستی مجموع وظایف حزب طبقه کارگر است.

اما این وظایف وابسته به زمان و شرایط هستند، یعنی نیازهای طبقه کارگر در زمانها و شرایط مختلف متفاوت است، هم چنین در هر زمانی و شرایط خاص مطالبات کارگری که می توان کسب کرد فرق دارد، هدایت و رهبری طبقه کارگر برای کسب مطالبات یک بخشی از وظایف حزب است، کارهایی که کارگر برای رسیدن به مطالبات خود لازم دارد با مطالباتش فرق دارد، یعنی مطالبات هدف مبارزه هستند، اما کارهای که برای رسیدن به هدف لازم است، به برنامه ریزی های فراتر از مبارزه برای هدف نیاز دارد.

کارگران درست زمانی که نیاز به کسب یک مطالبه دارند، مبارزه برای آن مطالبه را شروع می کنند، (حزب وظیفه آموزش و تربیت را اینجا بکار میبرد، که کارگران را عادت می دهد، آینده نگر باشند، برای کسب مطالبات در آینده و تسخیر قدرت به سمت همبستگی طبقاتی و مبارزه سراسری حرکت کنند)، اگر حزب نیز مانند خود کارگران و تشکل های توده ی کارگران درست زمانی که کسب یک مطالبه در دستور روز قرار می گیرد، اقدام به برنامه ریزی برای کسب آن کند، یک حزب انقلابی نیست، بلکه رفرمیستی و دنباله رو است، فرقی با تشکلات توده ی کارگران نخواهد داشت، مانند خود طبقه وابسته به جریان خود به خودی است، در این صورت هرگز نمی تواند وظایف انقلابی را انجام بدهد، بلکه حزب باید مطالبات مورد نیاز طبقه را قبل از اینکه زمان نیاز برسد، تشخیص بدهد و برای ممکن شدن کسب آن بسترسازی و آماده سازی و سازماندهی نماید، در این صورت حزب انقلابی است.

یک حزب با داشتن تنها برنامه انقلابی و تئوری و اصول انقلابی و داشتن ادعای انقلابی و با تند و انقلابی نوشتن یا گفتن نمی تواند انقلابی باشد، بلکه برای انقلابی (بودن) شدن ضمن داشتن موارد فوق باید عملی مطابق با آنها را داشته و عملش در درون و هم جهت با مطالبات و نیاز های اولیه و نهایی طبقه کارگر باشد، تا انقلابی محسوب شود هنوز هم نمی توان آن را حزب کاملاً" انقلابی قلمداد کرد، بلکه لازم است، مطابق با سطح اصول، برنامه و عملکردش بخصوص مطابق با اهدافش ساختار سازمانی داشته باشد، (در رابطه با ساختار سازمانی یک حزب انقلابی که به نظرم باید مارکسیست - لنینیستی باشد در قسمت های بعدی بحث خواهیم کرد).

بنابراین می توان یک قسمت از وظایف حزب طبقه کارگر را سازماندهی مبارزه جاری برای کسب مطالبه مطرح شده دانست، اما قسمت اصلی و مهم وظیفه حزب آماده کردن کارگران و بسترسازی برای مبارزه و کسب مطالبات متناسب با شرایط عینی و ذهنی طبقه قبل از مطرح شدن و در دستور روز قرار گرفتن مطالبات کارگری است، در همین حال عمده ترین وظیفه حزب رشد و ارتقاء سطح مطالبات طبقه کارگر تا ایجاد جامع کمونیستی و سازماندهی و عملکرد برای رسیدن به تمامی مطالبات است. یعنی حزب طبقه کارگر ضمن اینکه در مقابل حملات سرمایه داری کارگران را به صف کرده سازماندهی مقاومتی می کند، در همان حال کارگران را برای حمله جهت کسب مطالبات قرار گرفته در دستور روز سازماندهی و برنامه ریزی می کند، و درست همزمان و بطور مداوم از طریق آرایه آگاهی - تربیت کادرها و تربیت انقلابی کارگران و همچنین آرایه تحلیل مشخص از شرایط مشخص و

حزب کمونیست از «طرح برنامه کمونیست های ایران (آذرخش)» نقل کنیم. این طرح برنامه در تعریف فشرده حزب کمونیست می گوید: «حزب کمونیست، حزب سیاسی طبقه کارگر، نماد تشکل کارگران همچون یک طبقه و راهنمای آنان در همه مراحل و همه شکل های مبارزه طبقاتی است.» و یا زیر عنوان «نقش حزب کمونیست در انقلاب اجتماعی» می گوید: «حزب کمونیست جزء آگاه، پیشرو و تشکل عالی پرولتاریاست که از تلفیق سوسیالیسم علمی با جنبش خود به خودی طبقه کارگر به وجود می آید.» این سرمقاله هنگامی که از «حزب متشکل از کارگران سوسیالیست انقلابی» سخن می گوید به مفهوم فوق از حزب کمونیست نزدیک می شود. اما همین جا هم حزب متشکل از کارگران سوسیالیست انقلابی را «طرف متشکل شدن همه نیروهای انقلابی» می داند.

به نظر ما برای رفع «بحران رهبری»

ایجاد نشریه برای تدارک حزب انقلابی به عنوان یکی از وسایل مبارزه تئوریک می تواند گامی مثبت باشد به شرط اینکه طرحی منسجم و حتی زمان بندی شده برای مهم ترین مسایل نظری که حل آنها و وحدت نظر بر روی آنها برای رسیدن به برنامه لازم است، ارائه دهد.

برخی از مهم ترین مسایل نظری که باید به آنها پرداخت تا در رابطه با آنها اجماع درست به دست آید، چنین اند: درک از سرمایه داری، مهم ترین ویژگی های سرمایه داری معاصر، درک از سوسیالیسم، درک از فرمان روائی پرولتاریا و دولت کارگری، مفهوم انقلاب اجتماعی و انقلاب سیاسی، تحلیل اقتصادی - اجتماعی و ساختار طبقاتی جامعه ایران (ویژگی های سرمایه داری ایران، طبقات اجتماعی در ایران و صف بندی عینی آنها)، سرشت انقلاب آتی ایران (محتوای سیاسی و اقتصادی - اجتماعی انقلاب آتی ایران)، مفهوم تداوم انقلاب، عرصه های مختلف مبارزه طبقاتی پرولتاریا، سازمان های طبقه کارگر مانند حزب، سندیکا، شوراه، کمیته کارخانه و محل کار و غیره، شناختن نقش و عملکرد این سازمان ها در مبارزه طبقاتی پرولتاریا و مناسبات و روابط خود آنها با یکدیگر در روند این مبارزه، مبارزه دموکراتیک و مبارزه سوسیالیستی طبقه کارگر و رابطه آنها با یکدیگر، مسأله زنان و پیوند جنبش کارگری با جنبش زنان، مسأله ملی در ایران و چگونگی حل آن، خواست های فوری اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کارگران

ضرورت طرح نظرات مؤسسان «نشریه تدارک حزب انقلابی» در موارد فوق.

بهروز فرهیخته

۲۵ مهر ۱۳۹۳

نشریه خیزش شماره ۳۵





کند که بتواند بهتر و بیشتر از دشمن از ابزارهای مدرن استفاده کند، چون در این نبرد هر طرفی که خود را بهتر و پیچیده تر سازماندهی کند پیروز میدان خواهد بود، بنابراین حزب طبقه کارگر برای رهبری پیروزمندانه طبقه موظف است، به تمامی علوم روز دنیا مجهز شود. 13- حزب باید به صورت علمی و اصولی از مسائل روز و مطالبات و مبارزات جاری دو طبقه تحلیل مشخص از شرایط مشخص داشته باشد، یعنی ضمن داشتن شناخت از تمامی زوایای طبقه کارگر از هر جهت، شناخت کافی و کاملی از دشمن نیز داشته باشد، و آن را به بهترین صورت به طبقه منتقل کند.

14- با توجه به اینکه سرمایه داری هشیوارتر از قرن و دهه های قبل شده است، و اطاقهای فکری و سازمانهای جهانی و ملی و سیستمهای تجزیه و تحلیل بسیاری قدرتمندی برای یک دست کردن نیروهای خود دارد، برخلاف اینکه در زمان 1917 تا حدودی به دلیل جنگ جهانی اول ضعیف شده بود و توان تشخیص به موقع و سرکوب به موقع را نداشت، در انقلاب 1917 غافلگیر شد. اما اکنون با توجه به گفته های بالا بسیار هوشیار شده است، نه تنها با توان بسیار بالا پس از انقلاب حمله همه جانبه خواهد کرد، بلکه در دوره انقلاب و حتی در دوره ای که شرایط انقلابی در حال تکوین و نضج گرفتن است، دست به حملات شدیدی خواهد زد، این را حرکتیهای اخیر در کشورهایمانند تونس، مصر، سوریه، یونان، اسپانیا، کشورهای آمریکای لاتین و اکراین و یمن ثابت کرده است، که سرمایه داری وقتی بوی احتمال انقلاب یا حتی اندکی تغییر به مشامش می رسد، چنان وحشی می شود و وحشتناک حمله می کند، که مردم در اولین خیزشهای خود هاج و واج مانده از کرده خود پشیمان و منکوب و مرعوب می شوند، با توجه به چنین موارد عینی تاریخی حزب باید بداند، به محض اینکه شرایط انقلاب شروع شود، از طرف کل سرمایه داری مورد هجوم واقع خواهد شد، بنا براین وظیفه دارد، خود و طبقه کارگر را برای چنان روزی و برای چنان نبردی آماده و سازماندهی نماید. حزب وظیفه دارد حتی قبل از احتمال چنین حملاتی و برای دوره حملات پس از انقلاب خود و طبقه را آماده نماید، این وظیفه از هر وظیفه دیگری مهمتر است، چون سرنوشت آینده جهان به این موضوع بستگی تام دارد.

چنین وظیفه ی را حزب با سازماندهی همزمان در دو حوزه باید پیش ببرد:

1- در حوزه داخلی و ملی باید چنان سازماندهی داشته باشد، در صورتیکه مورد هر نوع حمله واقع شدن هسته ها و کمیته های آن بتوانند، توده ها را برای مقابله و حمله سازماندهی نمایند، در همین حال حوزه جهانی را باید سازماندهی و همراه خود کنند، تا در سطح جهانی طبقه جهانی کارگر زمین را زیر پای سرمایه داری داغ کند، تا امکان حمله به یک نطفه انقلابی را نداشته باشد، این وظیفه نمی تواند، به فردا موکول شود، شاید دیگر وظایف را کمی تا حدی بیشتر به فردا موکول کرد، اما وظیفه در رابطه با آمادگی برای مقابله با حملات سرمایه داری جهانی وظیفه ی است، که حتی قبل از تشکیل حزب توسط هر فرد و هر بخشی از طبقه کارگر باید برنامه ریزی و سازماندهی شود که پس از تشکیل حزب این کارها به حزب انتقال یابد. (بر قراری ارتباط با بخش های از انقلابیون کشورهای دیگر توسط بخشهای از انقلابیون و نیروهای کارگری ایران می تواند، هر روز گسترش یابد که بعد از تشکیل حزب ان ارتباطات از کانال آنها به حزب انتقال یافته و سازماندهی یک دستی بخود خواهد گرفت.)

شاید بتوان وظایف دیگر ی نیز برای حزب تعریف کرد، اما راس اصلی وظایف همانهای است که بیان شدند، ولی بدون شک شرایط هر روز می تواند، تغییر کرده شکل و نوع وظایف دچار تغییر شوند، اما اصولا در همین حوزه ها نوسان خواهد داشت، بدون شک دقیقترین وظایف حزب را پس از تشکیل، با تلاش سازمانیافته و جمعی اعضا آن از طریق پیوندهای ارگانیک خود با طبقه و با کادرها و تشکل های کارگری و همچنین در ارتباط و پیوند با انقلابیون دیگر کشورها تعریف خواهند کرد.

به نظر می رسد برای شروع این تعاریف از وظایف کافی است، و

سازماندهی بستر و زمینه های سراسری شدن مبارزات طبقه کارگر باعث رشد مطالبات در سطوح بالاتر و ارتقاء توقع عمومی کارگران و زمینه سازی برای مطرح شدن مطالباتی که هنوز توسط خود کارگران به صورت خود به خودی مطرح نشده اند.

ب - بیان وظایف جزء به جزء،

با توجه به بیان کلی وظایف در بالا می توان وظایف حزب را برای درک بهتر جز به جز به صورت زیر توضیح داد:

1- برنامه ریزی - برنامه ریزی و سازماندهی برای هر کاری که طبقه کارگر برای مطالبات خود لازم دارد و سازماندهی نیروهای پیش رو کارگری و انقلابی برای پیش برد سازماندهی و رهبری کارگران و تشکلهای کارگری در جهت مقاومت در مقابل حملات سرمایه داری و متوقف و ادار کردن دشمن به عقب نشینی لازم است.

2- سازماندهی و برنامه ریزی و رهبری کارگران برای حمله جهت کسب مطالبات مطرح شده و در دستور روز قرار گرفته خود به خودی کارگران است.

3- سومین وظیفه حزب طبقه کارگر این است که برای طرح و در دستور روز قرار گرفتن مطالبات مورد نیاز طبقه کارگر که هنوز توسط خود کارگران طرح نشده اند، باید حزب از طریق ترویج، تبلیغ و سازمانگری ارایه آگاهی کرده و برای مطرح شدن آنها بستر سازی نماید.

4- حزب باید بتواند میان اصول تئوریک و علمی سوسیالیسم و کمونیسم با حرکتها و مبارزات روزمره و مطالبات پایه ی طبقه کارگر و ارتقاء آن تا حد آمادگی طبقه برای تسخیر قدرت انطباق و هارمونی ایجاد نماید.

5- حزب وظیفه دارد، خود را چنان سازماندهی نماید، که همزمان دارای توانایی فعالیت در میان پیشروترین کارگران و عقب مانده ترین کارگران باشد، چنان در تاکتیکها انعطاف پذیر و در همان زمان در اصول محکم باشد، که در هر دو صورت الگوی عملی و معنوی انقلابیون و توده ی کارگران باشد.

6- تربیت کادر و تربیت کل طبقه وظیفه حزب است، تا از طریق کادرهای تربیت شده توانایی بالاتر بردن هر روزه آگاهی طبقاتی در میان توده ها را داشته باشد، از تربیت توده باید سطح آگاهی اجتماعی را چنان بالا ببرد، که هژمونی طبقاتی کارگران به عنوان فرهنگ جایگزین و آلترناتیو فرهنگی در مقابل فرهنگ و عادات بورژوازی مطرح گردد.

7- تبلیغ و ترویج و سازمانگری در تمامی ابعاد جامعه و طبقه بر پایه عملکرد ارتقاء یابنده طبقه کارگر از وظایف دائمی و پایه ی حزب است.

8- حزب همانقدر که توانایی در ارایه ی آموزش برای توده ها دارد، باید همانقدر نیز توانایی کسب و آموختن از ابتکارات توده ها و کادرهای خود را داشته باشد، یعنی یک روند دو طرفه آموزش - تربیت را پیش ببرد.

9- نشر و ارتقای آگاهی طبقاتی تا حدی که کارگران اغنا شوند، تنها راه برقراری انواع برابری - آزادی - دمکراسی کسب تمامی مطالبات و نجات کل بشریت و... تنها و تنها با برقراری دیکتاتوری انقلابی کارگران ممکن است، طبقه کارگر چنان توسط حزب خود تربیت یافته باشد، که ضمن اعتقاد به موارد گفته شده آمادگی عملی کردن آن یعنی دست زدن به قیام، انقلاب و تسخیر قدرت را داشته باشد، در همین حین حزب نیز توان رهبری عملی برای چنین کار های را داشته باشد.

10- حزب طبقه کارگر وظیفه دارد، از یک فرد کارگر و مبارز گرفته تا یک تشکل و یا کل طبقه را برای کوچک ترین مطالبه تا نهایی ترین مطالبه سازماندهی و رهبری نماید.

11- حزب باید ضمن اینکه برای استفاده از خیزشهای خود جوش آماده باشد، باید در همان حال برای ایجاد خیزش ها و مبارزات سازمان یافته برنامه ریزی و سازماندهی عملی نماید.

12- با توجه به اینکه مبارزه میان طبقه کارگر و سرمایه داری هرگز تعطیلی بردار نیست، و طبقه سرمایه داری به تمامی ابزارهای مدرن مجهز است، حزب باید چنان خود را بروز نماید و خود را تقویت

و آرمانهایش سازماندهی و تربیت می کند، تشکیلات هایی که دارای برنامه و اهداف اعلام شده ای بزرگ و انسانی و طبقاتی مهم هستند، ولی نمی توانند، در آن جهت با توجه به وجود زمینه های اجتماعی حرکت کنند، فقط به این دلیل است، که میان برنامه ، اهداف و آرمانهای آنها با شکل و ساختار سازماندهی شان هیچ گونه تناسبی وجود ندارد .

یک تشکیلات انقلابی هرگز فعالیت خود را وابسته به حرکت های خود به خودی نمی کند، ضمن اینکه از حرکت های خود به خودی و انفرادی در جهت رشد، و حرکت به سوی انقلاب استفاده می نماید، و برای استفاده از خیزش های خود به خودی همیشه آمادگی دارد، در همان حال تلاش می کند، حرکت های سازمان یافته و آگاهانه بیافریند، و وقتی حرکتی یا خیزشی ایجاد شد، آنقدر آماده است که رهبری تمامیت یا بخشی از حرکت را به عهده گرفته و آن را رشد دهد.

محمد اشرفی
6/8/1393

مفهوم مارکسیستی سانترالیزم دمکراتیک

مفهوم مارکسیستی سانترالیزم دمکراتیک از یک ضرورت عینی در درون جنبش کارگری نشأت می گیرد. بسیاری از سازمان ها و احزاب کمونیستی، برداشتی کاملاً نادرست و غیر مارکسیستی از این مقوله دارند. این برداشت نادرست و غیر علمی، تنها مختص به سازمان های استالینیستی نیست، بلکه متأسفانه در سازمان های تروتسکیستی نیز مشاهده می شود. این سازمان ها و احزاب در واقع یک برداشت "اداری" از مفهوم سانترالیزم دمکراتیک دارند. در واقع تشکیلات تمامی این سازمان ها، صرفاً کاریکاتوریست از یک حزب انقلابی، در ظاهر امر، تمامی آن ها دارای کنگره، اعضای رهبری، انتخابات و "دمکراسی" (صوری) می باشند. رهبری این سازمان ها ظاهراً بر اساس آرای اکثریت اعضا و برای دوره ای معین تا کنگره بعدی "انتخاب" می گردد.

این تشکیلات، همه دارای ارگان حزبی هستند و صفحات نشریات خود را نیز با مقالات و تصاویر بسیاری از مارکس، لنین و یا تروتسکی تزئین می کنند. تمامی این سازمان ها مدعی اند که دارای ساختار تشکیلاتی "دمکراتیک"ی هستند. اما، با بروز اولین علائم اختلاف نظر با رهبران یا اکثریت اعضا، موجی از اتهام زنی ها و تحقیر مخالفان بلافاصله آغاز می شود؛ و حتی اگر این فشارهای روانی کارایی نداشته باشد، تحریکات تشکیلاتی، حذف گرای و اتهام زنی تا سر حد اخراج و تعلیق عضویت به سرعت پیش می رود. چنان چه تشکیلاتی از این دست در مقامی دولتی قرار گرفته باشد، این اختلافات مسلماً منجر به دستگیری، محاکمات و حتی اعدام مخالفان خواهد شد. به زعم این "رهبران"، داشتن آرای اکثریت در درون یک تشکیلات به منزله دلیلی کافی برای خفه کردن هر گونه صدای مخالف در نطفه است. در واقع روش برخورد این سازمان های به اصطلاح "کمونیستی" را می توان با روش برخورد رژیم های دیکتاتوری نظامی در کشورهای عقب افتاده با مخالفان خود، مقایسه کرد.

وجه اشتراک تمامی این احزاب به اصطلاح "کمونیستی" در یک موضوع اساسی نهفته است، و آن هم عدم به رسمیت شمردن "حق گرایش" برای نظریات اقلیت می باشد. در واقع همین مسأله بسیار بدیهی و ساده، تمامی این سازمان ها را از یک سازمان مارکسیستی انقلابی جدا می کند. عدم به رسمیت شمردن حقوق اعضای که به نظریاتی متفاوت با خط رهبری یا اکثریت سازمان می رسند، اساس وجه تمایز میان یک سازمان منحرف و یک سازمان انقلابی مارکسیستی است.

به رسمیت شناختن اقلیت و در نظر گرفتن جایگاه و حقوقی برای

نیازی نداریم که آنها را بدون تغییر قلمداد نماییم، بلکه آنها را مواد خامی می دانیم، که رفقای پرتوان آینده ما در حزب که بدون شک آگاه تر و تواناتر از ما خواهند بود، از این مواد خام استفاده کرده با پردازشهای اصولی و علمی خود وظایف حزب را دقیق تر و اصولی تر آرایه خواهند داد.

اکنون وظیفه ما ساختن حزب است، و در حین ساختن حزب آرایه پیشنهاد به رفقا است، تا آنها در آینده آنچه طبقه کارگر به آن نیاز دارد، از درون پیشنهادات و نظرات ما و واقعتهای عینی و نیازهای روز و آتی طبقه چیزی بیرون بیاورند، پردازش کنند، که دارای انطباق اصولی و علمی با نیازهای واقعی کارگران را داشته باشد .

اما فعلاً برای اینکه بدانیم، حزب طبقه کارگر چگونه می تواند، وظایف بیان شده را به انجام برساند، مواردی را بیان می کنیم .

طبق گفته مانیفیست کمونیست :

"وظیفه عاجل کمونیستها آماده کردن طبقه کارگر برای تسخیر قدرت است" ما کمونیستها اعتقاد داریم، چنین وظیفه را بدون حزب نمی توانیم، انجام بدهیم، بنابراین برای آماده کردن طبقه کارگر جهت تسخیر قدرت نیاز به ایجاد حزب داریم، و در بالا وظایف مختلف آن را نیز بیان کردیم، اینکه حزب طبقه کارگر با کدام ساختار سازمانی و فکری می تواند، چنین وظایفی را انجام دهد، به بحث بعدی مربوط می شود، فقط در اینجا به بخشی از سبک و روشی که باید وظایفش را انجام بدهد می پردازم :

با توجه به اینکه همه ما اعتقاد داریم انقلاب کار توده هاست، با توجه به اینکه وظیفه ما آماده کردن کارگران برای تسخیر قدرت (انقلاب) است، با توجه به اینکه آماده کردن کارگران منظور به صف کردن سرباز گونه کارگران نیست، بلکه بر مبنای آگاه گری طبقاتی است.

بنابراین ما نمی توانیم با به صف کردن کارگران به صورت سرباز گونه از آن ها بخواهیم که انقلاب کنند، بلکه باید سطح آگاهی طبقاتی کارگران را آنقدر رشد بدهیم، که خود کارگر قبول کند، تنها راه رهایی انقلاب- تسخیر قدرت و تشکیل حکومت کارگری است، این اصل وظیفه حزب است، که باید با آرایه آگاهی طبقاتی از هر زاویه ای به کارگران و همزمان با رشد آگاهی، سازماندهی آنها در تشکل های توده ای و سازمان سیاسی خودشان و رهبری فعالیت های روزمره و آینده نگر کارگران توسط مجموعه تشکل های توده ای و سیاسی طبقه است، همه اینها در سه حوزه فعالیت می گنجد، تبلیغ - ترویج - سامانگری، و لازم است بدانیم، حزب باید کادرهای آگاه به علوم روز را تربیت کند، تا آنها در میان توده کارگران و انقلابیون اصول و علوم پایه ای مبارزات طبقاتی را که به روز شده اند، و امکان تحلیل و تجزیه مسائل روز را می دهند، به توده کارگران و انقلابیون و هم پیمانان طبقه کارگر ارائه کنند، توجه داشته باشیم، که باید متد اندیشیدن را به کارگران آرایه و یاد بدهیم ، نه فقط اندیشه ها را.

همه این ها از طریق سازماندهی نیروهای پیشرو در هسته ها و کمیته ها ممکن خواهد شد، که در درون جامعه ساخته شدند ، و توسط حزب رهبری و توسط مردم توده های کارگری در میان گرفته شده باشند، در آن صورت حزب می تواند، جامعه را تغذیه فکری کند، از جامعه تغذیه فکری شده و نیرو بگیرد، و جامعه نیز از طریق این ارتباطات می تواند حاصل پردازش های حزب را دریافت کرده و هر روز به رشد سطحی و عمقی بیافزاید، تا به انقلاب دست بیابیم، اعتقاد دارم چنین وظایفی را تنها حزبی می تواند، انجام بدهد، که دارای گرایش مارکسیست- لنینیستی باشد، که البته تاریخ نیز این مورد را ثابت کرده است، در این رابطه در بخش های آتی بیشتر صحبت خواهیم کرد.

یک تشکیلات انقلابی دارای برنامه منطبق با استراتژی و تاکتیکهای خودش است، که در همان حال امکان اجرائی و بستر سازی برای ممکن شدن برنامه هایش را دارد، با توجه به چنین وضعیتی در درون توده ها به آن حدی که به عنوان آلترناتیو محسوب شود محبوبیت دارد، نیروهایش را مطابق با استراتژی و تاکتیکها و اهداف



نقد خود به اکثریت، برای دوره ای (تا کنگره بعدی)، در بیرون از حزب می باید نظریات اکثریت را به اجرا گذارد. این حزب با وجود اختلافات درونی، در سطح جامعه می باید یک پارچه عمل کند و نظریات بخش اکثریت را در عمل تجربه کند تا نتیجه عملی آن به اثبات رسد (چه مثبت و چه منفی). کنگره آتی حزب به ارزیابی و جمع بندی نوینی متکی بر عملکرد دوره پیش، خواهد رسید.

اگر اختلافات اقلیت پس از سپری شدن یک دوره (بین دو کنگره) حل نگشت چه؟ در این مرحله دو علت می تواند وجود داشته باشد. اول این که این اختلافات هنوز در سطح مسایل تاکتیکی باقی مانده و زمان بیش تری برای اثبات نظریات نیاز است. در این صورت گرایش مخالف همانند دوره پیش و تا دوره بعدی که مسایل مرور می گردد، درحزب باقی می ماند. اما در برخی موارد امکان دارد اختلافات فرای صرفاً اختلافات تاکتیکی باشد. اختلافات عمیق سیاسی نیز می تواند در حزب به وجود آید. در جامعه سرمایه داری ایدئولوژی حاکم، ایدئولوژی هیئت حاکم است. این امکان همواره وجود دارد که حتی اعضا یا رهبری یک حزب انقلابی تحت تأثیر عقاید دشمن طبقاتی قرار گرفته باشند. در نتیجه برخی از اختلافات می تواند از تفاوت های تاکتیکی فراتر رود. برای نمونه، امکان دارد عده ای به این ارزیابی برسند که خط رهبری حزب دچار انحرافات طبقاتی شده و ضروری است که مبارزه عمیق تری برای جلوگیری از خط انحرافی صورت گیرد. در آن صورت بنا بر تشخیص آن بخش از معترضان، رهبری حزب باید حق ایجاد "جناح" (Faction) را برای آن عده قابل گردد. این عده باید بتوانند در درون یک حزب انقلابی باقی بمانند و حتی بنا بر تعداد طرفداران شان در سطح رهبری حزب نیز شرکت داشته باشند. بدین ترتیب فرصت کافی به آن ها داده شود که نظریات خود را در درون حزب و در سطح رهبری تبلیغ کنند. در واقع تشکیل یک "جناح" گام جدی تری برای مبارزه با خط انحرافی اکثریت در درون یک حزب انقلابی است. تشکیل "گرایش" در مورد مسایل تاکتیکی است و شاید زودگذر باشد.

اما اگر پس از دوره ای جناح موجود به این نتیجه رسید که رهبری و اکثریت حزب در حال عبور از خط طبقاتی است و امکان منقاعد کردن اکثریت اعضا نیز وجود ندارد، این جناح، در این مقطع، باید از حق تشکیل "جناح علنی" (Open Faction) برخوردار باشد. در واقع تشکیل جناح علنی به مفهوم تدارک برای انشعاب است. جناح علنی می تواند نظریات خود را حتی رو به جنبش کارگری و علناً اعلام کند و طبقه کارگر را از انحراف موجود اکثریت (به زعم خود) مطلع کند. یک حزب انقلابی این فرصت تشکیلاتی را نیز باید به این اقلیت بدهد که نه تنها نظریاتش به دست همه اعضا برسد، بلکه آن نظریات در ارگان رسمی حزبی هم درج گردد. بدیهی است که اگر توافقی حاصل نشد و چنان چه جنبش کارگری مواضع اکثریت را تغییر نداد، گام بعدی یک انشعاب در حزب خواهد بود. اما این انشعاب نیز می تواند معقولانه و رقیفانه، بدون اتهام پراکنی و فحاشی صورت گیرد. تاریخ، صحت یا سقم نظریات طرفین را نشان خواهد داد. چه بسا پس از دوره ای، اشتباه نظریات "اکثریت" در عمل نشان داده شود و "اقلیت" انشعابی متقاعد به الحاق مجدد به حزب واحد گردد. بدیهی است که اگر کار به جنگ، دعوا، اتهام زنی و نفرت از یک دیگر بکشد، این دو گرایش- حتی اگر به نظریات واحدی در آینده برسند- هرگز نمی توانند در درون یک حزب در کنار هم قرارگیرند.

آیا تمام این پیش شرط ها، حزب و رهبری را تضعیف نمی کند؟ آیا این ها برخوردهای "لیبرالی" و "بورژوا دمکراتیک" نیست؟ آیا نباید حزب "آهنین" برای اجرای یک پارچه تصمیمات وجود داشته باشد؟ آیا آوانس دادن به یک "اقلیت"، انحلال طلبی نیست؟ پاسخ به تمامی این سؤالات منفی است. به رسمیت شناختن حق اقلیت نه تنها حزب را تضعیف نمی کند، که منجر به تقویت آن می گردد. تسهیلات برای ایجاد «گرایش» و «جناح» و حتی «جناح علنی» حزب را در نظر توده های کارگر معتبر و قوی تر از پیش می کند. تنها کافی است نگاهی به وضعیت سازمان ها و احزاب بین المللی بیفکنیم تا به وخامت و عمق بحران تشکیلاتی این سازمان

نظریات مختلف و مخالف در درون یک تشکیلات انقلابی به این دلیل است که اعضا، در درون یک سازمان انقلابی، بر اساس پراتیک انقلابی در حوزه های مختلف مبارزاتی در جامعه، به آگاهی هایی متفاوت و گاه متضاد با یک دیگر می رسند. اعضا در نتیجه مبارزات عملی شان به آگاهی ای می رسند که با درک و آگاهی برخی دیگر از اعضای همان سازمان در حوزه دیگر مبارزاتی متفاوت است. از این رو اعضا و کادرهای یک حزب واحد در دخالت های روزمره خود، مابین دو کنگره حزبی، به اخذ تاکتیک های متفاوت و مختلف می رسند. تجارب آن ها، نسبی و حتی در بسیاری مواقع ناکامل است. برای نمونه ممکن است میان اعضای کارگر یک سازمان انقلابی در مورد مثلاً شعار «تشکل مستقل کارگری» و نحوه دخالتگری برای تحقق آن، اختلاف نظر به وجود آید. شاید، برخی از اعضای حزب در مورد استقلال تشکلات کارگری از احزاب سیاسی به این نتیجه برسند که این استقلال کارگری می باید شامل حزب آن ها نیز گردد، و بالعکس برخی دیگر ممکن است به نتیجه رسیده باشند که خیر! این نظریه شامل حزب کمونیستی خود آنان نمی گردد. این نوع اختلاف نظریات ممکن است در موارد دیگر نیز مشاهده شود. بدیهی است که نمی توان از پیش مطمئن بود که کدام یک از نظریات به نتایج مطلوب می رسد و صحیح است. تنها با اجرا و تجربه عملی است که نظریات (یا تئوری ها) در نهایت به اثبات می رسند. از دیدگاه مارکسیستی، تئوری تنها چکیده عمل (پراتیک) است.

بدیهی است که برای همگونی و اتفاق نظر، برای اجرای این تاکتیک ها و به منظور جمع بندی نظریات مختلف و اجرای متحدانه آن باید شرایطی در حزب انقلابی وجود داشته باشد که امکان تبادل نظر و ایجاد گرایشهای مخالف با نظر اکثریت تسهیل شود.

تحت چنین شرایطی است که دمکراسی درونی در درون یک حزب انقلابی از اهمیتی حیاتی برخوردار می شود. حزبی که از بدو پیدایش خود حق گرایش برای نظریات مختلف و مخالف را به رسمیت نشناسد، نمی تواند یک حزب مارکسیستی انقلابی- حزبی که قرار است برای انقلاب کارگری تدارک ببیند- باشد. حزبی که درک نکرده باشد تنها از طریق تبادل نظریات میان اعضا، می توان برنامه حزب را صیقل و امر دخالتگری مؤثر را سازمان داد، بدون تردید، در تبادلهای مبارزات طبقاتی، به انحراف خواهد رفت و نقش انقلابی ایفا نخواهد کرد.

اعضای حزب که در عمل مبارزاتی به نظریات متفاوت می رسند، در کنگره حزبی نظریات خود را ارائه می دهند (تا این جا شاید احزاب منحرف نیز این حق را بپذیرند). اما، مسأله زمانی به وجود می آید که عده ای (حتی یک نفر) با نظریات اکثریت و یا خط رهبری اختلاف داشته باشد. در چنین وضعیتی بدیهی است که حزب انقلابی می باید جایگاهی برای این اقلیت قایل بشود تا نظریات خود را میان کلیه اعضا از طریق بولتن درونی و ترتیب جلسات اشاعه دهد (بنا به منطقی که پیش تر توضیح داده شد)؛ این اقلیت باید حق تشکیل یک "گرایش" (Tendency) را داشته باشد. گرایشی که با توافق اکثریت و ایجاد ابزارهای تبلیغاتی درونی از سوی رهبری به وجود آمده است، و معقولانه و در محیطی رقیفانه به بحث و اشاعه نظریات خود تا دوره بعدی می پردازد. زیرا یک حزب انقلابی به خوبی می داند هر تاکتیکی که به وسیله عده ای (حتی اکثریت) ارائه داده می شود، "الزاماً" در عمل نظریات صحیحی نمی باشد. تنها عمل مبارزاتی می تواند نشان دهد که کدام یک از نظریات با واقعیت منطبق تر بوده است. اگر به فرض پس از یک سال تجربه، نشان داده شد که نظر اقلیت اشتباه بوده است، بدیهی است که این اختلاف نظر دیگر منتفی می گردد و گرایش خود را منحل اعلام می کند. اما اگر نظر اقلیت درست بوده باشد (و نتیجتاً نظر اکثریت نادرست)، نظر آن اقلیت که از سوی همه اعضا شناخته شده است، به نظر اکثریت مبدل می شود. بدین ترتیب، هم برای اقلیت و هم برای اکثریت سازمان فرصتی برای اثبات نظریات خود وجود خواهد داشت.

اما حتی اگر نظرات اکثریت اشتباه باشد، اقلیت با حفظ اعتقادات و



مفهوم حزب انقلابی از نقطه نظر گرایش مارکسیست های انقلابی

مقدمه :

در تاریخ سوم آبان ۹۳ مناظره ی بین عده ای از فعالان درگیر در پروژه ساختن حزب انقلابی تحت عنوان مفهوم حزب از نقطه نظر هر یک از گرایش های شرکت کننده صورت گرفت و رفقای از سه گرایش (مارکسیست لنینیست، مارکسیست های انقلابی، و گرایش دمکراسی و سوسیالیسم مشارکتی) در آن شرکت کردند. در دور اول این مناظره هر یک از شرکت کنندگان ابتدا بحث اثباتی خود را مطرح کردند و در دورهای بعد به بحث یکدیگر پرداخته و آن ها را مورد نقد و پرسش قرار دادند. مطلب زیر بحث در دور اول توسط اینجانب است که از فایل صوتی پیاده شده و اکنون در اختیار مخاطبین این مباحث جهت واکنش و نقد و بررسی قرار می گیرد.

مفهوم حزب انقلابی از نقطه نظر گرایش مارکسیست های انقلابی:

ضمن عرض سلام به رفقا و بینندگان این مناظره و تبریک برای راه اندازی پروژه ای که به هر حال نیازمند این بحث ها است. من علیرضا بیانی هستم از گرایش مارکسیست های انقلابی ایران؛ در مورد حزب، گرایش ما نظراتی دارد که در طول تاریخ آن را به محک گذاشته و تجربیاتی در طول تاریخ کسب کرده، و بنابراین انعکاسی از این تجربیات هم می تواند باشد.

ما معتقدیم کارگران به طور پراکنده مواد خامی هستند برای استثمار و به خودی خود نمی توانند کاری پیش ببرند، مگر آن که متحد شوند. وقتی متحد شدند، در واقع توانسته اند مبارزه شان را به شکل مبارزه طبقاتی شکل دهند، در غیر این صورت مبارزه طبقاتی صورت نمی گیرد، مبارزات منفرد، مجزا از هم؛ و به این اعتبار مبارزاتی در درون خود است. ولی کارگران برای آن که بتوانند متحد شوند نیازمند تشکیلات هستند. ما معتقدیم کارگران دارای طیف ناهمگون و ناموزونی در کسب آگاهی هستند. بخش هایی از کارگران سرعت دریافت آگاهی شان بالاتر از بخش های دیگری است، به دلیل درگیری بیشترشان در مبارزات کارگری.

این بخش ها را ما در واقع به عنوان پیشروان کارگری می شناسیم. پیشروان کارگری در مبارزات روزمره کارگران، در اعتصابات، در تظاهرات، طرح مطالبات، همیشه صفوف اول را تشکیل می دهند. اما در بین پیشروان کارگری، باز پیشروان کارگری ای وجود دارند که می شود به عنوان پیشروان کارگری سوسیالیست از آن ها یاد کرد. چرا؟ به این دلیل که کارگران سوسیالیست مبارزه کارگری شان را با افق و چشم انداز سوسیالیستی انجام می دهند. یعنی فقط یک مبارزه برای مبارزه نیست، معتقد به یک مبارزه دائمی و همیشگی نیستند. مبارزه ای را سازمان می دهند برای یک هدف مشخص، یک استراتژی مشخص، و آن استراتژی سرنگونی سیادت سرمایه داری و تسخیر قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر است. بنابراین این کارگران نیازمند تشکیلات مشخصی هستند که ما به آن تشکیلات می گوئیم حزب پیشتاز کارگری.

حزب پیشتاز کارگری در واقع از سنت حزب انقلابی، بلشویکی-لنینیستی پیروی می کند، اما نه به حول لنینیسم و نه به حول مارکسیسم متحد نمی شود، به حول برنامه متحد می شود. برنامه حزب در واقع نتیجه مبارزه کارگران، طبقه کارگر، و به خصوص همین کارگران سوسیالیست در حزب است که به آزمایش گذاشته می شود، در مرحله ای گذاشته می شود که ضعف هایش بررسی و در نهایت به شکل برنامه تدوین می شود.

به حول این برنامه است که کارگران سوسیالیست، کارگرانی که افق انقلاب سوسیالیستی دارند، ضمن پذیرش برنامه در این حزب عضو می شوند. این برنامه در عین حال می تواند پرچمی باشد که آحاد کارگران را به شکل یک طبقه متحد کند. یعنی کارگرانی که عضو این حزب نیستند، ولی تحت تأثیر برنامه این حزب، در واقع همین اهداف را دنبال می کنند. در این جا است که می توان گفت کارگران پراکنده و منفرد به شکل یک طبقه درآمده اند، در آن زمان

ها- که عمدتاً نتیجه کجروی های تشکلاتی بوده است- پی ببریم. آن چه این سازمان های انحرافی درک نمی کنند این است که انشعابات، تعلیقات و اخراج ها تنها آخرین مرحله از روند طولانی بحث و عمل مشترک باید باشد. اخراج ها و انشعابات تنها زمانی موثر هستند که یک جریان از خطوط طبقاتی خود عبور کند و چنین هم در جنبش کارگری نشان داده شده باشد. به سخن دیگر نتایج سیاست های مخرب و ضد انقلابی یک "گرایش" حزبی نه تنها باید برای تمام اعضای آن حزب روشن و شفاف باشد، بلکه در سطح جامعه هم به روشنی بیان شده باشد. در حزب بلشویک چنین حقوقی از جمله حق گرایش و جناح برای اعضا قایل شده بود. یکی از علل توفیق حزب بلشویک در تدوین برنامه انقلابی و مرتبط به جنبش کارگری و در نتیجه کسب اعتبار میان شوراهای کارگری که به پیروزی نخستین انقلاب سوسیالیستی در جهان منجر شد، دقیقاً بر اساس رعایت دمکراسی درونی بود. تنها در آغاز جنگ داخلی ۱۹۲۰ بود که تشکیل جناح در درون حزب بلشویک ممنوع شد. پیش از آن رهبران و اعضای حزب در بسیاری از موارد مواضع مخالفت های خود را علیه رهبری حزب علناً بیان کرده بودند، بدون این که اخراج یا تنبیه گردند. اما، همان "ضرورت" در محدودیت جناح بندی درونی در زمان جنگ داخلی ۱۹۲۰-۱۹۲۱، در دوران استالین به فضیلت مبدل شد و اختناق استالینی را برای سال ها به همراه آورد. تروتسکی در آخرین سال های زندگی خود از این دوره "انتقاد از خود" روشنی به عمل آورده است. تروتسکی می نویسد:

" ممنوعیت احزاب مخالف به منع فعالیت جناحی انجامید. منع جناح، به منع نظریات مخالف رهبری خطا پذیر منجر شد. سلطه پلیسی و بی منازع حزب باعث مصنویت دستگاه اداری شد و آن را تا استبداد و فساد بی کران پیش برد." جنبش تروتسکیستی نیز از این درس های انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بسیار آموخته است و نمی تواند همان اشتباهات را تکرار کند. لئون تروتسکی چنین ارزیابی ای از مسایل درونی حزب داشت و تا آخر عمر به آن وفادار ماند:

" این کاملاً ناکافی است که جوانان ما تنها به تکرار فرمول های حزبی بپردازند. آن ها باید فرمول های انقلابی را تسخیر و جذب کنند. آن ها باید نظرات و شخصیت مستقل خود را حفظ کنند. آن ها باید با شجاعت قادر به مبارزه برای عقاید خود باشند. نظریاتی که ناشی از عمق اعتقاد راسخ و استقلال شخصیت آن هاست. تسطیح مکانیکی به وسیله مقامات، سرکوب شخصیت ها، خشونت، جاه و مقام پرستی باید از حزب طرد گردد! یک بلشویک تنها یک فرد منضبط نیست، او فردی است که در هر مورد و موقعیت از نظریات خود دفاع می کند و با جسارت و استقلال بر سر آن عقاید نه تنها در مقابل دشمن، بلکه در درون حزبش نیز می ایستد. امروز، شاید، او در حزبش در اقلیت باشد. او نظریات خود را در درون حزبش ارائه می دهد. اما در اقلیت بودن بدان معنی نیست که او نظریات اشتباهی دارد. شاید او، پیش از دیگران، به درک و مشاهدات درستی در مورد وظایف حزب و چرخش های سیاسی رسیده باشد. او در صورت لزوم باید مصرانه سؤالات خود را برای بار دوم، سوم و دهم طرح کند. بدین ترتیب او به حزبش خدمت می کند که به روش و سیاست های نوین مسلح گردد که با سهولت در مقابل تندبادهای بدون واکنش لحظه ای دوام آورد" (لئون تروتسکی، روش نوین، ۱۹۳۳).

برای سازماندهی یک حزب و یا بین المللی انقلابی رعایت حقوق دمکراتیک، به رسمیت شناختن گرایشات و جناح های درون حزبی، حیاتی است. مارکسیست های انقلابی باید به این روش وفادار بمانند.

مازبار رازی از گرایش مارکسیست های انقلابی ایران
اکتبر ۲۰۱۴



به بهانه کوبانی !!!

کوبانی اکنون اسطوره اراده انقلابی و سنگر مبارزه و مقاومت در برابر بربریت جناح های مختلف سرمایه داری است که می خواهد حق تعیین سرنوشت خود را حفظ کند.

و لشگر کشی و تجاوز مستقیم و راه اندازی جنگ نیابتی توسط سرمایه داری است که حربه ی جنگ و فاشیسم، دو لبه شمشیر سرمایه داری بحران زده، برای مقابله با انقلاب و حاکمیت کارگری است.

با تشدید بحران ساختاری و فروپاشی اقتصادی و اجتماعی سرمایه داری، بیکاری، فلاکت عمومی و ناامنی اجتماعی به اوج خود رسیده است، با مالکیت خصوصی چند شرکت فراملیتی در عرصه تولید و کل منابع کره خاکی و انباشت نجومی سرمایه و رشد سریع تکنولوژی به علت ماهیت بهره کشانه ی سیستم حقوق بشری و علیرغم اینکه تولید از 1950 سی و هشت برابر، در مقابل رشد 5/2 برابری جمعیت افزایش یافته است، ولی نه تنها چیزی از این افزایش تصاعدی تولید نصیب کارگران که تولید کنندگان این افزایش و مزد بگیران نشده است، بلکه همین افزایش و انباشت نجومی سرمایه طبق گفته مارکس باعث فقر و فلاکت و تشدید چندین برابر استثمار گردیده است، برای اثبات این گفته و علمی بودن گفته های مارکس می توان به اعترافات اخیر بانکی مون استناد کرد، بانکی مون می گوید: "1 میلیارد و 220 میلیون نفر با کمتر از یک دلار و دو میلیارد و 400 میلیون نفر با کمتر از 2 دلار در روز در حال مرگ تدریجی هستند" و در جای دیگر طبق آمار جدیدی از سازمان ملل اعلام شد که یک درصد جمعیت جهان 65 برابر بیشتر از 50 درصد جمعیت جهان (5/3 میلیارد نفر) ثروت دارند.

در چنین اوضاعی تمام شعارها و وعده و وعیدهای فریب کارانه و کاذب حاکمان، اقتصاددانان، فیلسوف ها و تئوریسین های سرمایه داری در مورد اینکه دولت های رفاه و سپس خصوصی سازی، بازار آزاد و تبلیغ اینکه عقب ماندگی و بحرانهای اقتصادی محصول دولت های رفاه است، و با تغییر آنها می توان، رشد را شدت بخشیده تا باعث کمتر شدن شکاف طبقاتی شود، برای طبقات ستمدیده رنگ باخته است، و تنها یک راه پیش رو دیده می شود آنهم حاکمیت طبقه کارگر و برقراری سوسیالیسم است.

دیگر جنگ زرگری و تبلیغات مسموم کننده اربابان قدرت و ثروت در اینکه مسئله وجود شکاف طبقاتی و ظلم و ستم و ماهیت استثمار و ضد بشری موجود در سرمایه داری، ماهیت ذاتی سرمایه داری نبوده، بلکه حاصل ناتوانی مدیریتی می باشد، کاملاً" شکسته خورده و دروغ بودن آن افشا شده است، و دیگر نمی تواند سرمایه داری را نجات بدهد، تمامی رنجبران و ستمدیدگان به تنگ آمده از نابرابری و ناعدالتی با اعتراضات و اعتصابات خود لرزه بر اندام مستکبران (حاکمان سرمایه داری) انداخته و تغییرات ریشه ای انقلابی - اجتماعی به مسئله عاجل روز تبدیل شده است.

برای مقابله با چنین شرایطی (اعتراضات توده ها و ناتوانی سرمایه داری در ادامه حاکمیت خود) سرمایه داری جهانی (امپریالیسم) و سرمایه داری های داخلی دیگر تعارفات دمکراتیک در باب انتخابات آزاد و انقلابات مخملی و دمکراسی و دیگر الفاظ دهن پر کن دمکراتیک را کنار گذاشته اند، از یک طرف با لشگر کشی، تجاوزات آشکار و جنگ و از طرفی دیگر در اشکال دولتهای قرون وسطایی فاشیستی و گروههای بنیادگرای فاشیستی - مذهبی - ارتجاعی به سرکوب توده های مردم که می خواهند آزاد و انسانی زندگی کنند، می پردازد، تا نگذارد ستمدیدگان، کارگران و خلق های تحت ستم این نظام گنبدیده و کهنه را سرنگون کرده ضمن نجات خود سرنوشت اقتصادی - سیاسی خود را در دست گرفته و از دست

که نمایندگان سوسیالیست کارگران توانسته باشند به برنامه انقلابی دسترسی داشته و توده های کارگر را به برنامه خودشان متقاعد کرده باشند. بنابراین دو مرحله در تاریخ این حزب وجود دارد، مرحله ای که پیشتازان کارگری، کارگران سوسیالیست حزب را تشکیل داده اند و برنامه را تدوین کرده اند، ولی نمی توانند مدعی باشند که آن ها حزب طبقه کارگر، یا مثلاً حزب کمونیست ایران، یا انواع از این نوع اسامی هستند. آن ها معتقدند حزب پیشتاز کارگری هستند. در دوره لنین، تا قبل از تسخیر قدرت، تا آستانه تسخیر قدرت اسم این حزب بلشویک بود، حزب طبقه کارگر روسیه نبود، قبل از آن هم سوسیال دمکراسی روس بود که به هر حال گسستی صورت گرفت از سوسیال دمکراسی، به دلیل خیانتش که این اسم جایگزین آن شد.

این اسم در واقع بیانگر محتوای درونی این حزب است، یعنی کارگران پیشرویی که به برنامه انقلابی مجهز شده اند و تلاش می کنند توده کارگران را به برنامه خودشان در مقابل بورژوازی متقاعد کنند. چنان چه توانستند این کار را بکنند، چنان چه فراخوان دادند به کارگران برای مثلاً اعتصاب عمومی و همه به پای آن آمدند، و در واقع این برنامه شد برنامه کل توده های کارگران، کارگران به طبقه ای برای خود تبدیل شده و در این صورت این حزب می تواند آن جا مدعی شود حزب طبقه کارگر ایران باشد. از علائم این وضعیت می توان از این اسم آورد که این حزب دارای بیشترین پیشروان و رهبران عملی کارگری، در کل جامعه، نسبت به سایر نهادهای کارگری است. برای آن که آن هایی که متقاعد به این برنامه می شوند و می خواهند در کار حزبی دخالت گری کنند، خواهان عضویت در این حزب خواهند بود. ضمن این که، بارزتر از این، همان طور که گفته شد، این علامتی است که توده های علی العموم کارگر که تا قبل از این به آگاهی سوسیالیستی دسترسی نداشته اند، و از طریق این حزب توانسته اند این آگاهی را کسب کنند، می توانند مدعی باشند و بپذیرند که این حزب، حزب آن ها است. در نتیجه، آن جاست که می توان مدعی شد توده های کارگری که به شکل یک طبقه درآمده اند دیگر کارگرانی به عنوان مواد خام برای استثمار نیستند. طبقه ای هستند که در مقابل طبقه قرار گرفته اند.

این حزب تشکیل می شود از کارگران سوسیالیست، در واقع به معنی اخص، کارگران روشنفکر و روشنفکران کارگر. کارگران پیشرویی که در طول مبارزه در ارتباط ارگانیک با بدنه کارگری توانسته اند تجربیات زیادی را کسب کنند و درست از همین طریق مطالبات کارگران که در برنامه منجلی می شود، و در واقع شاکله برنامه هم هست، در محک آزمایش در درون طبقه کارگر قرار می گیرد، و روشنفکران کارگری که به تئوری انقلابی مسلح شده اند، یا مارکسیسم آشنایی دارند، سنت های انقلابی را خوب شناخته اند، لنیسم را خوب شناخته اند و یک به یک سنت های انقلابی را در تدارک مبارزات، در تعیین استراتژی و تاکتیک هایشان در نظر می گیرند. ادغام این دو با هم در واقع محتوی، اعضا و نیروهای شکل دهنده این حزب را تشکیل می دهد.

این حزب به خط رفرنس برای سایر تشکلات توده های کارگر برای تسخیر قدرت سیاسی تبدیل می شود، برای آن که سایر تشکلات توده ای، از سطح مبارزه فعلی شان با افق ضد سرمایه داری و یا با افق و چشم انداز سوسیالیستی وارد مبارزه نمی شوند، بلکه از طریق چنین حزبی است که می توانند جهت یابی پیدا کنند. بنابراین این حزب لزوماً حزب رهبری کننده جنبش طبقه کارگر برای تسخیر قدرت سیاسی است، و مطلقاً حزبی نیست که بخواهد به جای طبقه کارگر خود قدرت را تسخیر کند.

علیرضا بانی

هفتم آبان 1393

ardeshir.poorsani@gmail.com



این غده سرطانی (سرمایه داری) نجات یابد.

جنگ به عنوان ادامه سیاست در شرایط بربریت یا سوسیالیسم و فاشیسم در قالب آگاهی کاذب گذشته گزینی ارتجاعی - بنیادگرایانه برای فریب توده ها از مسیر انقلاب به عنوان دو روی سکه سیاست سرمایه داری در مقابله با انقلاب و حاکمیت شورایی دمکراتیک زحمتکشان در شرایط موجود استفاده می شود . سرمایه داری در حال سقوط از سه محور در حال مقابله با بحران موجود است :

1- مقابله و سرکوب و جلوه گیری با هر وسیله ممکن از ساخته شدن احزاب با اهداف صد در صد انقلابی به عنوان ستادهای فرماندهی انقلابات در کشورهای مختلف و ایجاد شدن انتر ناسیونال کارگران برای مقابله با بهره کشی و استبداد و برای برقراری حاکمیت مستقیم و شورایی ستمدیدگان است.

2- اختلال در روند انقلاب از طریق اصلاحات در چهارچوب همان سیستم از طریق انتخابات یا به اصطلاح انقلابات مخملی برای حفظ بنیادهای بهره کشی بدون سرنگونی انقلابی

3- جنگ داخلی یا دخالت مستقیم نظامی مانند بهار عربی، یا میدان دادن و ساختن جریانهای بنیادگرایی فاشیستی ، گذشته گرا و مرتجع در عین حال نفوذ و اختلال در روند انقلابات چرا که به قول لنین رهبر انقلاب کارگری: انقلاب نه تنها از آن رو ضرورت دارد، که از طریق دیگری نمی توان سرمایه داری را سرنگون کرد، بلکه از این رو نیز ضروری است، که طبقه ای که آن را سرنگون می کند، تنها در جریان یک انقلاب می تواند، در راه رها ساختن خود و تمامی بشریت، اثر گذاشته توفیق یابد و مهمتر اینکه برای بنیان گذاری جامعه نوین خود را آماده کند .

فقط در جریان انقلاب است که با اعتصابات سیاسی و اقتصادی جنبش واقعا وسیع در سطح ملی ارگانها و تشکلهای سازمان دهنده این جنبش بنیان کن، یعنی کمیته ها و شوراهای انقلابی برای نابودی بهره کشی و دیکتاتوری سرمایه داری از طریق قیام پدید آمده و پس از ریشه کنی و سرنگونی انقلابی، این ابزار به عنوان ابزار اراده دمکراتیک و مستقیم از پایین، توسط کارگران و ستمدیدگان به کار گرفته می شود، وحشت سرمایه داری دقیقا از این محصول و عظمت انقلاب می باشد که بنیاد گرایی فاشیستی (جمهوری اسلامی) را مانند انحراف انقلاب 57 و انقلابات مخملی را جایگزین انقلابات واقعی می کند تا خلق ها به حاکمیت و تعیین سرنوشت و توده های مردم به برابری و آزادی تحت حاکمیت طبقه کارگر نرسند .

4- در کنار مسائل یاد شده برای مقابله با تشدید بحران ساختاری و روی آوردن سرمایه داری به کثیف ترین اشکال بهره کشی مانند سرمایه داری ربای بانکی ، پارتی بازی ، اختلاس و دزدی، کار ارزان زنان و کودکان ، فروش مواد مخدر و برده داری جنسی و مهمتر از اینها تسلط سرمایه داری انحصاری و کارتل های نظامی بر بازارهای که در لشکر کشی و جنگ افروزی از طریق گروههای که خود سرمایه داری تولید شان کرده است، به بهانه مقابله با آنها، با فروش نجومی تسلیحات نظامی در بیشتر مواقع سلاح های کشتار جمعی منطقه و کل جهان را میلیتاریزه کرده است. به آمار زیر توجه کنید تا حقایق واقعی از دلایل عربده جوی های سرمایه داری جهانی با بهانه های آزادی و دمکراسی را به عینه و دلایل واقعی تجاوزات نظامی به عراق، افغانستان ، سوریه و ... را دریافت نمایید :

فروش 6/5 تریلیون دلار سلاح فقط از طریق آمریکا در جنگ افغانستان و عراق ، با ایجاد رعب و وحشت از طریق یک گروه نهائیا 40 هزار نفری که آن را نیز خود سرمایه داری جهانی با برنامه ریزی آمریکا ساخته است ، اما حاصل وجود آن باعث شده

فروش 9/1 میلیارد دلار سلاح به عراق، 11 میلیارد دلار به قطر 7/1 میلیارد دلار به عربستان و 900 میلیون دلار به امارات فقط در 9 ماهه اول سال 2014 توسط امپریالیسم آمریکا صورت بگیرد، این آمار گویای واقعیت بسیار بزرگی است که آمریکا با ایجاد جنگ و نا امنی در منطقه طی 9 ماه این مبلغ فروش داشته است حال بررسی کنید 20 سال جنگ در افغانستان، و 14 سال جنگ در عراق باعث شده چه مبالغ هنگفتی از جیب مردم منطقه دزدیده شده به جیب سرمایه داران ریخته شود ، تا سرمایه داری بتواند گلولی خود را از پنجه های بحران ساختاری نجات بدهد، توجه داشته باشید، سرمایه داری برای نجات خود از بحران ساختاری میلیو نها انسان را به روشهای گوناگون از طریق جنگ ، تحریم های اقتصادی (تنها در یک قلم 1500000 زن و کودک در تحریم غذایی عراق کشته شدند)، بیماریهای مختلف، بیکاری و ... قتل عام کرده و همچنان قتل عام می کند، حال فکر کنید اگر قدرتی در مقابل سرمایه داری حضور داشت و اجازه نمی داد، سرمایه داری برای نجات از بحران چنین لشکر کشی کند و این همه سلاح بفروشد صد در صد تا به این روز سر نگون شده بود ، باید از خود پرسیم چه قدرتی می تواند از لشکر کشی و تجاوزات سرمایه داری جلو گیری کند ؟ مطمئن هستم فقط حزب انقلابی طبقه کارگر چنین توانایی را می تواند داشته باشد.

در خلاء رهبری انقلابی طبقه کارگر و آلترناتیو سوسیالیست کارگری این جنگ افروزی، برادر کشی، کشتار زنان، ویرانی زندگی و خانمان سوزی برای جلوگیری از انقلاب است. پیروز میدان فقط و فقط کارتل های چند ملیتی فروش سلاح می باشند.

طبقه 5/2 میلیاردری کارگران جهان به عنوان نیروی اساسی تولید و انقلاب در میان بشریت 7 میلیاردری ستمکش جهان و تنها نیرویی که قدرت سرنگونی انقلابی سرمایه داری و برقراری حاکمیت سوسیالیستی را دارد که در مبارزه سرنوشت ساز خود می تواند بشریت را از این بربریت و توحش سرمایه داری نجات دهد، و برای همیشه به جنگ ، کینه ، فاصله و تضاد طبقاتی ، گرسنگی و نابرابری پایان دهد .

تمام ستمدیدگان جهان فقط با گرد آمدن حول برنامه رهایی و رهبری طبقه کارگر به عنوان قاطع ترین، مبارزترین و پیشروترین نیروی تاریخ می توانند، خود را از ظلم و جور و بی عدالتی سرمایه داری نجات دهند، برای ایفای چنین مسئولیت سنگین کارگران باید با ارتقای آگاهی طبقاتی و وحدت و تشکیلات در سطح ملی و جهانی بر پراکندگی و ناآگاهی خود غلبه کرده و خود را برای انقلاب جهانی آماده کنند .

زنده باد آزادی

زنده باد سوسیالیسم

زنده باد انترناسیونالیسم کارگری

اسد الله غفار زاده

4/8/1393

مطالب و گزارشات خود را به آدرس زیر ارسال کنید

thenashriye@gmail.com



رمز گشایی بایدها و نبایدهای رفیق آیت نیافر

محمود صفدری و اقدام ارزشمندش

رفیق مان محمود صفدری اخیراً اقدام ارزشمندی را آغاز کرده است. او در سطر مقدماتی اولین مطلب از سلسله مطالب اش می نویسد: " برای بیرون رفتن از بن بست های کنونی و پیشروی طبقه کارگر در بحرانی ترین شرایط اقتصادی - اجتماعی موجود، نیاز به نقد و بررسی همه جانبه دیدگاهها و تحلیل های فعالین و کارگران آگاه برای برون رفت از این وضعیت است، تا با نقد و بررسی چند جانبه و رفع موانع، راهی بسوی آینده گشوده شود." (بررسی دیدگاه محافل و فعالان کارگری برای تشکیل یابی سراسری کارگران) این گفته او ما را به یاد گفته لاسال در نامه ای به مارکس می اندازد که لنین در بالای پیشگفتار مقاله «چه باید کرد» حک نموده بود، "مبارزه حزبی به حزب نیرو و حیات می بخشد. بزرگترین علت ضعف یک حزب، پراکندگی و ناروشنی در خطوط مشخصه اش است. یک حزب با پاکسازی خود قویتر می شود." به همین علت و با همین نیت، من نیز سعی خواهم کرد که سرمشق رفیق مان را تکرار کنم.

در مطلب دوم خود، رفیق مان محمود، در مورد نوشته ای که رفیق آیت نیافر با عنوان «پیرامون جنبش کارگری ایران و بایدها و نبایدهای تشکیل یابی» تحریر کرده، تناقضات بسیاری را کشف کرده بود که مطلب را برایش غیر قابل درک می ساخت. محمود در همان مطلب درخواست کرده تا رفقای دیگر نیز به آن بپردازند تا شاید رهنمودهای ارائه شده در نوشته ی رفیق آیت را قابل درک سازند. البته من در نقد خود از آکسیون انجمن «می خواهیم زنده بمانیم» (نگاهی به آکسیون اول شهریور «انجمن ما می خواهیم زنده بمانیم») مختصراً به نکته ای از نکات مطروحه مطلب رفیق آیت انتقادی کردم، اما خود مطلب را در تمامیت آن مورد بررسی قرار ندادم. اینک، در اینجا سعی می کنم خطایم را جبران کنم. بخصوص که رفیق آیت نیز در جمله آخر نوشته اش همین درخواست را داشته ("میحتی که من از نظر گذراندم، بیشتر استفاده از تجربه یک دهه اخیر است. امیدوارم که دیگران نیز در این بحث شرکت کنند." - همانجا) و من نیز دعوت او را اجابت کرده و در بحث شرکت خواهم کرد.

رمز گشایی

همانطور که رفیقمان محمود شکایت کرده است، مطلب رفیق آیت نیافر از یک روال منطقی خارج است. هیچ بندی از بندهای این نوشته نتیجه منطقی بند پیشین و یا زمینه محتوای بند پسین آن نیست. گویی کسی اسلحه پشت سر آیت گذاشته و او را مجبور به نوشتن این سطور کرده است. این شک من هنگامی قوت می گیرد که با شناختی که از این رفیق دارم، بندرت دست بقلم می شود. او حتی در مباحث حاد و جنجالی شفاهی نیز سعی به گزیدن راه خاموشی دارد و یا به میانجی گری و آشتی دو طرف روی می آورد. مسلماً حضور چنین فردی در تشکیلاتی مانند "کمیته پیگیری..." موهبتی بود. چرا که، همانطور که خودش در این مطلب بیان کرده، "کمیته پیگیری..." متشکل از افرادی نامتجانس و نظراتی ناهمگون بود و اگر فردی چون آیت در آن میان نبود که میانجی گری کند و طرفین را به تحمل یکدیگر دعوت نماید، معلوم نبود که عاقبت این تشکل به کجا می انجامید. پس ما از خود سوال می کنیم که "بر جهان چه رفته است؟" که رفیقمان را به حدی برافروخته که اینچنانی دست بقلم شده و خواستار تنبیه و اخراج افرادی شده است که بقول ایشان "دارای آرا متفاوت هستند که یک تشکیلات را زمین گیر می کنند" (نقل به معنی از بند V) البته در مورد "کمیته پیگیری" چنین اقدامی، از قبیل "تصفیه اعضا" و ... بدون فراخوان مجمع عمومی و تصویب اساسنامه ای جدید امکانپذیر نمی باشد. گو اینکه، اگر چنین قصدی را داشته باشد، اکنون بهترین زمان برای آن است. چرا که، بسیاری از اعضای آن که

می توانستند در صورت پیشنهاد طرح هایی که ایشان در بندهای این نوشته مطرح کرده اند، راهش را مسدود سازند، اینک، یا در زندان اند و یا تحت پیگرد پلیس سیاسی وادار به مهاجرت شده اند. حال آنکه او "بتواند یا نتواند؟" از اهمیت چندانی برخوردار نیست! در سطور زیر نشان خواهیم داد که چرا حق با اوست و تشکیلاتی چون "کمیته پیگیری" کنونی عمرش را کرده است. اما، آنچه که مهم تر است، اینست که به علل چنین تغییر روشی پی ببریم. چه اتفاقی و در کجا رخ داده است که این رفیقمان را آنچنان پریشان کرده که پریشانی اش در همین نوشته چند سطر هم تظاهر یافته است. برای چنین رمز گشایی ای باید دیدمان را وسیع تر از مسائل و مباحث تشکیلاتی کرده و نگاهی به شرایط مبارزه طبقاتی کنونی بیاندازیم.

اینکه سرمایه داری ایران، از سال ۱۳۵۲ به بعد، با بحران اقتصادی ای روبرو گشت که نهایتاً در انقلاب ۱۳۵۷ تار و پودش را از هم گسیخت، معلومات عمومی است. اما، آنچه که حکومتیان هرگز بدان اعتراف نخواهند کرد، اینستکه، این شرایط بحرانی هنوز هم ادامه داشته و بغیر از چند سال بسیار کوتاه(دوران "سازندگی") شدیدتر گشته است. حتی در دوران سازندگی هم طبقه کارگر از "شکوفایی" سهمی نبرد، که به شورش های مصرف کنندگان، از جمله اسلامشهر و دیگر مناطق(۱۳۷۴) ... انجامید. اما، این بحران، با جدی شدن تحریم های اقتصادی نفت و پتروشیمی و بانکی و ... در سه سال اخیر ابعدی تازه یافت که شاخک های اطلاعاتی حکومت از هراس شورش های شهری نیز به حرکت در آمد. چه بسا، تمکین به آرای رای دهندگان به روحانی، توسط دیگر جناح های حکومتی نیز نتیجه چنین هراسی بود. هم بعلت اینکه دوباره جرقه ای به این بار کاه خشک نخورد، و هم اینکه، انتظار داشتند که حکایت پیروزی خاتمی (۱۳۷۶) تکرار و از دمای هیجانات اجتماعی کاسته شود. اما اگر پیروزی خاتمی و امید به اصلاحات، مبارزات کارگری را تا سال ۱۳۸۴ نسبتاً آرام نگاه داشت و در کانال های حکومتی روانه کرد، انتخاب روحانی نتوانست از شدت مقاومت و مبارزه طبقه کارگر که زیر فشارهای سنگین و خانمانسوز قرار گرفته بود بکاهد. همانطور که از گزارشات مبارزات کارگری معلوم است، تعداد اعتراضات و روحیه رزمندگی در میان کارگران و خانوارهای آنان رشد نجومی داشته است.

طبیعی است که چنین تحول و فشارهای ناشی از آن در فعالان جنبش کارگری و بخصوص سوسیالیست نیز تأثیر گذاشته باشد. در یکسال گذشته ما شاهد پیشروی نظراتی در فعالان کارگری بودیم که سال ها با بی تفاوتی و حتی تمسخر دیگران روبرو می شد. بخشی از این فعالان که اتفاقاً در "کمیته پیگیری" منسجم تر از دیگر تشکلات مشابه حضور داشتند، معتقد بودند که روال کنونی، در شرایط خفقان نفس بر و سرکوب پی محابای حکومتی، قابل تداوم نیست و برای اینکه نیروی فعالیتی مان واقعاً بتواند دردی از دردهای طبقه کارگر بکاهد، باید به سوی کار حزبی و تشکیل هسته های مخفی روی آوریم (رفقا، در صورت تمایل می توانند به شماره های نشریات «بسوی انقلاب» کارگران کمونیست ایران و «انقلاب سرخ» جبهه واحد کارگری رجوع کنند). اما، بعلت نیمه علنی بودن مبلغین، این جریانات بزودی کشف و تا حدودی منهدم گشته و از کار سیستماتیک باز ماندند. اما، از شواهد امر پیداست که در شرایط کنونی بسیاری از فعالان کارگری و سوسیالیست به جمع بندی های مشابهی رسیده اند. رفیق آیت نیافر، در همین نوشته پریشان اش، شاهدی بر این مدعا است: "۱۵- چنین شرایط سخت و پلیسی و عدم امنیت شغلی، شاید کارگران را مجبور به تشکیل یابی درون محل کار خود، به کار مخفی صنفی سوق دهد. تشکل کارگری باید از کارکرد یک حزب سیاسی فاصله بگیرد. تشکل کارگری در واقع ابزار بالفعل کنونی کارگران است که در شرایط فعلی جامعه ایران پیگیر مطالبات به روز کارگران است. کارکرد دیگری نمی توان از آن انتظار داشت و دیگر آن که در شرایط فعلی سیاسی ایران وجود و تأسیس یا فعال کردن تشکل کارگری

گفت و گو



داشته و مبارزان متعددی را به این جنبش ارزانی داشتند و در سطح جامعه مطرح نمودند. به همین دلیل هم برای رفیق مان آیت آرزوی موفقیت می کنم. چرا که اگر او و هم نظرانش ثابت قدم در این جهت حرکت کنند، شاید با تجربه مشابهی روبرو گردند. اما، به او هشدار می دهم که عاقبت این کار همان روندی است که سندیکا های شرکت واحد و هفت تپه طی نمودند. بطور خلاصه بگویم که، حکومت ایران بیش از فعالان کارگری ما گفته معروف مارکس را فهمیده است: "هر مبارزه صنفی ای، خودش یک مبارزه سیاسی است!" بنابراین، اگر رفیق مان فکر می کند که با روی آوردن به مبارزه «صرفاً صنفی» می تواند فعالان کارگری را از گزند پلیس سیاسی دور کند، در اشتباه است. اصولاً پلیس سیاسی به جزئیات اساسنامه ای و مطالبات تشکلات اهمیتی نمی دهد. تمام هم و غم اش اینست که مبدا فعالان با تجربه کارگری با افشار ناآگاه این طبقه ارتباطی برقرار کنند. بنابراین، هر که به این سمت حرکت کند، مورد پیگرد و آزار و اذیت قرار می گیرد. مگر بغیر از آنستکه برنامه "کمیته پیگیری" صرفاً ایجاد تشکلات مستقل کارگری بود؟ چند بار پلیس سیاسی خود رفیق آیت را به علت فعالیت در این تشکلات مورد پیگرد و "بیر و بیار" قرار داد؟ مگر مهدی شاندریز، بهنام ابراهیم زاده و دیگر رفقای در بند، فعالیت بی غیر از پیشبرد و حمایت از مبارزات صرفاً صنفی کارگری داشتند که اینک سال هاست در زندان بسر می برند و حتی در زندان هم دست از سرشان بر نداشته و نمی گذارند آب راحتی از گلپوشان پائین برود. پس، فعالیت صرفاً صنفی نیز نمی تواند فعالان با تجربه کارگری را از گزند پلیس سیاسی دور کند.

نکته بعدی نوشته پریشان او، شمه ای از تشکلات مورد نظرش را به ما می دهد: "۱۲- ایجاد فراکسیون مخالف در درون یک تشکلات نو پا از دیگر بازدارنده هاست که عملاً فعالیت عملی تشکلات را زمین گیر می کند و یک تشکلات نوپا را در درون خود، تنها به مباحث فرو می کشد. مثلاً" در درون تشکلاتی، مخالفت آرایی از "کمیته برای لغو قرارداد موقت کارگران" را از کار عملی کارگری بازداشت چرا؟؟!! مخالفین هرگز معقولانه به آن فکر نکردند که قرارداد موقت برای کارگران یک کابوس وحشتناک است. اگر کارگران موقت تن به حداقل دستمزد ظالمانه رایج می دهند، تنها عدم امنیت شغلی است که در کنار قرارداد موقتش او را در تشکلات یابی فلج کرده است. مثلاً" اگر حتی یک محفل کوچک به چنین کمپینی یا هر کمپین مطالبه ضروری کارگران دست می زدند، چرا نمی توانستند موفق شوند؟ از حداقل مزیت چنین کمپینی، کارگران در هر گوشه ایران می توانستند با این تشکلات همپا شوند. امیدواری در موفقیت چنین محفلی به یک تشکلات کارگری امری بدیهی بود. ممکن بود پیدایش چنین تشکلات کارگری در قواعد هیچ تشکلات مرسوم و رایج و کلاسیک کارگران ننگند. اما آنچه مهم است این است که چنین کمپینی عامل مهم گردآمدن کارگران می گردد. ممکن است چنین تشکلاتی در قواعد تشکلات سندیکا یا اتحادیه یا شورا ننگند. اما هرچه هست یک ماتریال غیر قابل انکار در تشکلات یابی کارگران است." (همانجا)

البته رفیق مان تا حدودی درست می گوید. هنگامیکه در "کمیته پیگیری" با نظر این رفیق مخالفت می شد، به این علت بود که ما سودای دیگری در سر داشتیم که در بالا توضیح دادم. این اشتباه ما بود که از تشکلاتی چون "کمیته پیگیری" چنان انتظاراتی داشتیم. اما، انتظار رفیق آیت و هم نظرانش از تشکلاتی چون "کمیته برای لغو قرارداد موقت کارگران" نیز با هدفی که برایش گذاشته است خوانایی ندارد. اینک معضلات صنفی طبقه کارگر انگشت شمار نیستند. کلیه قوانین ظالمانه ای که کارگران و خانواده هایشان را در فقر گرسنگی نگاه داشته، از طرف حاکمیت سرمایه داری وضع و اجرا می شوند. "فراادهای سفید امضا و موقت"، "حداقل دستمزد زیر خط فقر"، "خصوصی سازی و بیکار سازی"، "بیگاری و کار کودکان و عدم مساوات دستمزد زنان برای کار برابر"، "عدم تحمل تشکلات مستقل کارگری" و هزاران قوانین و اقدامات غیرقانونی

از موقعیت بسیار ترد و شکننده ای برخوردار است. تشکلات کارگری باید فعالیت خود را ویژه مطالبات صنفی کارگری قرار دهد. (ممکن است طرح مطالبات از نظر دولت، سیاسی قلمداد گردد. این بهانه ی ایزاری سرکوب و منع فعالیت تشکلات های کارگری است.) اما دنبال کردن مطالبات کارگری صرفاً صنفی است و باید از درگیر شدن با مسائل سیاسی غیر کارگری خودداری کند." (متن درون پانز از رفیق آیت است. همانجا)

از طرف دیگر، همین شرایط و فشار، بر روی دیگر فعالان کارگری نتیجه معکوس داشته است. فرار بی محابا و بی پروای منصور اسالو به سمت جناح های راست اپوزیسیون بورژوازی نمونه ای از چنین تأثیری است. من در اینجا به فعالیت های سندیکاها برخورد نمی کنم، چرا که با آشنایی با برخی از این فعالان، آنها را دلسوخته جنبش کارگری دانسته و معتقدم که با پیشروی و توسعه نظرات انقلابی و طرح تشکلات "شورای مؤسس اتحادیه های سراسرس کارگری (فدراسیون)" می توانند نقش مؤثری در این شرایط بازی کنند.

پس، رمز گشایی ما از نظرات پریشان رفیق آیت نیافر به این نتیجه می رسد که: بواقع اسلحه ای پشت سر این رفیق گذاشته شده و او را وادار به نگارش چنین سندی کرده است. تصور کنید فردی که همواره سعی در حفظ جمعیت ها داشته است، زیر فشار دو قطبی شدن نظرات حاکم بر فعالان جنبش کارگری، برخلاف عادات دیرینه میانجی گرایانه اش، مجبور به انتخاب راهی گشته که گام برداشتن در آن به راحتی انجام نمی پذیرد. از چنین فردی نباید انتظار حالتی غیر از پریشانی داشت. پریشان فکری او ناشی از عدم تمایل به اتخاذ موضع راستی است که به او تحمیل گشته است.

نگاهی کلی به محتوای مباحث مطرحه

همانطور که در بالا گفتیم، رفیق آیت نیافر بالاخره به بی حاصلی تشکلاتی چون "کمیته پیگیری" رسیده است. او دیگر نمی خواهد در تشکلاتی باشد که بی در و پیکر، ناهماهنگ، و با اعضای ناهمگون باشد. او نیز معتقد گشته که باید بالاخره تکلیف اش را مشخص سازد. او می نویسد: "۷- هم رای بودن در تشکلات های کارگری فعالین و دیگر تشکلات های کارگران، از نکات بسیار مهم است که موفقیت در کار و فعالیت را تأمین و تضمین می کند. زیرا که هم رای بودن یک محفل کارگری بسیار موفق تر از یک تشکلات کارگری است که از یک سیاهی لشکر برخوردار گردیده است. وجود آراء متفاوت، یک سهم بسیار خطرناک برای تشکلات های کارگری به شمار می رود. این تهدید بزرگ هم اکنون نیز در میان تشکلات های موجود، وجود دارد و جاری است که این تشکلات ها را زمین گیر کرد مانند کمیته پیگیری. ۸- طی تجربه این دهه اخیر، دریافته ایم که تشکلات های متعارف کلاسیک موجود در جهان، در بین کارگران ایران نیز از استقبال بالایی برخوردار است. مانند سندیکای اتوبوس رانی تهران و سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه" (همانجا) پس می بینیم که رفیق مان آیت، بالاخره در سلب تشکلات "شتر مرغی" (نه توده ای و نه حزبی) هم آواز ما گشته است. او می خواهد سازمانی را حول معضلی خاص از جنبش کارگری و صرفاً صنفی تشکلات دهد که هم ردیف تشکلاتی باشد که از آنها بعنوان دستاورد دهه گذشته نام می برد. یعنی، سندیکای شرکت واحد و سندیکای کارگران هفت تپه! البته ما برای او آرزوی موفقیت می کنیم، لیکن، نا رفیقی کرده ایم، اگر به او گوشزد نکنیم که سندیکاهای مورد نظر او هم پس از سرکوب پلیس سیاسی به همان حال "کمیته پیگیری" دچار شده اند. این سندیکاها نیز اکنون پشتوانه "مجامع عمومی" خود را ندارند. آنها نیز تبدیل به تشکلاتی شده اند که جمعی ناهمگون و ناهماهنگ از فعالان کارگری را بدور خود جمع کرده اند. من نمی خواهم مبارزه ای که نهایتاً به چنین تشکلاتی ختم شد را کم ارزش جلوه دهم. خیر! این مبارزات و تشکلاتی این سندیکاها که در زمان تشکلات شان با پشتوانه مجامع عمومی شان بودند، تأثیر بسزایی در گذرگاه مبارزات کارگری

گفت و گو



در آغاز به صورت کم کاری های جمعی و سپس به اعتصابات واحدهای تولیدی پراکنده رسید. در اواخر قرن هیجدهم و آغاز قرن نوزدهم پیشگامانی از طبقه کارگر بوجود آمدند که به درک هم طبقه بودن کارگران رسیده و آغاز به سازماندهی سندیکا ها کردند. البته سرمایه داران نیز در مقابل این تحركات ساکت نمانده و از کلیه امکانات خود برای سرکوب کارگران بهره برداری کردند. قوانین ضد اتحادیه گری بسیار خشنی وضع نموده و از طریق دستگاه های سرکوب حکومتی و چماقداران خصوصی به تقابل متقابل پرداختند. فعالان اتحادیه ای شناسایی شده به بند و زنجیر کشیده می شدند و یا در کوچه و پس کوچه ها مورد ترور قرار می گرفتند. هر اعتصاب دستجمعی ای با خشونت و سرکوب تمام عیار روبرو می گشت و هر تشکل مستقل کارگری غیرقانونی محسوب گشته و مورد سرکوب و تلافی قرار می گرفت. در این دوران ها اتحادیه ها بصورت مخفی تشکیل می گشتند و فعالیت می کردند. نتیجتاً از لحاظ شمار اعضا بسیار کم تعداد بودند. تا اینکه پس از طی یک قرن و اندکی (قرن هیجدهم تا اواسط قرن نوزدهم) به جایی رسیدند که امروز کارگران ایران قرار دارند. یعنی مبارزات کارگران در مقابل کارفرمایان واحدهایشان!

این مبارزات خودبخودی و صرفاً صنفی طبقه کارگر نبود که ایشان را به سراسری شدن مبارزاتشان رساند، بالعکس، طبقه کارگر به همت بورژواهای سوسیالیستی چون رابرت اوئن و یا با حمایت حزب بورژوا رادیکال "تجارت آزاد" کابند، که به وزن سیاسی کارگران در مقابله با مالکان زمین نیازمند بود، به اشکال تعاونی ها و اتحادیه های سراسری دست یافت و توانست تا حدود کمی شرایط زندگی اش را بهبود بخشد.

حال اگر رفیق آیت بخواهد بر "واقعیت عینی" شرایط سیاسی و اجتماعی ای که طبقه کارگر ایران دچارش است تمکین کند و کوشش نماید تا از این واقعیاتی که جنبش خودبخودی کارگری بدان محدود گشته فراتر رود، اصولاً چه نیازی به فعالیت او و هم نظرانش خواهد بود؟ طبقه کارگر ایران چون پارچه ای هزار تکه مشغول مبارزات خودبخودی اش است و بر مبنای "شرایط عینی" و سیاسی اجتماعی ای که سرمایه داران و حکومت سرمایه داری در آن قرارش می دهند، دور باطل پیروزی ها و شکست ها و اعتلاء و رکودش را ادامه می دهد. مگر کارگران معادن بافق به کمک رفیق آیت و هم نظرانش توانستند کارفرمایان و حکومت شان را به عقب نشینی وادارند؟ این سندیکاها و کمیته ها و ... چه کمکی به آنها رساندند؟ یا هم اینک، آیا سندیکای هفت تبه کوچکترین نقشی را توانسته است برای کارکنان اعتصابی آن بازی کند؟ حتی خبرهای این مبارزه را نیز "ایلنا"، یعنی یک خبرگزاری حکومتی انعکاس داده و به بیرون درز می دهد. پس، این "واقعیت عینی" مقدس، تا زمانیکه به حکم اش تمکین کنیم و به جای کوشش در تغییر آن، صرفاً، "با شرایط عینی کار کنیم"، هرگز تغییری بوجود نیامده و "شرایط عینی" فعلی، مشخصه ی ابدی عینیت شرایط زیست طبقه کارگر و خانوارهای کارگری خواهد ماند. همانطور که تا کنون، با هزاران کبکبه و دبدبه، حتی توانسته ایم نقشی که بورژوازی انگلستان در رشد مبارزات طبقاتی کارگزارانش بازی کرد را برای کارگران ایران بازی کنیم.

جسارت انقلابی آنستکه شهامت تصفیه خود از باورهایی که تا به حال دست و پای ما را بسته و گردن مان را در برابر تلاطمات مبارزه طبقاتی در مقابل جریانات خودبخودی خم کرده، و تأثیر گذاری بر عینیت ها در جهت عینی کردن ضرورت ها را مانع گشته، به آخر رسانده و به آگاهی ای که علم مبارزه طبقاتی و تجربیات دو قرن مبارزه طبقه کارگر در اختیار مان قرار داده باور کنیم و برنامه های اقدامات عملی خود را برای برون رفت طبقه کارگر از این بن بست جانکاه بر مبنای آن طراحی کرده و به اجرا در آوریم. تنها از این طریق است که می توانیم به جای دنباله روی از مبارزات خودبخودی طبقه کارگر، و تمکین به "شرایط مشخص و واقعی" ای که سرمایه داران از طریق حکومت شان به طبقه کارگر و کل

حکومت و پلیس سیاسی علیه کارگران! بغیر از آنستکه تمامی اینها با تکیه سرمایه داران به قدرت سیاسی شان که از طریق حکومت واحد و متمرکز آنها بر کارگران تحمیل می شود، به اجرا در می آیند؟ بغیر از آنستکه سرمایه داران در مقابل کارگران، سازمان یافته بوده و قدرت خود را در سراسر ایران، بدون تبعیض در مورد تمامی اصناف و اقشار طبقه کارگر اعمال می کنند؟ سوال این است که اگر فعالان کارگری بخواهند از نسخه ای که رفیق آیت و هم نظرانش پیچیده اند استفاده نمایند، می بایست برای هر یک از این قوانین، «کمپین» ها و تشکلاتی مجزا راه بیاندازند، صفوف متفرق خود را در مقابل سرمایه داران متحد، سازمان یافته و مسلح به قدرت سیاسی متمرکز (حکومت)، متفرق تر کنند؟ اشکال تشکیل تشکلات صرفاً صنفی، که در بالا گفتیم مخالفتی با آن نداریم، اینستکه به هیچ عنوان پاسخگوی نیاز طبقاتی کارگران در هر چه سراسری تر کردن مبارزات شان و در نتیجه سنگین تر کردن وزن سیاسی شان در جامعه نمی شود.

مشکل اصلی رفیق آیت و هم نظرانش این استکه خود را به "حال حاضر" محدود کرده، نه به گذشته و تجربیات جنبش کارگری ایران و جهان نظری می افکنند، و نه به آینده ای نه چندان دور، که روبرویی طبقه کارگر و حکومت سرمایه داری را ناگزیر می کند. نتیجه چنین بینشی اینستکه همواره راه گریز را در امکانات و شرایط موجود می جویند و در نتیجه همواره به دنبال جریاناتی که خارج از کنترل آنهاست روان می گردند. آنها خود را محکوم به تمکین به "چنین شرایط سخت و پلیسی و عدم امنیت شغلی" کرده اند و هرگز نخواهند توانست خود و جنبش کارگری را خارج از آن تصور کنند. از همه بدتر اینکه چنین شرایطی را تئوریزه و ابدی می سازند: "آنچه پیش میاید به حکم شرایط عینی است. پس ما باید با شرایط عینی کار کنیم. هر آنچه خارج از شرایط عینی باشد، موفق نخواهد شد." (همانجا - در پایان مطلب)

تئوری "شرایط مشخص" و "واقعیت"

همانطور که گفتیم، با چنین نگرشی، ایشان همواره به دنبال جریاناتی می افتند که مبتکرانش، دیگران هستند. از یکطرف جنبش خودبخودی کارگری، و از طرف دیگر، سیاست های حکومت سرمایه داری! اینها عواملی هستند که "شرایط عینی" را تشکیل می دهند. آنها نگاهی به جنبش خودبخودی کارگران انداخته و سعی می کنند با برداشت "واقعی" از شرایط عینی "راه حلی پیدا کنند. آنها هنوز به اشکال اساسی فعالیت های گذشته پی نبرده اند. "واقعیت عینی" اگر بخواهد تکرار شود، حاصلش چیزی جز تسلسل واقعیت نخواهد بود. وظیفه یک فعال با تجربه ای چون رفیق آیت و امثالهم صرفاً نظاره "واقعیت عینی" و برنامه ریزی برای تکرار آنچه که هست، نیست. آنها باید با استفاده از تجربیات خودشان و دیگر رفا و دو قرن مبارزه طبقاتی، به درک ضرورت ها برسند. سپس، با تطبیق آنها به شرایط خاص خود و هم نظران شان، راه حلی برای برون رفت از این «واقعیت عینی» (که چیزی جز ناتوانی و ضعف مطلق و پراکندگی طبقه کارگر نیست) بیابند.

"تئوری شرایط مشخص" و دنباله روی از "واقعیت عینی" و خودبخودی امر تازه ای نیست و در تاریخچه مبارزات کارگری ید طولیای دارد. مبارزه طبقه کارگر از بدو موجودیت اش و در عکس العمل به احفافات سرمایه داری، بصورت کاملاً خودبخودی و در عکس العمل به شرایط عینی موجودیت اش آغاز گشت. در آغاز بر مبنای تسلط دیدگاه فردگرایانه و مرتجعانه ی دهقانی، دنیای صنعتی را مسبب دردهای خود تشخیص داده و از آنجاییکه شاهد بود با ظهور تکنولوژی جدید به صف بیکاران می پیوندد و در فقر و گرسنگی فرو می رود، بصورت فردی دست به تخریب وسایل تولیدی زد، وسایلی که اینک، بر خلاف دوران دهقانی اش، مالکیت آن را نداشت. مدتها طول کشید تا به این درک برسد که این تکنولوژی صنعتی نیست که چنین موقعیتی را به او تحمیل کرده است، بلکه کارفرمایان هستند که تمامی کارگران واحد تولیدی شان را در موقعیت و شرایط یکسان قرار داده اند. حس همبستگی



آنستکه، در هر کجا که انتقال به سرمایه داری بوقوع پیوسته است، موقعیت طبقاتی بورژوازی و پرولتاریا آنتاگونیستی بوده و مبارزه طبقاتی آنها اجتناب ناپذیر است. این آن اصلی است که علم مبارزه طبقاتی را در چنان جوامع متنوع و گوناگونی، جهانشمول نموده است.

اگر قبول کنیم که کارگران بدست خودشان می توانند و باید شرایط زندگی شان را تغییر دهند، پس باید بپذیریم که طبقه کارگر می بایست از قدرت سیاسی بیشتری برخوردار باشد تا بتواند خواسته های صنفی خود را متحقق کرده و ثبات شان را تضمین کند. مسلماً هنگامیکه طبقه کارگر در اصناف مختلف مشغول به تولید کالا و در نتیجه ارزش اضافه است، سرمایه دار نیز مشغول طراحی برنامه هایی است ("مدیریت") که چگونگی بیشترین سهم این ارزش اضافه را به شکل سود به خود تخصیص دهد. و هنگامیکه این سرمایه دار جهت اجرای این هدف اش با موانعی از طرف کارگران مواجه شود و خود نتواند آن را کنترل و حل کند، دست به دامن نهادهای حکومتی اش می شود. این نهادهای حکومتی، قوانینی را ثبت و اجرا کرده اند تا از منافع سرمایه داری حراست کنند. نمونه های این نوع قوانین در سراسر جهان بسیارند و نسبت به شرایط مبارزه طبقاتی مشخص جوامع شان، انواع متنوعی پیدا می کنند. پس، طبقه کارگر در مبارزات روزمره اش نه تنها در مقابل کارفرمای خودش، بلکه در مقابل عموم سرمایه داران قرار می گیرد. در مانیفست حزب کمونیست مراحل مختلفی که طبقه کارگر در مبارزه با سرمایه داری طی می کند توضیح داده شده است (بورژواها و پرولتارها - فصل اول). طبقه کارگر ممکن است که در نظام سرمایه داری طبقه انقلابی باشد، اما در ابتدا به این امر واقف نیست. او در وحله اول حتی نمی داند که شرایط نیکت بارش به ابتکار چه نهادی است. او تا زمانیکه به یک خودآگاهی نسبی دست نیافته باشد، حتی در مقابل کارفرمای منفردش دارای هیچ برنامه راهنمایی نیست. در این مقطع، طبقه کارگر برای خودش هم روشن نگشته که طبقه استثمار شونده است. مدتی می گذرد تا متوجه دشمنی کارفرمایش بشود. او حتی زمانیکه رفته رفته حلقه های اتصال را برقرار کرده و متوجه می شود که تمامی کارفرمایان از یک قماش اند، باز هم تصویری از اینکه در مقابل دشمنی سازمان یافته قرار دارد که با استفاده از قدرت سیاسی اش تار و پود جامعه را چنان بافته که راه گریزش از بردگی روزمزدی را سد کرده، ندارد. چرا که، نقش سازمانده و متحد کننده حکومت سرمایه داری را نمی شناسد. طبقه کارگر، اگر هم با سواد باشد، حکومت را ماوراء تضادهای طبقاتی تصور کرده و به بی طرفی و قاضی منشی و میانجی گری آن در تقابلیش با سرمایه داران باور دارد و هنگام مراجعه به آن، وقتی که با بی میلی نهادهای حکومتی به رسیدگی شکایاتش روبرو می شود و یا مورد سرکوب نهادهای پلیسی و امنیتی اش قرار می گیرد، دلسرد شده، از مبارزه دست برداشته و متفرق می شود. نمونه های آن را در مبارزه سندیکاهاى شرکت واحد و هفت تپه نظاره کردیم و دیدیم که چگونه مجامع عمومی شان مضمحل گشته و نمایندگان شان را زیر تیغ دستگاه سرکوب تنها گذاشتند.

این در مرحله نهایی است که کارگران متوجه رابطه حکومت و کارفرما می شوند. اینکه حکومت قلعه ای است که کارفرمایان، هنگام تهاجم کارگران شان به آن پناه می برند، برایش واضح می گردد. اما، با تطبیق هزار پارچه بودن خود و یکدست بودن سرمایه داران، این قلعه را فتح ناکردنی تصور می کند. تنها در شرایط خصوصی از بحران اجتماعی (اعتلای انقلابی) است که در خود قدرت فتح این قلعه را می بیند. اما، باز هم، این پروسه را بصورت تدریجی تصور کرده و با هر تهاجم اش انتظار مصالحه و عقب نشینی آنان را دارد. ممکن است در این مرحله حتی حزبی بسازد، اما حزبی که از در مصالحه با حکومت بر آید. برخلاف تصورش، نیروهای طبقاتی سرمایه دار در مقابل هر تهاجم او، شمشیر را از رو بسته و با خشونت هر چه تمام تر به قتل و عام ایشان می

جامعه تحمیل کرده اند، فراتر رفته و به راهکارهای عملی ای برای ارتقاء مبارزات کارگری دست یابیم. خوشبختانه ابزار چنین کاری را بزرگان سوسیالیست قرن نوزدهم به دستمان داده اند.

اهمیت مبارزه سیاسی و تبلیغ و ترویج برنامه حداکثری

نظرات رفیق آیت و هممنظرانش در مورد "شرایط عینی" و مشخصات آن، تجربه تاریخی رشد سرمایه داری و در نتیجه مبارزات طبقه کارگر ایران را، تافته جدا بافته ای از دیگر جوامع بشری می نمایند که گویی اصول علم مبارزه طبقاتی مشمول حالش نمی گردد. آنچه این نظریه را موجه جلوه می دهد، عدم آگاهی عمومی فعالان کارگری و انقلابیون سوسیالیست ایران از تاریخ رشد سرمایه داری و طبقه کارگر و مبارزاتش در دیگر کشورها می باشد. در اینکه رشد سرمایه داری و تولد طبقه کارگر و تاریخچه مبارزات آن در ایران دارای مشخصه منحصر بخود می باشد، حرفی نیست. اما، از دید این رفقا، این مشخصه، جهان را به دو نیمه تقسیم می کند، یکی ایران و دیگری، بقیه جهان! (اقتباس از پلخانف، "سوسیالیسم و مبارزه سیاسی") تو گویی رشد سرمایه داری فقط در ایران دارای ویژه گی های خودش بوده است و دیگر جوامع جهانی کاملاً، همسان و یکسان این راه را پیموده اند. درصورتیکه با رجوع به تاریخ جوامع دیگر، از آمریکا، آلمان، فرانسه، انگلیس و روسیه گرفته، تا کشورهای آسیایی و آفریقایی، خواهیم دید که رشد سرمایه داری و تولد طبقه کارگر و مبارزات آنها، در تمامی کشورها دارای "شرایط مشخص عینی" خود بوده است. پس همین اصل نیز، خود، از مشترکات تمامی این جوامع است و ایران را تافته جدا بافته نمی کند. اصولاً رشد ناموزون سرمایه داری در سطح جهانی، یکی از مشخصات آن بوده و هست. مهم آنستکه که بدانیم، چنین مشخصاتی از دید بزرگان و آموزگاران سوسیالیسم علمی پنهان نمانده، و اصول علم مبارزه طبقاتی بر مبنای همین نوع مشخصات تدوین گشته است.

در تمامی این جوامع (هریک با مشخصات ویژه اش) رشد سرمایه داری با رشد طبقه کارگر همراه بوده است و هر چه زیر ساخت های جامعه توسط سرمایه داری دچار تحول شده است، وزن طبقه کارگر نیز در تولید اجتماعی سنگین تر شده است. همانطور که اشکال سرمایه داری در هر جامعه ای دارای مشخصات خودش بوده و هست، اشکال صنفی و فشری طبقه کارگر هم تنوع خود را داشته است. اما هیچ یک از این مشخصات منکر آن نمی شود که نهایتاً این طبقه کارگر است که ابزار تولید را، حتی با بالاترین شکل تکنولوژیک و اتوماتیزاسیون، به گردش، و اقتصاد را به چرخش در می آورد. اما، از این چرخش اقتصادی، نه تنها هیچ چیز عایدش نمی شود، بلکه، بصورت روزمره در فقر و فلاکت بیشتری فرو رفته و صف بیکارانش پر شمارتر می شود. این شرایط آن چیزی است که او را، از همان نقطه زایش اش تا کنون به میدان مبارزه طبقاتی کشانده است. هر بار که طبقه کارگر با مبارزات صنفی اش گامی به جلو نهاده، دیر یا زود، بورژوازی با تدابیر اقتصادی و سیاسی متقابلاً آن را خنثی کرده است. مثلاً، با تحمیل ابتکارات دولت رفاه به بورژوازی برخی از کشورها، بورژوازی بنوبه خود سرمایه اش را به نقاط دیگری انتقال داده و موج بیکاری را در آن کشورها بوجود آورده است. هر زمان که نظام سرمایه داری در وضعیت بحرانی قرار می گیرد، بورژوازی به یکباره تمامی دستاوردهای مبارزات صنفی کارگران را یکجا بلعیده و فشار آن را باز هم بیشتر بر روی کرده های کارگران و خانوارهایشان منتقل می کند. طبیعتاً عکس العمل کارگران مبارزه و مقاومت در برابر این فشارها است. می بینیم که پس از ظهور بحران و سقوط اقتصادی سرمایه داری جهانی در سال ۲۰۰۸، بدون استثنا طبقه کارگر جهان به مقاومت پرداخته و رو به خیابان آورده است. اما بورژوازی، با تکیه به اهرم های قدرت سیاسی و حکومت های سرمایه داری و دستگاه های اطلاعاتی - امنیتی، بدون استثنا، آنها را سرکوب و مهار ساخته است. پس می بینیم که مهم نیست در چه "شرایط عینی مشخصی" سرمایه داری و طبقه کارگر در جوامع پدید آمده و رشد کرده اند. مهم



گفت و گو

جمعی از کارگران تهران: ناتوانی برای گامی بجلو

جمعی از کارگران تهران در مقاله قبلی خود اظهار داشت که مهمترین عواملی که مانع از رشد و گسترش و سراسری شدن جنبش کارگری در ایران می شوند، سرکوب است سپس اظهار داشته بود "برای برون رفت از این وضعیت، اراده ای جمعی در میان کارگران به صورت گسترده وجود ندارد. در شرایط کنونی رویکرد تشکل‌گری نیز عموماً در کارخانه‌ها و محیط کار رایج است" سپس به بررسی به رد خرده کاری در میان تشکل‌های پرداخته و نهایتاً اظهار داشت «رهایی کارگران بدست خودشان انجام می‌گیرد» خطاب به هشت میلیون کارگر: "برای عبور از موانع تشکل‌یابی باید مبارزه و تلاش کنیم..... ما منتظر رهاپنده ای نیستیم بلکه برای رهایی بایستی تلاش و مبارزه کرد و این رهایی جز با مبارزه متشکل و متحد کارگران بدست خودشان انجام نمی‌گیرد."

پس از نقد و بررسی این مقاله و همچنین نقد توسط «نشر کارگری» جمعی از کارگران تهران بخود آمد، تا گام‌هایی رو بجلو بردارد. وی به بررسی شرایط ایران با کشورهای پیشرفته تر پرداخت و اظهار داشت: «به جرات می‌توان گفت اگر بخش ناچیزی از این تهاجم به کارگران اروپا می‌شد، بی تردید موج اعتراضات گسترده کارگران آن کشورها را در پی می‌داشت. نمونه‌های این اعتراضات را در اسپانیا، یونان و حتی ترکیه شاهد بوده‌ایم.» جمعی از کارگران تهران آمال و آرزو دارد که شرایط اجتماعی ما نیز مشابه آن کشورها بود. هر چند می‌توان اینرا گامی در بهبود طبقه کارگر دانست اما جمعی از کارگران در این که اعتراضات در آن کشورها تغییری در مناسبات کار و سرمایه ایجاد نمی‌کند و سرمایه داری را بفکر افزایش بهره‌وری کار و غارت هر چه بیشتر دیگر کشورها برای دادن حق سکوت به کارگران خود می‌کند، چیزی نمی‌گوید.

گام رو بجلوی جمعی از کارگران تهران آن است که روی تبلیغ و ترویج و سازماندهی تمرکز می‌کند، هر چند وعده می‌دهد که محتوای تبلیغ و ترویج را در مقاله‌های بعدی تشریح کند و در این مقاله به سازماندهی و سبک کار می‌پردازد. اما اضافه می‌کند که به غیر از سرکوب اشکال آنجا است که فعالان کارگری تنها جنبه تبلیغ و آنهم اینترنتی را انجام می‌دهند و جنبه ترویجی و سازماندهی را بفراموشی سپرده‌اند.

در مقاله قبلی محتوای محافظه کاری را در پشت جملات پر زرق و برق «کارگران می‌بایست به نیروی خود آزاد شوند» نشان داده شد در این مقاله هم به پشت دیواره سازمان یابی کارگران، ضرورت تبلیغ و ترویج رفته، نشان داده شد که محتوای در این مقاله هم تغییری نکرده است

مقاله جمعی از کارگران تهران راه خنثی کردن سرکوب را "کار اجتماعی" به منظور سازماندهی در میان کارگران می‌داند نتایج کار اجتماعی شامل: افزایش توان توده‌های وسیع کارگری و رهاپندن آنان از بی تفاوتی، به سوی کار متشکل رهنمون ساخته و روحیه همبستگی طبقاتی را در آنان تقویت کرد و بین خواسته‌های حداکثری و حداقلی کارگران یک پل ارتباطی به وجود آورد.

به این ترتیب حلقه مفقوده تغییرتوازن طبقاتی و سازمان‌یابی کارگران و ایجاد تشکل سراسری طبقه کارگر و رهایی از وضع موجود بدست می‌آید. می‌توان به این ترتیب امیدوار بود که با انجام کار اجتماعی از این بعد شاهد تکوین شرایط جدیدی در مبارزات طبقاتی خواهیم بود و به این ترتیب عامل سرکوب در ممانعت از

پردازد. تا اینکه دیگر چنین شرایطی را غیرقابل تحمل می‌یابد (شرایط انقلابی) و با شهامت و جسارت هرچه تمامتر وارد نبرد نهایی برای تسخیر قلعه می‌گردد (قیام). اما، بعلت ناآگاهی از ضرورت عینی دوره تکاملی جامعه بشری و نقشی که تاریخ بر عهده اش قرار داده، نه انهدام و تلاشی حکومت سرمایه داری و جایگزینی اش با حکومتی که به او اختیار دگرگونی روابط و مناسبات سرمایه داری را بدهد، بلکه تصرف ساختار قدرت کنونی را نقطه پایان انقلابش تصور می‌کند.

افسانه نبودن این سناریو را ما در دوران‌های مختلف تجربه کرده ایم. هنگامیکه در چنان شرایطی، طبقه کارگر "حزبیت اش" را در حزب توده دید (۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲)؛ و یا در دوران حیات خودمان، انقلاب ۱۳۵۷! هنگامیکه طبقه کارگر رژیم پهلوی را ساقط ساخت، اما «حزب انقلابی» اش را، "حزب الله" تصور کرد. و تصرف قدرت سیاسی توسط "حزب الله" را نقطه پایانی انقلابش قلمداد نمود. حال، باید از رفیق آیت و همنظرانش پرسید که، آیا با وجود چنین تجربه‌های زنده ای از نبردهای طبقاتی، کارگران علیه نظام سرمایه داری که برغم طی کردن کامل مراحل تکاملی شان، باز هم به شکست انجامیدند، هنوز هم بر عدم ضرورت فعالیت سیاسی و تبلیغ و ترویج انقلابی و آگاه سازی طبقاتی، کارگران اصرار می‌ورزند؟!

مبارزه سیاسی به شکل تفکیک ناپذیری با اهداف سوسیالیستی طبقه کارگر گره خورده است. بطوریکه حذف آن، حتی در مراحل جنبی طبقه کارگر، نه تنها آن را از برداشتن گام‌های آگاهانه در مراحل مختلف تکاملی مبارزاتش، بلکه از اهداف انهدام ماشین حکومتی سرمایه داری و استقرار حکومت شورایی و ساختمان سوسیالیسم دور می‌کند.

نکته پایانی

اگر مطلب کنونی مان درباره رمز گشایی از نوشته "پیرامون جنبش کارگری ایران و بایدها و نبایدهای تشکل‌یابی" رفیق آیت نیافر نبود، در ادامه، می‌بایستی وارد میث "لزوم تشکیل فوری حزب طبقه کارگر" برای رهبری این جنبش، در مراحل مختلف تکامل اش تا انهدام ماشین حکومتی بورژوازی و استقرار حکومت شوراهای برای تحول زیربنای نظام سرمایه داری و سوسیالیزه کردن ابزار و روابط تولیدی می‌شدیم. گو اینکه چنین بحثی ضروری است و هم اینک توسط "کمیته نشریه تدارک حزب انقلابی" سازمان یافته به پیش می‌رود، اما ما را از موضوع مشخص مان دور کرده و این نوشته کوتاه را بسیار حجیم می‌نمود. از رفقای که خواستار ادامه موضوع به چنان سمتی هستند دعوت می‌کنیم که به سایت "نشریه" رفته و تلاش‌های رفقا را دنبال کرده و خود نیز به دخالت گری در آن بپردازند.

اما، ما وظیفه نقد را ادا نکرده ایم تا زمانیکه راه حل عملی ای در مقابل رفیق آیت نیافر و همنظرانش قرار نداده باشیم. هم اکنون، این رفقا باید صادقانه به خود نظری افکنده و به این سوال پاسخ گویند که آیا واقعاً خواهان یاری رساندن به کارگران برای بهبود شرایط زندگی شان هستند یا نه؟ اگر پاسخ شان مثبت است، پس باید ببینند که با تکرار تجربه‌های شکست خورده، راه به جایی نمی‌برند. ایشان باید لحظه ای از زیر حجاب "واقعیت عینی" به بیرون نظری افکنند و بیابند که اگر طبقه کارگر قرار است قدمی به جلو گذارد، جهتش باید به سمت سراسری شدن مبارزات و تشکل‌هایش باشد. من از این رفقا انتظار ندارم که زندگی خود را رها کرده و به کار مخفی روی آورند، اما، انتظار دارم در حد مبارزات "صرفاً صنفی" مورد ادعای شان، به جای صرف انرژی برای راه اندازی "کمیته‌های مختلف، به کمپین تشکیل "شورای مؤسس اتحادیه‌های سراسری کارگری (فدراسیون)"، که برخی از فعالان کارگری مطرح کرده‌اند، یاری رسانده تا وزنه سیاسی - اجتماعی طبقه کارگر را سنگین تر نمایند. کاری "صرفاً صنفی!!"

پیروز باشید

پینا داراب زند گرایش سوسیالیسم مشارکتی

مهر ماه ۱۳۹۳



گفت و گو



تشکیل سندیکاهاى شرکت واحد و هفت تپه گام مهمی در جهت ایجاد تشکل های مستقل بود، اما بلحاظ ضعف های درونی؛ افق و بینش و نگرش خود تضعیف و تا حدود زیادی بی اثر شدند، اگر آنها در کلیت خود و با قدرت هم گسترش می یافتند طرح و برنامه ای برای ایجاد انقلاب و حذف روابط استثمارگرانه و مناسبات طبقاتی موجود نداشتند و همین امر منجر به تحلیل و ضعف آنها گردید. هر چند انتظار از چنین تشکل هایی توقع بجایی نیست اما آرمان جمعی از کارگران تهران در قدرت گیری آنها از طریق ایجاد تعاونی های مسکن و مصرف و روابط خانوادگی و غیره، بی اثری خود را به نمایش می گذارد.

بسیاری از انتقادات قبلی، در مقاله اصلاح شده، «جمعی از کارگران» با کمی تفاوت کاملاً صادق است. در مقاله قبلی نقش عنصر پیشرو، انقلابی و نهایتاً سوژه حذف شده بود زیرا هیچ راهکار عملی واقعی و تلاش فکری و تئوریک برای کشف راهکار انقلابی و رهایی بخش ارائه نداده بود. در مقاله جدید عنصر پیشرو حضور می یابد اما امور مددکاران اجتماعی را انجام می دهد همانطور که در نقد قبلی بیان شده بود، که اقدام عملی در راستای چشم انداز، رسالت و اهداف (انقلابی) در نگرش جمعی از کارگران، بسمت خرده کاری گرایش یافته و تغییر جدی در تقابل و تعادل موجود در مبارزات طبقاتی نخواهند داشت. ماندن و سکون در جایگاه اجتماعی که نه جسارت عملی و پیشروی داشته باشد و نه توان و جسارت فکری در تئوریزه کردن شرایط واقعی و عینی امروزین را داشته باشد، تنها باعث تداوم وضع موجود می شود. در مقاله جدید جمعی از فعالان همین ویژگی کاملاً آشکار است.

در مقاله نقد بیان شده بود: «عنصر فعال کارگری، ویژگی محافظه کاری گرفته و به وضع موجود تمکین و عملاً خود به تثبیت ساز و کار موجود کمک می کند، فعال کارگری با ایجاد روابط اجتماعی متناسب و همساز با شرایط، خود بخشی از روابط سترون و سخت موجود با کمی تعدیل می شود.» در اینجا مشاهده می شود که افق و دید جمعی از فعالان کارگری انجام کار مصلحان اجتماعی از طریق ایجاد تعاونی های مصرف و مسکن است. در مجموع با آرزوی داشتن شرایطی مثل کشورهای اسپانیا و ترکیه، و حل مشکلات از طریق نیرو گرفتن سندیکای شرکت واحد و هفت تپه و اتخاذ راه حل مددکارانه اجتماعی، جمعی از کارگران تهران نشان می دهند که در عمل جز به سه جانبه گزایی حتی در چارچوب حاکمیت سرمایه داری اسلام سیاسی و بنیاد گرا و چانه زنی تا ابد راهکار دیگری ندارند.

آیا جمعی از کارگران تهران، به جمعی از پیشروان و انقلابیون واقعی طبقه کارگر تبدیل می شوند، مارکس می گوید هستی اجتماعی است که دیدگاهها و نظرات را می سازد. می توان هستی اجتماعی را با آگاهی رادیکال و پایه ای تغییر داد. آیا عناصر جمعی از کارگران تهران می توانند بجای دادن طرح های اجتماعی - مددکاری-، ابتدا هستی اجتماعی و آگاهی خود را دگرگون کنند؟

محمود صدفردی 3/08/93

پیشروی مبارزات کارگری حذف می شود و نیاز نیست به وضعیت طبقه کارگر در کشورهای دیگر غبطه بخوریم پس درک کار اجتماعی از این بعد اصلی ترین وظیفه هر سوسیالیست و فعال کارگری است. موضوع را پی می گیریم.

جمعی از کارگران تهران نمونه کار را هم بدست می دهد: «اگر کارگران سندیکای شرکت واحد و سندیکای هفت تپه: تشکل های جانبی برای این گونه سندیکاها را مانند تعاونی مصرف، تعاونی مسکن، گروه های کوهنوردی و گل گشت، صندوق های همیاری، گروه های ورزشی و... راه اندازی و سازماندهی کنند تا با مطالبات عینی و روزمره کارگران همناوایی بیشتری داشته باشند و به این طریق سندیکاها را با پرداختن با مطالبات عینی کارگران بازسازی نمایند و بدین سان تلاش دولت را برای خارج کردن این تشکل ها از زندگی کارگران عقیم سازند» جمعی از فعالان کارگری تهران این کارها را " کار اجتماعی توده ای در میان کارگران" می داند، و شکست را آنجایی ارزیابی می کند که اعضای سندیکاهاى فوق بجای این کارها به تبلیغات اینترنتی روی آوردند. مقاله سپس اهمیت روابط خانوادگی با کارگران را مطرح می کند

در انتها جمعی از کارگران تهران می گویند «انتشار یک نشریه مستقل کارگری الکترونیکی، اقدامی است که در شرایط کنونی بسیار سودمند خواهد بود. این نشریه مستقل افزون بر وظایف تبلیغ و ترویج می تواند سازمانده نیز باشد و کارگران فعال زیادی را پیرامون خود متشکل سازد، و موجب آشنایی و همکاری کارگران فعال گردد».

پس «عمل اجتماعی» کلید راه برون رفت از بحران و رکود فعلی است و در این رابطه می بایست «فعالیت های جانبی» اعم از «رفت و آمدهای خانوادگی، ایجاد تعاونی مصرف، تعاونی مسکن، گروه های کوهنوردی و گل گشت، صندوق های همیاری، گروه های ورزشی و...» عمل اجتماعی مورد نظری «جمعی از کارگران تهران» را پوشش می دهد. یعنی بستر و عرصه فعالیت جمعی از کارگران عبارتست از: یک نشریه الکترونیکی + تعاونی های مصرف و مسکن + ارتباط خانوادگی

بنظر می رسد «عمل و نظر انقلابی» فعالان ما به «مددکاری» «کار اجتماعی» فعالان ما به «کار انفرادی» ختم شده است. با چند خانواده کارگری می توان رفت و آمد داشت؟، چند تعاونی مصرف و مسکن و صندوق همیاری می توان ایجاد کرد؟ و منابع آن از کجا می بایست تأمین شود؟ چند فعال کارگری می خواهند با حدود بیست میلیون کارگر و بی کار رفت و آمد خانوادگی کنند و یا برای آنها تعاونی تشکیل بدهند؟ آیا با ایجاد این تعاونی ها به مددکارانی تبدیل نشده ایم که نظام سرمایه داری با هر درجه ای از سببیت به مصلحان اجتماعی نیاز دارد؟ واقعیت آنستکه رژیم هم هیچگونه تضادی با عمل اجتماعی مورد بحث فعالان ما ندارد و مشوق آنهاست. شاید این رویکرد برای سده های بعد جواب دهد اما برای جامعه بحران زده سرمایه داری بخصوص بحران شدید و رکود در ایران که تحولات اجتماعی در مقیاس وسیعی را همانند دیگر کشورهای خاورمیانه در پیش داریم برنامه ای ندارد.

این مقاله جمعی از فعالان که اقدامات مددکارانه و خیر خواهانه را در پیش می گیرد نسبت به مقاله قبل که اظهار می کرد «رهایی کارگران بدست خودشان صورت می گیرد» یک گام جلو است اما برنامه انقلاب کارگری نیست و عمری به اندازه نوح می خواهد. عبارت دیگر راه حل نیست. انتظار است اما نه برای ابد بلکه برای هزاره!

یک نکته و موضوع بسیار اساسی آنست که درست است که

مطالب و گزارشات خود را به آدرس زیر ارسال کنید

thenashriye@gmail.com



دیکتاتوری سرمایه داری یا

دیکتاتوری انقلابی کارگری؟

بدون شک در اولین لحظه و بدون اندیشیدن همه دوست دارند جواب بدهند هیچ کدام!!! ما خواهان حکومت دمکراتیک یا جامعه ی دارای دمکراسی هستیم ، این خواسته بسیار عالی و خوب است، اما ممکن نیست، ما مجبوریم از بین دو نوع دیکتاتوری یکی را که به بیشترین حد دمکراسی نزدیکتر است، قبول کنیم، یعنی این می تواند انتخاب علمی و عاقلانه باشد.

در بحث پایین ثابت خواهیم کرد که چرا حکومت دمکراسی خالص یا ناب (به شکل آرمانی) تا زمانی که جامعه طبقاتی است ، ممکن نیست.

برای ورود به بحث بهتر است چند سوال و یا توضیح کوتاه ارائه شوند، خود خوانندگان نیز می توانند از این دست سوالات هر چه بیشتر طرح کنند و به دنبال جواب آنها باشند تا موضوع هر چه بیشتر شکافته شود، مثلاً" می توانیم طرح کنیم :

حکومت طبقاتی، همان دیکتاتوری است!!!

همه ی حکومت ها دیکتاتوری هستند !!!

ماهیت هر دیکتاتوری به طبقه آن بستگی دارد !!!

کدام دیکتاتوری انقلابی و کدام ضد انقلابی است؟

ماهیت دیکتاتوری سرمایه داری ضد انقلابی و دیکتاتوری اقلیت استثمارگر علیه اکثریت آزادیخواه است.

ماهیت دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، انقلابی و دیکتاتوری اکثریت آزادیخواه علیه اقلیت استثمارگر است.

حق ویژه متعلق به کدام طبقه باید باشد؟

برای اثبات اینکه همه ی دولت ها دیکتاتوری هستند اول به بیان چند دلیل واقعاً موجود در سیستم های حکومتی جاری به عنوان سند عینی می پردازیم که خوانندگان می توانند پس از خواندن آنها خودشان در میان دولت های موجود ایران و یا دیگر کشور تحقیق کنند و صدها نمونه دیگری را پیدا کنند، تلاش می کنم با ارائه دو سه نمونه و توضیحات بیشتر در پایین معیاری برای پیدا کردن فاکتور های دیکتاتوری بودن همه ی حکومت ها بدست بدهم، همه این بحث برای این است، که پی ببریم، هر حکومت طبقاتی دیکتاتوری است، و دیکتاتوری کارگری بطور تمام و کمال بهترین و بالاترین دمکراسی را خواهد داشت.

لازم است انقلابیون بخصوص کارگران بیشتر توجه کنند :

در حکومت های ضد کارگری(حکومت های سرمایه داری) علی رغم وجود ظاهر نمایشی و فریب کارانه دمکراتیک هر کدام از بخش های آنها فیلتر های درجه بندی شده ضد کارگری هستند که هر کدام در سطوحی بر علیه منافع کارگران و توده های مردم سدی ایجاد می کنند، این یعنی دیکتاتوری سرمایه داری علیه طبقه کارگر است،

در این رابطه می توان مثال های زد : در ظاهر فریبنده حکومت های سرمایه داری اول تبلیغ می کنند که "نمایندگان و حاکمان به صورت

مستقیم و یا غیر مستقیم توسط مردم انتخاب می شوند، بنا براین حکومت هر چطور که باشد، با رای مردم روی کار آمده است، در نتیجه دمکراتیک است." (با توجه به اینکه اگر انتخابات کاملاً" سالم باشد باز هم با معیار میزان ثروت تعیین تکلیف شده است بنا براین مدافع منافع اقلیت است)، در واقع تاثیر آزادانه رای مردم و دمکراتیک بودن فقط یک دروغ است، در حالی که بخش های انتخابی خود تحت تاثیر موارد گوناگون غیر دمکراتیک هستند، بخشهای بسیاری در حکومت های سرمایه داری وجود دارند که نه تنها خودشان انتخابی نیستند، بلکه وظیفه آنها مهار و کنترل مردم و نهاد های مثلاً" انتخابی توسط مردم است، تا به فرض مجال اگر امکان اعمال نظر مردم از طریق نهاد های انتخابی پیش آمد، نهاد های انتصابی مانع اعمال نظر شوند. در مورد تمامی کشور های سرمایه داری می توان مثال های بسیار واضح و شفاف بیان کرد تا ثابت شود، حکومت های سرمایه داری نه تنها دمکراسی ندارند، بلکه حتی بهترین شان (مانند کشورهای اروپایی و امریکا) نیز دیکتاتوری است.

مثلاً در جمهوری اسلامی اگر واقعاً به قانون خودشان پای بند باشند، در انتخاب رهبر مردم دخالت ندارند، (هر چند خیرگان را مردم رای می دهند، اما قبل از شرکت در انتخابات همه آنها گزینش شده اند و حتی افرادی که برای رهبری کاندید می شوند، بصورت پنهانی و گزینشی انجام می شود، از طرف دیگر مردم و نهاد های مردمی مانند احزاب حتی احزاب ضد مردمی نیز در کاندید شدن رهبر دخالت نمی توانند داشته باشند، این موضوع گزینش در مورد کاندید ها در تمامی کشور ها به شکل های متفاوت وجود دارد.) پس از گزینش دیگر رای مردم بی معنی است، که این مورد گزینش به صورت قانونی یا غیر قانونی و آشکار یا پنهان در تمامی کشور ها و حکومت ها صد در صد وجود دارد، که این نمونه، یعنی گزینش خود ثابت می کند که رای مردم تاثیر چندانی در انتخابات و دخالت در دمکراسی ندارد، بلکه یک نمایش فریب دهنده است، همچنین می توانید تمامی انتخابات ریاست جمهوری های که مثلاً" طی دهسال اخیر در کشورهای مختلف شده است را بررسی کنید، خواهید دید که در تمامی آنها تقلب صورت گرفته است، واقعیت این است که انواع تقلب یا یک نوعی از آنها یعنی گزینش همیشه وجود داشته است، اما اخیراً" بیشتر آنها رو می شوند.)

در دنباله بحث در انتصاب رهبر (سناتور های) مجلس خیرگان می توانند دخالت کنند که آنها نیز به دلیل اینکه همه باید روحانی باشند، یعنی حق ویژه ای برای شان قائل شده اند، بنا براین یک کاست طبقاتی هستند و روحانیت همیشه طرفدار قدرتمندان و ثروتمندان بودند، در نتیجه هر گز به خواسته کارگران توجه نخواهند کرد، خیرگان یکی از دشمنان طبقه کارگر هستند، و از طرفی حق کاندید شدن برای مجلس خیرگان در واقع می توان گفت (مجلس سناای ایران) که شرط اصلی آن روحانی بودن است توهین به ملت ایران میباشد که حکومت اسلامی هیچ کسی را غیر آخوندها خیره نمی داند، و با کمال تاسف این توهین زمانی به اوج می رسد، که روحانیون نه تنها در ایران در تمامی دنیا عقب مانده ترین ، فاسد ترین و ارتجاعی ترین فشر مردم را تشکیل می دهند، برای اثبات این ادعا کافی است وضعیت روحانیت تبت (دلای لاما) روحانیت یهودی (خاخام) روحانیت مسیحی (کشیش) روحانیت اسلام (آیت الله، آخوند و شیخ) و فتوهای آنها را بررسی کنید، تماماً" ارتجاعی و ضد مردمی است، و در ایران چنین فشری را به عنوان خیره به مردم تحمیل می کنند.

فراموش نکنیم نمونه مشابه مجلس خیرگان در دیگر کشور های جهان عبارتند از مجالس سنا که اعضای آن سناتور هستند و مردم در انتخاب آنها هیچ گونه یا دخالت ثمر بخشی ندارند، مجالس سنا در مقابل انتخاب های مردم سدی غیر قابل عبور هستند، مجالس



گفت و گو



است، اما در حال حاضر حکومت های آمریکا و اروپا مانند حکومت ایران از طرف مردم تحت فشار نیستند، بنا براین دولت های آمریکا و اروپا نیازی به خشونت در حد دولت ایران برای حفظ خودشان ندارند. هر گاه دولت های آمریکا و اروپا به حد دولت ایران از طرف مردم در حد سرنگونی تحت فشار قرار بگیرند، به همان حد یا حتی بیشتر هر و خشونت آمیز خواهند شد، و نمونه های آن در اروپا آمریکا و ترکیه به وفور دیده شده است، ماجرای فرگوسن در آمریکا، شورش حاشیه نشینان در فرانسه و انگلیس، قیام مردم در یونان و قیام مردم در ترکیه یا در اکراین با تمام اینکه هیچ کدام از آنها قصد سرنگونی دولت های شان را مانند مردم ایران که صد در صد قصد سرنگونی جمهوری اسلامی را دارند، نداشتند، اما از طرف دولت های شان به شدت حتی در حد ایران سرکوب و در خیابانها کشته شدند، این نشان می دهد، که هر وقت حکومت سرمایه داری به خطر بافتد، با تمام وجود درست مانند حکومت جمهوری اسلامی ایران هار می شود، و فرق نمی کند، که در کدام کشور باشد.

هر کارگری قبل هر چیز با شنیدن هر تبلیغی باید به این فکر کند، در جامعه ای که مردم به طبقات تقسیم می شوند و یک عده ای طبقه سرمایه دار را تشکیل می دهند و عده ای نیز طبقه کارگر را تشکیل می دهند، هر حکومتی سر کار باشد طبقاتی است، و پیش بردن منافع طبقه حاکم را دنبال می کند، در این صورت است، که دیگر فریب رادیو، تلویزیون و دیگر وسایل تبلیغی را نخواهند خورد، و درک خواهند کرد، که وقتی شورای نگهبان قوانینی که به نفع سرمایه داران است تصویب می کند، و مواردی که به سود کارگران است رد می کند، یعنی شورای نگهبان ابزار حکومت سرمایه داران است، حکومتی هم که شورای نگهبان می تواند، در ان چنین کارهای را بکند، حکومت سرمایه داری است و وقتی حکومتی منافع سرمایه داری علیه کارگران را تصویب و اجرا می کند یعنی آن حکومت دیکتاتوری سرمایه داری است، دیکتاتوری سرمایه داری یعنی حکومت ضد کارگری و برای مبارزه با حکومت سرمایه داری و کسب مطالبات کارگری تنها از یک طریق ممکن است، نابودی حکومت سرمایه داری و برقراری دیکتاتوری انقلابی کارگری این چکیده اصلی مبارزه طبقاتی در اولین قدم ها است.

قسمت دوم بررسی نظری دیکتاتوری های طبقاتی!!!

این قسمت نیز بحث در حد طرح مسئله است، یکی از نقاط مورد حمله سرمایه داری علیه طبقه کارگر حمله به اصل پایه ی حکومت کارگری (دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا) است، سرمایه داری در حمله به این اصل توانسته است، با تبلیغات واقعیت را وارونه جلوه بدهد، بطوریکه دیکتاتوری سرمایه داری را که دیکتاتوری اقلیت (استثمار گر و ضد انقلابی) علیه اکثریت (آزادخواه و انقلابی) است را دمکراسی ناب نشان بدهد، و دیکتاتوری کارگری که دیکتاتوری اکثریت علیه اقلیت است را دیکتاتوری ناب نشان بدهد، سرمایه داری با چنین تبلیغاتی توانسته است بخش بزرگی از کارگران و تشکیلات های مدعی مدافع کارگری را مرعوب کند، که کارگران و تشکیلات های مدعی کارگری از تسخیر قدرت و برقراری حکومت کارگری منصرف شوند، یا حداقل گیج و منگ شده اند و نمی دانند چه استراتژی برای مبارزه خود تعیین نمایند، (با توجه به اینکه دمکراسی و دیکتاتوری ناب یا خالص یا غیر طبقاتی وجود عینی ندارند، دمکراسی نیز مانند دیکتاتوری طبقاتی است و در واقع دمکراسی و آزادی واقعی یعنی دمکراسی متعلق به اکثریت فقط در دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا ممکن می شود، در حالی که در حکومت های سرمایه داری میزان سرمایه و قدرت اقتصادی افراد تعیین می کند که چه کسی می تواند از آزادی و دمکراسی موجود تا حد متناسب با میزان ثروت تصاحب کرده خود در جامعه استفاده کند، یعنی هر کسی پول بیشتری داشته باشد آزادتر است و از

سنا در دنیا تمام وظیفه اش این است که در سطح بالای قدرت مردم را کنترل و سد کند، شرط سناتور شدن این است که باید ثروت زیاد یا حق ویژه ای داشته باشد، یعنی ثروتمندان با عضویت در مجالس سنا سد بزرگی در مقابل مردم و بخصوص کارگران ایجاد می کنند، و وجود مجلس سنا در هر کشوری یکی از موارد نشان دهنده است که حکومت آن کشور ضد کارگری و دیکتاتوری سرمایه داری است، بدون اینکه مردم بتوانند در انتخاب شدن سناتور ها دخالت کارسازی داشته باشند، سناتور ها در دیگر کشور های جهان مانند خبرگان در ایران می توانند تاثیر هر نهاد انتخابی مردم را خنثی کرده و از بین ببرند، از جمله آمریکا چنین است و مجلس سنا آمریکا صد در صد مشابه مجلس خبرگان ایران است، نتیجه اینکه حکومت هر دو کشور دیکتاتوری و ضد کارگری است.

مورد دیگری که تشابه دیکتاتوری سرمایه داری در کشور های مختلف را اثبات می کند، مورد دادگاهی نکردن روحانیون است مثلاً در ایران دادگاه های معمولی حق محاکمه روحانی متخلف را ندارد، بلکه باید در دادگاه ویژه روحانیت رسیدگی شود و مشابه این در آمریکا این است که کشیشان را طبق قانون نمی توانند محاکمه نمایند و به طور عینی طبق آمار های دولتی آمریکا 60 در صد کشیشان به کودکان تجاوز جنسی می کنند ولی هیچ کشیشی محاکمه نمی شود، این نیز یکی از تشابهات حق ویژه در دو نوع حکومت سرمایه داری است.

سپس به نهاد دیگری در ایران می رسیم که شورای نگهبان نام دارد، عملکرد این نهاد در جمهوری اسلامی با دقت بیشتر ثابت می کند که جمهوری اسلامی یک حکومت طبقاتی و متعلق به سرمایه داران است و دیکتاتوری سرمایه داری و ضد کارگری است، این را می توان از عملکرد شورای نگهبان طی سال های گذشته نتیجه گرفت شورای نگهبان مانند هر نهاد سرمایه داری دیگر هر قانون و یا لایحه ای که ضد کارگری بوده تایید کرده است و هر لایحه ای که می توانست کمی به سود کارگران باشد، رد کرده است، بنا براین می توان یک نهاد دیگر دشمن کارگران را شورای نگهبان نام برد که مردم در انتخاب آنها هیچ حقی ندارند، نوع شبیه شورای نگهبان ایران را در آمریکا می توان مجلس الکترال را نام برد که حتی مشخص نیست آنها را چه کسانی انتصاب می کنند، در دیگر کشور ها نیز مجالس سنا و دیگر نهاد های انتصابی بسیار است، همچنین از این نهاد های ضد مردمی از جمله دادگاه های قانون اساسی به وفور دیده می شوند، صد البته وجود آنها برای مهار کردن مبارزات مردم علیه سرمایه داری است، از این جهت نیز می توان گفت با وجود نهاد های این چنینی هر گز انتخاب کردن یا انتخابی بودن بقیه نهاد ها سودی برای مردم نخواهد داشت، در ایران طبق قانون یا به صورت غیر قانونی برخی از مذاهب نمی توانند علنی وجود داشته باشند مانند بهائیت و... همچنین در ایران کسی نمی تواند اعلام کند که کمونیست یا سوسیالیست است و درست در آمریکا نیز قانونی است که کمونیست ها حق ورود به آمریکا را ندارند، خوب دقت کنید، چقدر این قوانین به هم شباهت دارند؟ در حالی که به دو کشور بسیار متفاوت تعلق دارند، از این موارد در هر دو کشور و دیگر کشور ها بوفور می توان یافت که اثبات کننده دیکتاتوری بودن حکومت های سرمایه داری است.

البته فیلتر اصلی و بسیار بزرگتر تبلیغات سرمایه داری است، که از طریق رادیو، تلویزیون، مطبوعات و ... دائماً در حال فریب مردم و تبدیل انسانها به فینشیسیم و شی وارگی هستند و دیکتاتوری را به عنوان دمکراسی در جامعه به مردم تحمیل کرده و مردم را خواب می کنند، تا مردم نتوانند حقیقت را درک کنند. (بیان یک موضوع دیگر در اینجا بسیار ضرورت دارد که بسیار از دوستان اعتقاد دارند موارد زیادی در آمریکا و اروپا نسبت به حقوق مردم از طرف دولت رعایت می شوند، ولی در ایران رعایت نمی شوند، این درست



نگاه مردم بد جلوه می کند، در نتیجه از بیان دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا خودداری می کنیم!

جواب به این افراد بسیار ساده است :

این که سرمایه داری حکومت خود را که ضد انسانی، ضد انقلابی (ارتجاعی) و ضد اکثریت انسانها است توانسته زیبا جلوه دهد، در واقع منافع طبقاتی خود را تبلیغ کرده است، و اینکه حکومت کارگری را بر عکس واقعیت توانسته بد جلوه دهد، باز هم در واقع وظیفه اش را انجام داده است، در مقابل نیروهای انقلابی در تبلیغ و آگاه کردن توده ها شکست خوردند، و برای جبران شکست به جای اینکه فعالیت آگاهی رسانی را بیشتر کنند، تحت تاثیر تبلیغات سرمایه داری تابع خواسته های سرمایه داری شدند، و به خواسته سرمایه داری گردن نهاده از تبلیغ و آگاه کردن توده ها نسبت به دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا یا دیگر آگاهی های طبقاتی صرف نظر کرده اند، این در واقع در آمدن به خدمت سرمایه داری است .

دوم اینکه ثابت میشود، در واقع آگاهی طبقاتی نمی تواند از درون مبارزات خود به خودی کارگران رشد کرده و بیرون بیاید، اگر می توانست، در آن صورت نباید کارگران تبلیغات سرمایه داری نسبت به حکومت کارگری را می پذیرفتند، و یا از حکومت کارگری صرف نظر می کردند.

اگر بپذیریم بدلیل اینکه سرمایه داری توانسته با تبلیغات و فریب توده ها دیکتاتور خود را عین آزادی و دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا را عین دیکتاتوری جلوه گر کند، و ما به این دلیل از حکومت کارگری (دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا) صرف نظر می کنیم، باید به مرور زمان از همه خواسته های کارگری بگذریم، چون سرمایه داری توانسته کمونیسم و سوسیالیسم را نیز بد جلوه گر کند، و یا خواهد کرد مثلاً" انقلاب را خشونت جلوه گری کرده است، قیام را تروریسم جلوه می دهد، و دهها موضوع دیگر،

سوال این است آیا هر چیزی را که سرمایه داری بتواند، بد جلوه دهد ما باید از آن صرف نظر کنیم؟

پس وظیفه آگاهی رساندن ما چه می شود؟

با وظیفه آماده کردن طبقه کارگر برای انقلاب چه می شود؟

همین یک نقطه نشان دهنده انقلابی یا رفرمیستی بودن نیرو های چپ را نشان می دهد، با این معیار می توانیم، تشکیلات های موجود را محک زده و انقلابی یا رفرمیستی بودن آنها را مشخص نماییم، نیروهای که هر روز تحت تاثیر تبلیغات سرمایه داری بخشی از تئوری انقلابی کارگری را کنار گذاشته از آن صرف نظر می کنند، هر روز بیشتر به زائده سرمایه داری تبدیل می شوند، این زائده های سرمایه داری در طیف رفرمیست با درجات مختلفی نسبت به دور شدن از کارگری و نزدیک شدن به سرمایه داری قرار می گیرند، در رابطه با واگذار کردن مرحله به مرحله میدان مبارزه به سرمایه داری اولین قدم پذیرفتن این است که، آگاهی از درون طبقه کارگر خود جوش یا به قول نیمه رفرمیست ها کمی خود جوش و کمی باقی مانده از تجربیات گذشته بدست می آید، قدم دوم رفرمیست شدن رد دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا به بهانه اینکه دشمن توانسته در ذهن توده ها دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا را بد جلوه دهد، به این دلیل برای اینکه توده ها از ما فرار نکنند! از دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا یا از بیان آن صرف نظر می کنیم ، جواب روشن و شفاف مارکس به این رفرمیست ها این است " کارگر یا انقلابی است یا هیچ چیز نیست" اگر انقلابی نباشد فرار هم نکند وجودش تاثیری نخواهد داشت، باید به این رفرمیست ها گفت اگر

دمکراسی بیشتر می تواند استفاده کند، و چون افراد ثروتمند یعنی سرمایه داران اقلیت را تشکیل می دهند بنا براین در دیکتاتوری سرمایه داری فقط اقلیت سرمایه دار می توانند از آزادی و دمکراسی بیشترین سود را ببرند، این یکی از دلایلی است که می گوئیم دیکتاتوری سرمایه داری دیکتاتوری اقلیت علیه اکثریت است.

حمله و تبلیغات ضد کارگری آنقدر گسترده و دروغ پردازانه پیش برده شده است که بسیاری از نیرو های کارگری ، خود کارگران ، احزاب و سازمانهای مدعی به زائده و بلند گوی تبلیغاتی سرمایه داری علیه حکومت کارگری تبدیل شده اند، و از این جهت اصل دیکتاتوری پرولتاریا را رد می کنند، و یا از بیان آن خجالت می کشند، البته رد کردن دیکتاتوری پرولتاریا توسط مدعیان کارگری تنها از روی نا آگاهی یا صداقت نیست، بلکه تحت تاثیر تبلیغات سرمایه داری و نا آگاهی نسبت به نبرد طبقاتی و بعضاً" مربوط به پایگاه اجتماعی نیروهاست، نداشتن اعتقاد به مبارزه و نبرد طبقاتی و اینکه هیچ چیزی در جامعه طبقاتی نمی تواند غیر طبقاتی باشد، باعث می گردد درک نکنیم که هر حکومتی ذاتاً" طبقاتی است، و هر حکومت طبقاتی صد در صد دیکتاتوری است، بنا براین در جامعه سرمایه داری، حکومت سرمایه داری است و در نتیجه دیکتاتوری سرمایه دار میباشد، وقتی بپذیریم هر حکومت طبقاتی، دیکتاتوری است، بنا براین می پذیریم که تمامی حکومت های سرمایه داری دیکتاتوری هستند،

پس چرا از بیان و بر فراری حکومت کارگری صرف نظر کنیم؟

در واقع اثبات کردن اینکه حکومت های سرمایه داری دیکتاتوری هستند، راه را برای قبول و اقباع شدن توده ها نسبت به پذیرش دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا باز می کند. بنا براین یکی از وظایف مهم امروزی ما این است که ثابت کنیم ، و کارگران را آگاه کنیم، که تمامی حکومت های سرمایه داری دیکتاتوری هستند.

وقتی بپذیریم تا زمانی که جامعه بشری طبقاتی است، هیچ حکومت غیر طبقاتی یعنی غیر دیکتاتوری نمی تواند، وجود داشته باشد، و ما مجبور هستیم، تا بر فراری جامعه کمونیستی دیکتاتوری را بپذیریم، پس بهتر است، آن دیکتاتوری را بپذیریم که حامی منافع کل بشریت است، و وظیفه اش سرکوب اقلیت سرمایه داری است ،که می خواهد به حقوق و زندگی کل انسانها دست درازی کند، حکومتی که مدافع منافع کل بشریت است، دیکتاتوری انقلابی پرولتاریاست، بنابراین بیان چنین خواسته انسانی و شرافتمندانه هیچ خجالتی نباید داشته باشد، مگر اینکه از تحلیل واقعیت جامعه طبقاتی عاجز باشیم.

برخی از فعالین چپ و تشکیلات ها که از قبول یا اعلام دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در برنامه ها یا بحث ها، خود داری می کنند، اعلام کرده اند، که ما می دانیم! دیکتاتوری پرولتاریا درست بوده و نقطه مقابل دیکتاتوری سرمایه داری است، و توجه داریم! که دیکتاتوری سرمایه داری برای تحمیل منافع اقلیت به اکثریت است، و چون می خواهد وضعیت موجود را حفظ کند، دیکتاتوری ضد انسانی ، ارتجاعی و ضد کارگری است، و به عکس دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا یا همان حکومت کارگری در واقع تحمیل منافع کل بشریت به اقلیت طبقه سرمایه داری است، که در این صورت چون مدافع منافع اکثریت و در نهایت مدافع منافع کل بشریت است، در واقع دیکتاتوری اکثریت یعنی دمکراسی برای اکثریت محسوب می گردد، اما چون سرمایه داری یعنی دیکتاتوری سرمایه داری با تبلیغات توانسته است، حکومت خودش را دمکراسی تبلیغ کند و به توده ها بقبولاند و در مقابل حکومت کارگری را دیکتاتوری و ضد دمکراسی تبلیغ کرده و قبولانده است، و از این زاویه دیکتاتوری در



گفت و گو



فرق میان نیرو های هوادار طبقه کارگر با سرمایه داری در این است، که نیرو های انقلابی و کارگری هرگز به توده ها دروغ نمی گویند، و بر این مبنا اعلام می کنند، که تنها راه نجات بشریت از دست سرمایه داری برقراری دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا است، در مقابل نیروهای سرمایه داری که هرگز حرف درستی نمی گویند، دیکتاتوری سرمایه داری را دمکراسی جا زده تبلیغ می کند، و این موضوع نیز نشان می دهد، کسانی که به دلیل بد جلوه شدن دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در نزد توده ها از بیان آن خود داری می کنند، یا صرف نظر می کنند، و سرمایه داری را مستقیم یا غیر مستقیم دمکراسی بیان می دارند، در واقع به توده ها دروغ می گویند، در نتیجه علی رغم نام و ادعایشان نمی توانند انقلابی و مدافع کارگری باشند، بلکه در صف نیروهای حامی نظام سرمایه داری قرار میگیرند که شاید خودشان هم نسبت به حاصل عملشان آگاهی نداشته باشند.

مورد بعدی اثبات دیکتاتوری بودن همه ی حکومتها مربوط به موضوع حق ویژه است، در جامعه طبقاتی، طبقه حاکم حق ویژه ای برای خود قائل است، یعنی می خواهد حقی بیشتر از برابری کسب کند، حق ویژه نطفه اولیه دیکتاتوری است، حق ویژه هرچه که باشد و برای سود هر گروهی و طبقه که باشد، نطفه ای اولیه نابرابری و دیکتاتوری است. بیاید به توده ها بگوییم که هر حکومتی در جامعه طبقاتی دیکتاتوری است، و بهترین، دمکراتیک ترین و مردمی ترین و آزادترین حکومت طبقاتی، دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا است، وقتی حق ویژه به اکثریت تعلق بگیرد می تواند، دمکراسی به سود اکثریت ممکن شود، این را باید با دلایل عینی و استدلال های علمی به توده های کارگری و مردم ثابت کنیم، در آن صورت قدم بزرگی در راه انقلاب بر داشتیم.

پیش بسوی برقراری دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا

محمد اشرفی

۳ آبان ماه ۱۳۹۳

ما از نظرات و نقد های مرتبط به مباحث این نشریه استقبال کرده و بنا به درخواست ارسال کننده منشتر خواهیم کرد.

مباحث به طور دوره ای طرح و به بحث گذاشته می شوند و در پایان هر دوره عنوان دیگری مطرح می شود.

طبق آئین نامه اجرایی ما موظف هستیم کلیه نظرات ارسالی را بدون کم و کاست در تارنما و گاهنامه منتشر کنیم.

مطالب خو را به آدرس

thenashriye@gmail.com

ارسال نمایید.

توده ها از شما فرار نکنند، شما همراه توده های که حاکمیت کارگری را رد می کنید، و با این افکار و اندیشه رفرمیستی چه کاری می توانید انجام بدهید، که خارج از مدار سرمایه داری باشد؟

در درون این نظریه رفرمیست ها که می ترسند توده ها از آنها فرار کنند، پایه های اصلی توجیه گری این نظریه همان نظریه قبلی است، که می گوید: آگاهی طبقاتی از درون مبارزه خود به خودی و خودش بیرون می آید، پس اگر آگاهی نسبت به دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا از درون مبارزه روزمره و خود به خودی طبقه کارگر بیرون نیامده پس جزو آگاهی طبقاتی نیست، این گونه است که خودجوش ها، نیمه خودجوش ها و صرف نظر کنندگان از دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و آرایشگران حزب و حکومت کارگری با کلمات و اشکال مورد قبول سرمایه داری با درجات مختلف در طیف رفرمیستها قرار می گیرند.

اینجا لازم است نهایت پایه اصلی این انحرافات را بیان کنیم، تمامی جریاناتی که با لنینیسم به نوعی مخالفت می کنند، بدون اینکه خودشان بخواهند با درجات مختلف رفرم خود را در طیف رفرمیست ها قرار می دهند، چون در مخالفت با رساندن آگاهی طبقاتی به کارگران مجبور می شوند، درجاتی از خود به خودی بودن را بپذیرند، که بدنبال آن هر روز بیشتر و با شکل های گوناگون به انحراف می روند، از این منظر است که می گوییم، مخالفت با مارکسیسم - لنینیسم بخصوص مخالفت با لنینیسم مساوی با شروع انحرافات است، که چنین رهروانی به ناچار قبول می کنند، آگاهی از مبارزه خود به خودی ایجاد شده و رشد می کند، از دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا صرف نظر می کنند، و در مسیر مخالفت با لنینیسم مجبور می شوند، هر کدام جهت متفاوت نشان دادن خواسته خود ساختار های غیر انقلابی به حزب تحمیل نمایند، که هر کدام به نوبه خود حزب را با درجه ای تبدیل به مترسک می کنند، مثلاً " برخی ساختار حزب را لیبرالی می کنند، برخی برای ساختن حزب انقلابی طبقه کارگر منتظر ظهور ناچی میشوند، برخی به زیبا سازی و تزئین ظاهری حزب می پردازند، و از این طریق در مخالفت با لنینیسم حزب را از داخل تهی و بی محتوا می کنند و ... در واقع با وجود چنین اندیشه هایی است، که علی رغم نیاز مبرم و ضرورت تاریخی، حزب ساخته نمی شود.

همانطوری که در بالا گفتیم حکومت به هر شکلی که باشد، متعلق به هر طبقه ای که باشد، صد در صد دیکتاتوری است، چون حکومت سازماندهی می شود، برای اعمال قوانینی خاصی که منافع عده ای (طبقه ای) را در مقابل عده ی یا علیه عده ی (طبقه ای) دیگری حفظ یا تحمیل کند، اگر غیر از این باشد، هیچ نیازی به سازمان حکومتی (دولت) نخواهد بود.

هم چنین با وجود طبقاتی بودن جوامع خواه نا خواه یکی از آن طبقات حکومت را در دست خواهد داشت، هر طبقه که حکومت را در دست داشته باشد، تلاش خواهد کرد، خواسته های خود را با استفاده از قدرت سازمانی (دولتی) که در اختیار دارد، تبدیل به قوانین بر علیه طبقه دیگر کرده، پیش ببرد، نتیجه این تحمیل برقراری دیکتاتوری متعلق به طبقه حاکم است.

بنابراین در جامعه طبقاتی هر حکومتی، طبقاتی است، در نتیجه هر حکومت طبقاتی دیکتاتوری است، در این رابطه لنین می گوید: "ممکن است، حکومت سرمایه داری اشکال مختلف داشته باشد، اما هر شکلی که باشد در نهایت دیکتاتوری سرمایه داری است، و همچنین حکومت کارگری ممکن است، اشکال مختلف داشته باشد، ولی هر شکلی که داشته باشد، در نهایت دیکتاتوری پرولتاریا است."



گفت و گو



آسیب شناسی دو مبارزه کارگری و حقوق بشری

(علیه جنایت) ۳۰ مهر مقابل مجلس

هستی اجتماعی انسان ، یک واقعیت و وجود یکپارچه است و نمی توان در دراز مدت بطور ناموزون به بخشی از حقوق انسانی دست یافت در حالیکه بخش دیگر آن تعطیل باشد . مبارزه اقتصادی، از مبارزه سیاسی و فرهنگی - اجتماعی جدائی ناپذیر است. امروزه در ایران شرایط بغایت ضد انسانی و وحشیانه ای در کلیه عرصه های حقوق اقتصادی و تأمین معیشت لازم و مکفی برای رفاه خانوارها ، حقوق بشری ، حقوق فردی و اجتماعی، آزادی بیان و اجتماعات و حق ایجاد تشکل های مستقل صنفی و سیاسی حاکم شده است. اعتراضات گسترده ای برای کسب حقوق اولیه در هر حوزه حقوقی بطور روزانه در جریان است اما هیچکدام به نتایج ملموس و قابل اتکابی دست نیافته است. کسب دستاوردها در هر کدام از بخش ها ملزم به ایجاد تشکل های مستقل ، نگرش و دیدگاههای نظری یکپارچه در مورد کسب حقوق بطور یکپارچه در عرصه دموکراسی ، حقوق بشر، آزادی های فردی و اجتماعی و تأمین نیازهای یک زندگی با رفاه و حمایت های اجتماعی می باشد و متأسفانه جنبش های موجود در این راستا دستاوردی نداشته اند . نگرش فعالان و پیشروان کارگری و طبقه کارگران صرفاً معطوف به حقوق اقتصادی و حفظ همین حقوق یک چهارم خط فقر و دریافت حقوق معوقه و مسائل معیشتی می باشد . جنبش های معطوف به آزادی های فردی و اجتماعی ، دموکراسی ، حقوق بشر و حق بیان و اندیشه نیز حوزه خود را از حوزه های اقتصادی مجزا می بینند و به این علل بنیادین جنبش های خودبخودی ، عمق نیافته و قادر نیستند به سازمان ها و تشکیلات لازم و اتحاد سراسری برای حفظ دستاوردها و حرکت رو بجلو دست یابند .

تجمع اول :

صبح روز 30 مهر 93 کارگران روستایی مخابرات از ساعت 9 صبح در مقابل مجلس شورای اسلامی یک تجمع اعتراضی بر پا نمودند . این کارگران که به بیرحمانه ترین وجهی استثمار می شوند ، حتی از داشتن قرارداد استخدامی با شرکت مخابرات محروم هستند ، شرکت مخابرات حقوق هایی در حد 400 و 500 هزار تومان به آنها داده و از بیمه نمودن آنها خودداری می نماید . این وضعیت بخصوص از سال 1385 برای کارگران ایجاد و تا امروز ادامه دارد . کارگران با برگزاری تجمع اعتراضی ، مجلس را مجبور نمودند که یک لایحه برای استخدام و بیمه آنها مصوب ، و در لایحه بودجه سال های 85 به بعد بگنجانند . اما شرکت مخابرات از اجرای آن سر باز زده و وضع تحمیلی موجود را تداوم می دهد . کارگران مخابرات روستایی به جهات فوق و عقب افتادن حقوق ناچیز خود هر سال چندین بار در مقابل مجلس تجمع برگزار می کنند . در آخرین تجمع برگزاری کارگران اعلام کردند :

سلام و عرض و ادب و احترام با توجه به اینکه شرکت مخابرات ایران ، هم مجلس شورای اسلامی و هم قانون را به تمسخر گرفته!!!! و 10 هزار کارگر را از حقوق قانونی خود منع نموده و چند ماهه که حقوق داده نشده و قرارداد مستقیم را برای همه در کل استانها انجام نداده !!!!خواهشمند است که همه کارگزاران روز دوشنبه حرکت به سمت تهران در مورخ 29/07/93 روز سه شنبه ساعت 9 صبح جلوی مجلس تجمع خواهیم نمود تا از نمایندگان ملت بخواهیم که قانون تصویب شده و تعهد مخابرات به مجلس را از مخابرات بخواهد.

خواهشاً تمامی همکاران در سراسر کشور اعلام حضور کنید ما از

شورای هماهنگی هم خیلی متشکریم و دیگر هیچکس جلودار این تجمع نمی باشد!!!!!! حتی اگر بگویند رسمی خواهید شد و تجمع لغو نخواهد شد ، به هیچ وجه!!!!

در وضعیت کنونی که سطح حقوق دریافتی کارگران در سراسر کشور در حد یک چهارم خط فقر است و کارگران با یک تراژدی فاجعه بار مواجه هستند ، کارگران مخابرات روستایی از دریافت همین سطح محروم و فاصله عمیقی با حداقل حقوق مصوب وزارت کار دارند . برای کارگران مخابرات روستایی ، کسب سطح حقوق امروزی کارگران دستاوردی بسیار بزرگ و باور نکردنی محسوب میشود .

بنا به قوانین اگر مقامات دولتی و یا بخش های خصوصی مصوبات قانونی را عمل نکنند ، مجلس می بایست مراتب را به قوه قضائیه برای رسیدگی ارسال کند و این کار انجام شده و قاضی دادسرا نیز به کارگران وعده رسیدگی جدی و فوری داده است .

نمایندگان کارگران با محجوب و سبحانی فر نمایندگان مجلس مذاکره و آنها نیز وعده پیگیری داده اند . قرار شده کارگران روز پنجشنبه و جمعه را مراجعت و سپس از روز یکشنبه مجدداً دست به تجمع بزنند .

تجمع دوم :

از حدود ساعت 11 صبح طبق قرار قبلی عده ای از مردم معترض تهران به اسید پاشی شروع به تجمع در مقابل مجلس کردند . نیروی انتظامی که از حضور افراد مطلع بود نه تنها هیچ ممانعتی ننمود بلکه از آنها خواست که تا پشت میله ها جلو بیایند و در طول تظاهرات نیز از شعار دادن و بلند کردن پلاکارد و درخواست از پیوستن مردمی که عبور می کردند مخالفتی ننمود . علت اصلی تحمل حاکمیت آن بود که مخالفت و سرکوب تظاهرات ، هزینه بسیار زیادی در این وضعیت به روی دستش می گذاشت تظاهر کنندگان که شعارهایی علیه اسید پاشی و مجلس می دادند . پس از حدود دو ساعت بهنگام بازگشت قصد عبور جمعی از خیابان بهارستان را داشتند اما توسط پلیس ممانعت و جمعیت متفرق شدند .

نگاهی به درون دو جنبش اعتراضی

حرکت اعتراضی کارگران مخابرات انحصاراً برای انعقاد قرارداد و بیمه شدن خود و کسب بخشی از حقوق ناچیزی که مشمول دیگر کارگران می شود هستند . این کارگران مثل بقیه گروههای اجتماعی از طیف های وسیعی تشکیل می باشد اما عمده آنها جزو گروه های محافظه کار بوده و بشدت از طرح مطالبات خارج از موارد مطرح شده احتراز می کنند . نمایندگان آنان که برای مذاکره با نمایندگان مجلس و دیگر ارگان ها مراجعه می کنند ، از نظر دیدگاه و فرهنگی به نگاههای حکومتی و در انطباق با بسیج و برخی مقامات ریز و درشت هستند . آنها بطور مرتب از کارگران می خواهند که خارج از دو مطالبه قرارداد و بیمه از هیچ چیز دیگری صحبت نکنند و بازی را بهم نزنند . برخی از کارگران که آگاهی های عمیق تری را که در روند کار و زندگی کسب کرده اند ، نمی توانند خواسته های خود را طرح و بیان کرده و آنها را فرموله و با کارگران همکار خود به اشتراک گذارند ، تا به یک نگرش واحد مطالبات خود را به پیش برده و محقق کنند .

روابط درونی کارگران برای تصمیم گیری از هیچ گونه نظامی برخوردار نیست و روالی برای نظامند کردن مطالبات خود و چگونگی پیگیری و نحوه مبارزه و اقدامات آتی ندارند . عبارت دیگر روال تصمیم گیری آنها بر اساس محوریت یک و یا دو فرد و بصورت غریزی و یا همان نوعی ولایت است . وقتی روش های عادی و مذاکره و رایزنی به نتیجه نمی رسد ، یک یا چند کارگر که دیدگاه

گفت و گو



کسب دستاوردهای جزئی تا این حد مشکل و تنش زاست و چنین هزینه هایی دارد - از جمله حداقل آزادی زنان با اسید پاشی جنایتکارانه مواجه و کسب حقوق مکفی برای یک زندگی چهار نفره به یک معضل دست نیافتنی تبدیل می شود ، و وقتی که حداقل تشکل های مستقل وجود ندارد - چه رسد به تشکل سراسری که گاه در بین فعالین مطرح می شود اما اراده جدی برای ایجاد آن وجود نداشته و از کنار آن عبور می کنند - طرح شعارهای تاریخی که پیش نیازهای آن گذار از مراحل اقتصادی و اجتماعی با افق های بلند مدت و گاه دور است ، بیشتر به یک شوخی تبدیل ، و منجر به هیچ تشکل و جنبشی در بین کارگران نمی شود . عده ای برای پیشبرد آزادی و حق زنان ، با عریان سازی زنان می خواهند آزادی را محقق کنند . باید گفت که در فضایی غیر عملی و اجتماعی بوده و در یک فضای فردی و خیالی سیر می کنند ، که ربطی با واقعیات اجتماعی موجود در ایران ندارد . و دقیقاً به همین لحاظ است که هزاران هزار صفحه نگاشته می شود و در عرصه اینترنت و رسانه ها مطرح می شود اما به لحاظ جدا بودن از شرایط اجتماعی و زندگی زنده و روند موجود فاقد اثر بخشی هستند .

در تجمع اعتراضی بر علیه اقدام جنایتکارانه اسید پاشی نیز همانند کارگران طیف فکری و نظری شرکت کنندگان متفاوت بود اما دامنه پراکندگی آن نسبت به کارگران کمتر بود . در این تجمع نیز شعارهای انحرافی ، ضعیف و بی خاصیت وجود داشت و برنامه منسجمی برای پیشبرد و تداوم این مبارزات مطرح نگردید . یک مرد جوان شعاری را حمل می کرد مبنی بر اینکه «امروز زن در خطر است» او خطر را انسانی و بر علیه خودش نمی دید هر چند جنایت زنان را نشانه گرفته اما هدفش کلیت جامعه از جمله آزادی های اجتماعی و حتی مطالبات طبقاتی است. شاید او متوجه نبود که اسید پاشی جزئی از نظام سرکوب در تمامی عرصه های اقتصادی - اجتماعی است . و هیچ بخشی از بخش های دیگر جدا نیست و همه حلقه ای از یک زنجیر سراسری را تشکیل می دهد . صف تظاهر کنندگان هیچ تلاشی برای ادغام شدن با صف کارگران انجام نداد و تا حدی خود را جدا و متفاوت با کارگران می دید . در مجموع پراکندگی و بی برنامهگی و بی افقی نیز در بین این بخش وجود دارد . جای فعالین کارگری بخصوص زنان در این اعتراضات خالی بود ، در حالیکه فعالین می بایست در هر جنبش اعتراضی حضوری فعال و اثر گذار داشته باشند.

برای اثر گذاری در جنبش های موجود و پیوستگی جنبش ها برای سراسری شدن با کل مطالبات و اهداف در کلیه عرصه های اجتماعی ، اقتصادی ، حقوقی و مدنی پیوند برقرار کرد . فعالین کارگری با حذف دیوارها و فواصل و ایجاد ارتباط های چند گانه و افزایش سطح توانایی فعالین ، با ایجاد تشکل سراسری و طرح یک افق و چشم انداز کامل می توانند به پیشبرد مبارزات و حقوق اجتماعی و اقتصادی اقدام کنند .

بدون گذار از مراحل مشخص و معین مبارزات تشکیلاتی ، عملی و نظری و ایجاد تشکل سراسری ، و تحقق اهداف هر مرحله از برنامه ، انتظار آنکه در یک صحبتم به یک جامعه انسانی دست یابیم تنها یک رؤیا است و محقق نخواهد شد.

محمود صفدری

30/7/93

مطالب و گزارشات خود را به آدرس زیر ارسال کنید

thenashriye@gmail.com

رادیکال تری دارند حرکت جدیدی را شروع می کنند اما بمحض شروع حرکت مجدداً رهبریت جریان در دست گروه سازشکار قرار می گیرد . ساز و کار دموکراسی و تصمیم جمعی در بین کارگران وجود ندارد . دیدگاه آنان عمدتاً منحصر به کسب مطالبات معیشتی و گروه خود است و در مورد علت ریشه ای و پایه ای وضع خود ، حاکمیت نظام سرمایه داری موجود ، سیاست های حاکمیت ، رابطه وضعیت خود با آزادی های مدنی و اجتماعی ، آزادی بیان و رسانه و تشکل و حزب فاقد اطلاع و بینش هستند . در مورد ضرورت ایجاد تشکل و حزب ، ساز و کار درونی آن و تصمیم گیری جمعی و ارتباط با دیگر کارگران بحثی مطرح نیست و بطریق اولی ارتباط با دیگر جنبش های اجتماعی ، از جمله جنبش زنان ، ملیت ها ، دانشجویان و جنبش های طبقاتی معلمان و پرستاران در چشم انداز آنان قرار ندارد .

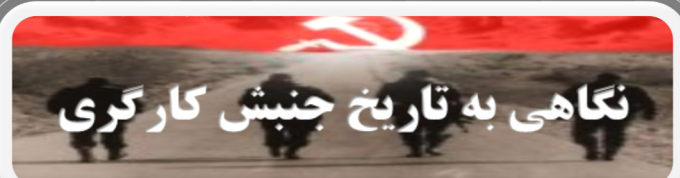
علت پراکندگی و محدودیت افق کارگران بدان جهت است که کارگران برای حل مشکل خود برنامه های متفاوت و فردی داشته و از حل اجتماعی مسئله فاصله دارند . برخی اظهار می کنند اگر کارشان درست نشود اقدام به خرید یک خودرو و مسافر کشی در شهر تهران و یا برخی شهرهای بزرگ خواهند کرد . دیگری بفکر گرفتن یک محل کسب و کار در آنست و سومی به خرید چرخ دستی و فروش میوه می اندیشد .

با توجه به موارد فوق ضرورت آموزش های عمیق و ریشه ای طبقاتی ، اجتماعی و مدنی برای کارگران بسیار ضروری است که به آنان نشان دهد کسب موفقیت های آنی لحظه ای هر چند ارزشمند است اما بدون پیمودن مسیر اتحاد طبقاتی با دیگر کارگران و زحمتکشان ، بدون کسب حقوق انسانی و اجتماعی ، بدون آزادی های سیاسی و مدنی ، بدون تصمیم گیری جمعی و با مبنای دموکراسی ، موفقیت ها با بن بست مواجه شده و در صورت فقدان تشکل طبقاتی سراسری ، دوباره در سر جای اولیه مجدداً قرار خواهند گرفت .

وقتی تجمع معترضین بر علیه جنایت اسید پاشی تشکیل شد و در مقابل زنده هایی قرار گرفت که با صف کارگران معترض کمتر از دو متر فاصله داشت . رهبران کارگران مخابرات روستایی از کارگران خواستند که از محل تجمع اعتراضی علیه اسید پاشی دور شده و به انتهای میدان بروند تا حداقل فاصله را با تجمع اعتراضی علیه اسید پاشی را داشته باشند . آنان اظهار می داشتند که نزدیک بودن کارگران با تجمع اعتراضی علیه اسید پاشی به ضرر کارگران خواهد شد زیرا ما دنبال قرارداد و بیمه خود هستیم .

هم اکنون فعالان کارگری ارتباط منسجم و با برنامه ای با جنبش های اعتراضی نداشته و اگر ارتباط نا منظم و گاه تصادفی وجود دارد عموماً روی معیشت ، دستمزد و دریافت امتیاز و معیشت تمرکز می کنند که در تحولات اقتصادی کلان سرمایه داری بجهت فقدان صف مستقل و تشکیلات سراسری کارگران ، امتیازات کسب شده را باز پس گرفته می شود . آگاهی می بایست شامل کلیه عرصه های طبقاتی ، حقوق انسانی ، اجتماعی ، ایجاد تشکل های سراسری و مستقل ، دموکراسی ، آزادی های فردی و حق پوشش ، فرهنگی ، آزادی بیان و عقیده و گفتار و تبلیغ ، رفع تبعیض های جنسیتی ، ملی و قومی و غیرو را شامل شود . اینکه به کارگر تنها بگوییم چرا او کار می کند و دیگری می خورد ، راهگشای تغییر توازن طبقاتی نخواهد بود . با توجه به فرهنگ موجود کارگر هم در دل خود می گوید خوب خدا به او بیشتر داده و من فقط حقوق عاجل خود را می خواهم .

کارگران پیشرو و فعالان کارگری در داخل و خارج نتوانسته اند به طرح یک چشم انداز اجتماعی برای کارگران و دیگر جنبش های اجتماعی اقدام کنند هر کدام تنها بخش بسیار کوچک و جزئی از موضوع را مطرح و گاه بطور انحرافی به تبلیغ می پردازند وقتی



طبقه کارگر در ایران (قسمت دوم)

حزب توده ایران، رفرمیسم بورژوازی «چپ»

در همان چارچوب بورژوازی باقی ماند. این در سال 1331، یعنی پس از گذشت چهار سال از "انحلال" آن در پی سوء قصد ناموفق علیه شاه و فرار کمیته مرکزی آن از زندان و مهاجرت به شوروی، آنهم صرفاً در سطح یک جزوه، بود که ایشان عنوان کردند حزب توده، حزب طبقه کارگر بوده و بر ایدئولوژی "مارکسیسم - لنینیسم" استوار است و وظیفه خود را برانداختن نظام سلطنتی، تغییر قانون اساسی، تقسیم بلاعوض املاک زراعی، تشویق سرمایه‌های داخلی برای توسعه صنایع، و استقرار دموکراسی توده‌ای می‌دانند. (3) اما، این اعلام موضع با هیچ تغییری در برنامه‌های این "حزب" و عملکرد آن، همراه نبود. "حزب توده" همواره، تا به امروز، بر مبنای خط رفرمیسم بورژوازی حرکت کرده است و بر مبنای شواهد تاریخی نیز، این "حزب" هرگز در مقام متشکل کننده قشر پیشرو پرولتاریا و معرفی منافع انقلابی طبقه کارگر قرار نگرفت و در هماهنگی با مرامنامه اش، منافع سرمایه داری روس را معرفی می‌کرد. حتی اگر ما نخواهیم تحرکات احزاب دمکرات آذربایجان و کردستان را به پای "حزب توده" بگذاریم، حمایت این "حزب" از اعطای امتیاز نفت شمال به سرمایه داران روسی و تغییر جهت‌های ناگهانی بر مبنای سیاست‌های خارجی "اتحاد جماهیر شوروی" غیر قابل انکار است. نویسنده این مطلب، از بسیاری از اعضای سابق اجرایی این "حزب"، مثالهای زیادی از دخالت‌های مستقیم حکومت روسیه در امور داخلی "حزب توده" را شنیده است. از جمله، حمایت از "کمیته مرکزی" در مقابل انشعاب خلیل ملکی، حکم به محدود نمودن مبارزه علیه فتودالهای شمال ایران و اخراج، تبعید و حتی قتل اعضای که حاضر به ترک مبارزه علیه این فتودالها نبودند. و...

ماهیت بورژوازی و وابسته بودن حزب توده به سرمایه داری خارجی بومی بخصوص در سیاست‌های کارگری این حزب نیز مشهود است که در مرور اعتلای مجدد جنبش طبقه کارگر در این سالها خواهیم دید.

اعتلای مجدد جنبش طبقه کارگر 1320 تا 1332

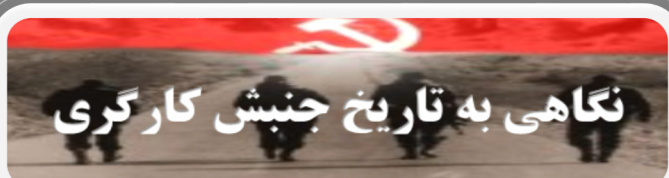
بسیاری از تاریخ‌نویسان معاصر به دلایل مختلف سعی در این دارند که اعتلای مجدد جنبش طبقه کارگر در سالهای پس از دیکتاتوری سیاه رضاخانی را به فعالیت‌های "حزب توده" نسبت دهند. انگیزه تاریخ‌نویسان بورژوازی "چپ" که عمدتاً به رویزیونیسم روسی و حزب توده گرایش داشته‌اند واضح و روشن است. ایشان می‌خواهند "حزب توده" را با زور تحریف تاریخ و دروغ، "قهرمان" طبقه کارگر جلوه داده و آن را به جای حزب طبقه کارگر به خلق مردم فرو کنند. و اما، انگیزه تاریخ‌نویسان بورژوازی راست از این اقدام، سوء استفاده کردن از خیانت‌ها و وابستگی "حزب توده" برای ایجاد دید و احساسات منفی نسبت به سنت تاریخی مبارزات کارگری است. البته این بدان معنی نیست که در طول این دوران، این "حزب" دارای هیچ نفوذی در میان جنبش کارگری نبوده است. در زیر خواهیم دید که ایشان چگونه از اوج‌گیری مبارزات طبقه کارگر برای پیشبرد اهداف پلید بورژوازی روس استفاده کرده و حتی، طبق نیازهای این "ابر قدرت در حال شکلگیری"، در سرکوب فعالان و تشکلات مستقل کارگری با بورژوازی وطنی و دولت‌های وقت همکاری داشتند و برخلاف سنت مبارزاتی "حزب کمونیست ایران" هرگز به آموزش و پرورش و سازماندهی انقلابی طبقه کارگر بر اساس استراتژی و نقش تاریخی - طبقاتی کارگران نپرداختند.

1320 تا 1324

تاریخ معاصر ایران، همچون تاریخ اغلب کشورهای جهان، پس از آغاز دوران امپریالیستی، تحت تأثیر روند جهانی شدن سرمایه و رقابت جناح‌های متعدد و مخالف آن قرار داشته است. همانطور که در بخش‌های گذشته توضیح دادیم، رقابت خصمانه سال‌های آغازین قرن بیستم و جنگ جهانی اول، به علت برآمد جنبش انقلابی طبقه کارگر در سراسر جهان سرمایه داری که نهایتاً به انقلاب اکتبر روسیه و تشکیل حکومت‌های شورایی در برخی از کشورهای اروپایی انجامید، بدون نتیجه‌ای قاطع پایان یافت.

حزب توده ایران بتاريخ مهرماه 1320 (1941) از بقایای محفل دکتر ارانی، و برخی از فعالان کارگری آزاد شده، همراه با جمعی از روشنفکران غیر کمونیست به حمایت جناح "متفقین" راست و "چپ" سرمایه داری، بر مبنای الگوی ضد انقلابی کمینترن تشکیل شد. این "حزب" در حقیقت همان "جبهه ضد فاشیستی" بود که زمامداران بورژوازی روسیه مناسب حال سیاست‌های خارجی خود تشخیص داده بودند. احسان طبری در اعترافنامه "گزاره" می‌نویسد: "معلوم شد که کمینترن به کسانی که مورد اعتمادش بودند و از آن جمله "رضا رویتا" خبر داده بود که حزب جدید، حزب کمونیست نخواهد بود. اولاً به علت وجود قانون ضد کمونیستی مصوب 1310 شمسی، قانونی بودن فعالیت کمونیست‌ها را ممنوع و عضویت در این حزب را به عنوان جرم سیاسی اعلام کرده بود و این قانون کماکان اعتبار داشت، ثانیاً به علت وضع اجتماعی ایران که وجود یک حزب مستقل کمونیست را غیر لازم می‌کند. طبق این توصیه، کمونیست‌ها و عناصر ملی باید مشترکاً حزب وسیعی به وجود می‌آوردند و برنامه ایجاد اصلاحات اجتماعی را به گونه‌ایکه موجب رماندن خرده بورژوازی و سرمایه‌داری ملی نشود، مطرح نمایند. بعدها این مسئله روشن شد که حزب توده یک حزب علنی است و مانند سابق که حزب اجتماعیون بطور علنی وجود داشت، فعالیت قانونی می‌کند، اما کمونیست‌ها سازمان مخفی و جداگانه خود را تشکیل می‌دهند و از پشت پرده فعالیت حزب علنی را اداره می‌کنند." (1) البته ما صحت ادعای طبری را بر مبنای چنین اعترافنامه‌ای قرار نمی‌دهیم، بلکه، اسناد تشکیل این "حزب" و عملکرد تاریخی آن اثبات این ادعا است.

در مرامنامه تشکیل "حزب توده" که سه سال بعد در اولین کنگره آن نیز تصویب رسید، در حقیقت 8 خواسته در چند ماده فرموله شده بود: 1. حفظ استقلال کشور و تمامیت ارضی آن، 2. برقراری رژیم دموکراسی و تأمین حقوق فردی و اجتماعی از قبیل آزادی زبان، قلم، عقیده و اجتماعات، 3. مبارزه علیه هرگونه رژیم دیکتاتوری و استبدادی، 4. ایجاد اصلاحات لازمه در طرز استفاده از زمین و زراعت و بهبود بخشیدن به وضع زارعین و دهقانان، 5. اصلاحات اساسی در امور فرهنگی و بهداری و برقراری تعلیمات اجباری و مجانی عمومی و تأمین مالیات‌ها یا در نظر گرفتن منافع توده‌های مردم، 6. تعدیل مالیت‌ها یا در نظر گرفتن منافع توده‌های مردم، 7. اصلاح امور اقتصادی و بازرگانی و توسعه صنایع و معادن و وسایل حمل و نقل از قبیل ایجاد و نگهداری راه‌های شوسه و تکمیل خطوط آهن، 8. ضبط اموال و دارایی پادشاه سابق به نفع ملت ایران. گروه "جامی" در کتاب "گذشته چراغ راه آینده است!" بدرستی به دو مطلب اشاره می‌کند. اول اینکه در خواسته چهارم این مرامنامه هیچ اشاره‌ای به "انقلاب ارضی" و انتقال مالکیت اراضی به دهقانان نشده بود. در صورتیکه، این خواسته از زمان انقلاب مشروطه نه تنها یکی از اهداف کمونیست‌های ایران، بلکه حتی برخی از جمعیت‌های غیر کمونیستی نیز بود. دیگر اینکه، در این مرامنامه هیچ درخواست مشخصی در مورد طبقه کارگر مطرح نگشته بود. (2) در صورتیکه، حتی در بجهت دیکتاتوری رضاخانی طبقه کارگر در اعتصابات خود خواسته‌هایی چون آزادی فعالیت سندیکاها و صندوق‌های کمک‌های مالی، ۸ ساعت کار در روز، تعیین حداقل دستمزد روزانه، رعایت ایام تعطیل و جشن‌های رسمی و ... مطرح ساخته بود. پس، با در نظر گرفتن نکات بالا، حداقل از لحاظ تئوریک، می‌توان ادعای احسان طبری در مورد حضور یک "سازمان مخفی کمونیستی" در نهاد "حزب توده" را نیز مردود شمارد. البته، در کنگره اول این "حزب" در اثر فشار مبارزات کارگری در بین سالهای 21 تا 23 ش، چند خواسته کارگری صرفاً صنفی در برنامه اش گنجد شده که



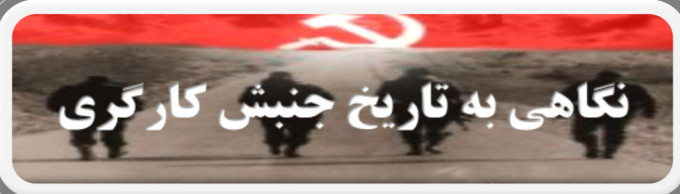
توده" تشکیل می شود. در مورد مرامنامه آن، در بالا توضیح دادیم. فرشید فریدونی که در مورد نقش حزب توده در جنبش کارگری آن سال ها تحقیقات گسترده ای کرده است در مطلبی (5) از یکی از بیانیه های این حزب نقل قول آورده که می گوید: "حزب توده ایران موجب تشدید اختلافات طبقاتی نیست (-) ما بارها توضیح داده ایم و بار دیگر اعلام می نمایم که حزب توده هیچگاه نخواسته است اختلافات طبقاتی را در این کشور تشدید نماید (-) بکرات اعلام نمودیم که باید از سرمایه ها و صنایع داخلی پشتیبانی نمود و گذاشت که بازرگانان و سرمایه داران ایرانی دلالت دست دوم صاحبان بزرگ صنایع خارجی گردند". فریدونی شرایط آن دوران را اینگونه توصیف می کند. "بیش از ۷۰۰۰۰ کارگر ایرانی برای حمل و نقل خواروبار و مهمات به کارمزدی گماشته شده بودند که قبلاً در کشاورزی اشتغال داشتند. ارتش انگلستان هزار و هفتصد کامیون و دو بیست اتوبوس و ارتش سرخ چهارصد کامیون را مصادره کرده بودند و برای حمل و نقل مهمات و سربازان به جبهه استفاده می کردند (۲۴) - حمل و نقل بکلی مختل شده بود و شهروندان ایرانی با کمبود مواد غذایی روبرو بودند... احتکار بازار کمبود مایحتاج زندگی را حادث می کرد. سیاست متفقین در ایران شامل تجهیز ارتش سرخ با مهمات، مبارزه با هواداران فاشیسم، جلوگیری از خرابکاری عوامل نازیسم، خنثا کردن جنبش های اجتماعی به عنوان مانعی برای حمل و نقل مهمات به شوروی و تبلیغات برای "تولیدات بی وقفه" می شد.

حزب توده نیز برای تحقق چنین سیاستی در ایران سازمان یافت. (6) بنابراین، جای تعجب ندارد که در زمان تأسیس "حزب توده" حساسیتی نسبت به خواسته های طبقه کارگر نشان داده نشد و به این طبقه، تنها از لحاظ ابزاری برای پیشبرد اهداف سیاسی خود نگاه شد.

اما، فعالان کارگری دیگری نیز بودند که از همان آغاز طبیعت "حزب توده" را تشخیص دادند و از پیوستن به آن خودداری ورزیدند و کوشش کردند تا طبقه کارگر را مستقل از منافع جناح های سرمایه داری جهانی سازمان بدهند. "برخی از فعالین جنبش کارگری به دلیل تجربیات تاریخی، وابستگی به شوروی را مضر می دانستند و به سازمان دهی جنبش مستقل کارگری پرداختند. یوسف افتخاری با همکاری رحیم همداد، خلیل انقلاب، عزیزالله عقیقه چی، نادر انصاری، نادر کلهری و محمود نوایی "اتحادیه ی کارگران و بزرگان ایران" را سازمان دادند. افتخاری نظریات کمینترن و حزب توده را مغایر با مارکسیسم می دانست و معتقد بود که مبارزه ی طبقه ی کارگر هیچگاه نمی تواند به تعویق افتد... او با شرکت خاندان اسکندری در نهادهای کارگری مخالف بود زیرا اعتقاد داشت که شاهزاده های قاجار جایگاهی در جنبش ندارند. مخالفت سر سخت او با رضا روستا، اردشیر اوانسیان و عبدالصمد کامبخش به دلیل تجربیات دوران زندان از یک طرف و همکاری نزدیک آنها با سفارت شوروی بود. افتخاری آنها را متهم به جاسوسی برای شوروی می کرد (۳۶) به همین دلایل افتخاری با وجود مذاکرات متعدد با اعضای حزب توده و میانجی گری سفارت شوروی به آن حزب نگرید و به سازمان دهی "اتحادیه ی کارگران و بزرگان ایران" ادامه داد. در اوایل تابستان ۱۳۲۲ روزنامه ی گیتی به عنوان ارگان رسمی اتحادیه با امتیاز خلیل انقلاب منتشر شد. خلیل انقلاب سازمان دهی اتحادیه را در تبریز نیز به عهده داشت... علی امید مسئول تشکیلات خوزستان بود و در مازندران و گرگان اتحادیه تحت نظر بابایی سازمان می یافت. یوسف افتخاری در مذاکراتی با نمایندگان "اتحادیه ی زحمتکشان" چون علی زاده و ابراهیم زاده موفق شد آنها را به "اتحادیه ی کارگران و بزرگان ایران" جلب کند. به این ترتیب کارگران راه آهن در تبریز و مازندران نیز به عضویت اتحادیه ی مستقل در آمدند. (۳۷) خصوصیت اتحادیه ی مستقل کارگری را افتخاری در ماه مهر ۱۳۲۲ چنین بیان می کند. "اتحادیه کارگران که به مبنای مبارزه اقتصادی تأسیس و تشکیل گردیده علاوه بر این که از مداخله در امور سیاسی خاصه خودداری می نماید نسبت به هر حکومتی که به منظور تحکیم اصول استثمار و فشار طبقه کارگر بر قرار شود

حکومت و سرمایه داری "شکست خورده" آلمان می بایست به سرعت تقویت می شد تا از انقلاب پرولتری در حال شکلگیری در آن منطقه جلوگیری به عمل آید. در غیر اینصورت، با اتحاد بین المللی حکومت های شورایی روسیه و آلمان، انقلاب پرولتاریای جهانی غیر قابل مهار می گشت. نتیجه این ترکی مخاصمات امپریالیستی، سرکوب انقلاب و شوراهای کارگری آلمان و تغییر شرایط بین المللی و آغاز یک دوره ضدانقلابی و ایزوله شدن طبقه کارگر روسیه و حکومت شورایی بود. در پی امید آن نیز، چیرگی بورژوازی روسیه، در شکل بروکراتیک آن، سرکوب خشونت آمیز طبقه کارگر و متحد آن، دهقانان، و قتل عام مؤثر انقلابیون کمونیست به دست ایشان صورت پذیرفت. پس، طبیعی بود که بعد از توفیق سرمایه جهانی در این امر، آتش مخاصمات نیمه تمام ایشان، دوباره برافروزد و آلمان تقویت شده، ادعای سابق خود را در رهبری سرمایه جهانی و سهم خواهی بیشتر تازه کند. آغاز جنگ جهانی دوم، در حقیقت، ادامه همان جنگ اولی بود که در سال ۱۹۳۹ (۱۳۱۸ ش) آغاز گشت و در سال ۱۹۴۱ (۱۳۲۰ ش) "اتحاد جماهیر شوروی" را شعله ور ساخت. بزرگترین نبرد تاریخ بشریت، "عملیات بارباروسا" در تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ میلادی (۲ تیرماه ۱۳۲۰ ش) با حمله ۲۰ میلیون نفری "متحدین" به مرزهای اروپایی شوروی کلید خورد و تا سال ۱۹۴۵ (۱۳۲۴) ادامه یافت. در صورت پیروزی آلمان بر این کشور، با در نظر گرفتن اینکه، ژاپن نیز چین را به تسخیر خود در آورده بود و با حمله ناگهانی اش، دست آمریکا را از جزایر اقیانوس آرام قطع ساخته بود، جناح ایشان عملاً به اهداف نهایی دست یافته و نتیجه جنگ به نفع ایشان تمام می شد. پس، لازم بود که جناح "متفقین"، یعنی انگلستان و آمریکا، هر چه سریع تر به کمک شوروی آمده و ارتش آلمان را در آن جبهه (جبهه شرق) زمین گیر می کردند. در این استراتژی دفاعی، ایران "پل پیروزی" بود. اما، "پل پیروزی" بیانگر تمامی نقش ایران در این استراتژی نبود. چرا که، ایران، همراه با بازی کردن نقش مسیر کمک رسانی به "جبهه شرق"، همچنین، تأمین کننده نفت و سوخت و تسلیحات و مواد غذایی کشاورزی و دامی و اسب و ... نیز بود. بنابراین، آنچنان نقش تعیین کننده ای در نتیجه جنگ می داشت که سرنوشت آن نمی توانست در دست کسی باقی بماند که با "متحدین" همراه بود. در تاریخ سوم شهریور ۱۳۲۰، "متفقین" از شمال و جنوب ایران را اشغال کردند و عذر "رضا خان پهلوی" را خواستند و با پا در میانی "فروغی"، پسر او، محمدرضا را به سلطنت نشانند. با برداشته شدن درب دیگ دیکتاتوری سیاه رضاخانی، خواسته های سرکوب شده طبقات و افشار مختلف رها گشتند. کابینه فروغی نیز چاره ای جز باز کردن درب زندانها نداشت. بدین ترتیب فعالان و رهبران سیاسی، کارگری و اجتماعی ایکه توانسته بودند دخمه ها و سیاهچالهای این سال ها را تحمل کنند و زنده بمانند، آزاد شدند و چون ماهی در آب، خود را در درون جامعه ای جوشان از بحران های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یافتند.

در این میان، رهبران جنبش کارگری که همگی دست پرورده "حزب کمونیست ایران" بودند، به سرعت کار خود را آغاز کرده و به شکل و سازماندهی مبارزات کارگری پرداختند. در موازات با این اقدام، بقایای گروه ۵۳ نفر هسته "دکتر ارانی" نیز تصمیم به احیاء "حزب کمونیست ایران" گرفتند. اما در رجوع به سفارت شوروی از این کار منع گشتند. حکومت سرمایه داری روسیه به هیچ عنوان خواهان احیاء سنت مبارزات انقلابی "حزب کمونیست ایران" نبود. برای پیشبرد اهداف جناح "متفقین" سرمایه جهانی، ایران می بایست در آرامش کامل و تولیدات نفت و تسلیحات و کشاورزی و دامی بدون وقفه و در سقف حداکثری تداوم می یافت. گفته می شود که با پا در میانی رضا روستا، بالاخره سفیر روسیه با تشکیل "حزبی" در چهارچوب "جبهه متحد ضد فاشیستی" متشکل از کلیه طبقات و افشار "مترقی" و با خواسته ها و شیوه عمل کاملاً رفرمیستی موافقت می کند. (4) بدین ترتیب در مهر ماه ۱۳۲۰ و برای حفظ منافع و پیشبرد سیاست های حکومت "مادر" سوسیالیستی "بخوانید" سرمایه داری چپ" در ایران، "حزب



کارفرمایان درخصوص تهیه نان برای کارگران توسط کارفرما صورت میگیرد." (9)

اما، شرایط زندگی کارگرانی که تولیداتشان "استراتژیک" محسوب نمی‌گشت، به علت احتکار مواد غذایی و دستمزدهای ناچیز و ساعات کار طولانی و ... بسیار وحشتناک بود. "پس از خروج رضا شاه و درهم ریختگی سیاسی و اجتماعی ناشی از اشغال کشور توسط دول متفق و همچنین قرار گرفتن کلیه تولیدات کشاورزی و صنعتی کشور در جهت رفع نیازهای ارتشهای متفقین، موجی از قحطی و گرسنگی کشور را فرا گرفت که کارگران اولین قربانیان این موج بودند. بنا به یک گزارش دولتی، کارگران در اصفهان برای رفع گرسنگی گاهی از کاه به جای آرد در نان استفاده میکردند. در آذربایجان نیز که همه امکانات در اختیار ارتش سرخ بود، تنها با فشار اتحادیه کارگران و برزگران کارفرمایان مجبور شدند برای کارگران و خانواده‌هایشان سهمیه نان در نظر بگیرند و در کارخانجات نانوایخانه تاسیس کنند. به هر حال اوضاع معیشتی و زیستی کارگران در سراسر ایران تقریباً مانند همه کشورهای در حال جنگ و یا اشغال شده بود." (10)

به همین دلیل، علیرغم خطر متهم شدن به "خرابکاری" اقدام به اعتصاب می‌کردند. "یکی از مهمترین اعتصابات در سال ۱۳۲۱ توسط کارگران و فعالین کارگری در نساجی های اصفهان شکل گرفت. در مرداد ماه این سال کارگران شهرضا و پشمیاب در اعتراض به سطح دستمزدها و گرانی ارزاق دست به اعتصاب زدند. در نتیجه این اعتصاب که توسط اتحادیه کارگران نساجی ها هدایت میشد کارفرمایان مجبور شدند ۲۵ درصد به دستمزد کارگران اضافه کنند. همچنین در جهت تامین نان کارگران روزانه نان مجانی در اختیار کارگران بگذارند و حقوق ایام تعطیل را به کارگران پرداخت نمایند. در ابتدای اعتصاب، فرمانداری وقت اصفهان در تقابل با اعتصاب کارگران و سرکوب آنان نیروهای نظامی به کارخانه های اعتصابی گسیل داشت اما کارگران عقب نشینی نکرده و بر خواسته های خود مبنی بر افزایش دستمزدها و بهبود شرایط کار و معیشت خود پافشاری کردند. علیرغم برآورده شدن بخشی از خواسته های کارگران و بازگشت به کار تا مدتها تنش ها میان ایشان و کارفرمایان در منطقه ادامه داشت تا اینکه نهایتا با حضور نماینده دولتی در مذاکرات میان کارگران و کارفرمایان، علاوه بر موارد توافق شده در قبل، کار فرما موظف گردید یک ماه دستمزد به عنوان پاداش سالیانه و هزینه لباس کار سالیانه را نیز به کارگران پرداخت نماید.

اعتصاب کارگران اصفهان باعث شد میزان محبوبیت تشکلهای کارگری به شکل روزافزونی در میان کارگران بالا رفته و بخش های هر چه بیشتری از کارگران به این تشکلهای پیوندند. از جمله پیوستن ۷ کارخانه دیگر در اصفهان به اتحادیه کارگران نساجی بود. اتحادیه کارگران نساجی ها که اکنون تقریباً همه کارگران این رشته را در برمیگرفت در جهت تامین خواسته های کارگران با پشتیبانی کارگران ۹ کارخانه اعلام اعتصاب نمود. این اعتصاب ۱۱ هزار کارگر از ۹ کارخانه نساجی را در بر میگرفت. در ابتدا کارفرمایان طبق عادت معمول از نیروهای نظامی در اصفهان برای پایان دادن به اعتصاب تقاضای کمک کردند. به دستور سرلشکر زاهدی فرمانده پادگان اصفهان، رهبران اعتصاب دستگیر و کارخانجات توسط ارتش محاصره شدند. با مقاومت و گسترش اعتراضات در اصفهان و هراس حکومت مرکزی از اعتصابات سراسری در همبستگی با کارگران اصفهان، ارتش و کارفرمایان مجبور به آزاد کردن فعالان کارگری و پذیرش خواسته های کارگران شدند. در جهت پایان دادن به اعتصاب کارفرمایان نه فقط مجبور به افزایش دستمزدها گردیدند بلکه همچنین با ۸ ساعت کار روزانه، رسیدگی پزشکی ماهیانه کارگران، کمک هزینه غذایی، ممنوعیت کار کودکان، اختصاص دو دست لباس از سالیانه و پرداخت یک ماه پاداش سالیانه نیز موافقت کردند.

از سال ۱۳۲۱ در اکثر مراکز کار و زندگی کارگران تشکلهای کارگری شروع به رشد و نمو کردند. در این میان تشکلهائی از قبیل اتحادیه کارگران سیلو، اتحادیه کارگران راه آهن شمال، اتحادیه کارگران معادن زیر آب، اتحادیه کارگران دخانیات، اتحادیه کارگران تسلیحاتی

بدین می‌باشد، خواه این حکومت در تحت نظر سید ضیاءالدین باشد و خواه تحت نظر قوام‌السلطنه و خواه هر کس دیگر." (۳۸)

یوسف افتخاری مبلغ سوسیالیسم و حکومت شورایی بود و ترکیب این دو را بهترین فرم دمکراسی می‌دانست. او اما تشکیل حزب کمونیست را در این دوره ضروری نمی‌پنداشت زیرا معتقد بود که حزب رهبر طبقه‌ی کارگر است و تشکیل آن به ارتقاء فرهنگی جنبش کارگری نیاز دارد. فقدان فرهنگ تحزب نزد کارگران ایرانی دلیل مخالفت او با تشکیل حزب کمونیست بود. " (7)

پس می‌بینیم که در هر دو صورت، یعنی رهبری جنبش کارگری به دست فعالان وابسته به حزب توده و یا رهبران غیر وابسته، مبارزات طبقه کارگر در همان سطح صنفی و در چارچوب رفرمیستی باقی می‌ماند که مانند. موضع اکونومیستی رهبرانی چون یوسف افتخاری، علیرغم شناخت صحیح شان نسبت به حکومت سرمایه داری روسیه و اعتقادشان به برقراری حکومت شوراهای، به علت احتراز از درگیری کارگران در مبارزات سیاسی، باعث می‌شد تا راه "حزب توده" برای سوء استفاده از جنبه سیاسی مبارزات کارگری باز بماند. بخصوص در زمانی که شدت مبارزه طبقاتی به حدی بود که تمام جامعه را در تمامی جنبه های زندگی، بویژه جنبه سیاسی درگیر کرده بود.

مرتضی فاتح، نویسنده مطلب "صد سال اعتصاب: مروری بر تاریخچه اعتصابات کارگری در ایران" درباره مبارزات کارگری این دوران، به علت سیاست "تولید بی وقفه" اشغالگران، حکایت از آغاز فعالیت های کارگری و سازماندهی اتحادیه ای می‌کند. او می‌نویسد: " بخش راست متمایل به غرب و همچنین حزب توده به عنوان حزبی با گرایش به سمت شوروی، در این سالها اعتصابات کارگری را به نفع جنبه فاشیستی میدانستند و این اعتصابات را مجاز نمی‌دانستند. از آنجا که اکثر کارخانجات و مراکز تولیدی در خدمت رفع نیازهای دول متفق بود، کارگران از دست زدن به اعتصاب شدیداً منع میشدند.

در این سالها تشکلهای مختلفی توسط فعالین کارگری ایجاد گردید که نقش مهمی در اعتصابات و اعتراضات اجتماعی کارگران داشتند. از جمله این تشکلهای می‌توان به "اتحادیه کارگران و برزگران" اشاره کرد. این تشکل توسط کسانی مانند یوسف افتخاری و خلیل انقلاب پایه گذاری شد. این اتحادیه در اوائل سال ۱۳۲۱ اعلام موجودیت کرد. این اتحادیه در سالهای اولیه تشکیل به سرعت در میان کارگران راه آهن شمال و معادن آن منطقه و همچنین در شهرهای آذربایجان مورد توجه قرار گرفت و شعبه های مختلفی از این اتحادیه در این مناطق توسط فعالین و کارگران ایجاد گردید. این اتحادیه در حقیقت مهمترین تشکل کارگری رقیب تشکلهای کارگری حزب توده در آن سالها بود." (8)

و اما در مورد شرایط اقتصادی کارگران، کارخانجات تسلیحاتی و صنعت نفت که زیر دیدگان اشغالگران مدیریت می‌گشتند، بلافاصله، شرایط بهتر کار را برای کارگران مهیا ساختند. البته، ایشان هرگز تیغ تهدید به زور را زمین نگذاشتند. "در دوره جنگ، بخش زیادی از کارخانجات تولید مایحتاج عمومی و کارخانجات تسلیحاتی عموماً به تولید کالاهای مورد نیاز ارتش های متفق اختصاص داشت. به همین دلیل در برخی از کارخانجات که مستقیماً به تولید این محصولات مشغول بودند میزان درگیری کارگران با کارفرمایان کمتر بود و عموماً به خواسته های کارگران به صورت تعدیل شده رسیدگی میشد. از جمله این موارد نمونه ای است که افتخاری در کارخانه تسلیحاتی به آن اشاره میکند. در کارخانه مهمات سازی رفتار سرکارگراها و روسای بخش با کارگران نامناسب و زمان استراحت و غذاخوری آنان بسیار محدود بود اما از آنجا که اعتصاب و دست از کار کشیدن کارگران در آن دوره تعبیر به حمایت از فاشیسم میشد و عملاً برای فعالین کارگری اتهامی خطرناک بود، اتحادیه تسلیحاتی به مدیریت کارخانه اعلام نمود در صورت ادامه این رفتار توسط سرکارگراها، اتحادیه راساً اقدام به تنبیه آنان خواهد کرد در اثر این تهدید مجموعاً شرایط کارگران در کارخانه بهتر از سابق میگردد. و یا در نمونه ای دیگر در آذربایجان توافقی میان اتحادیه کارگران با

اتحادیه نساجی های شمال، تشکیلات کارگران نفت جنوب، اتحادیه کارگران ساختمان راه آهن،... به سرعت جای خود را در میان توده کارگران باز نمودند و به تشکلهای مورد اعتماد کارگران تبدیل شدند. (11)

در اثر رشد اعتلایی مبارزات کارگری، تمایلات راست و "چپ" سرمایه داری (حزب توده) به وحشت افتاده و اقدام به تشکیل اتحادیه های وابسته به خود کردند. از جمله چنین اتحادیه ها، تشکیل "شورای مرکزی اتحادیه های کارگری" در اواخر سال 1321 توسط رضا روستا و آرداشس (اردشیر) آوانسیان، از اعضای مرکزی حزب توده بود. هدف اصلی تشکیل این اتحادیه مبارزه علیه هر تشکل مستقل کارگری ای بود که می توانست سیاست "تولید بی وقفه" را مورد تهدید قرار دهد. بدیهی است که فوری ترین و مهمترین هدف ایشان انهدام "اتحادیه کارگران و بزرگان ایران" و منفرد ساختن رهبرانی چون یوسف افتخاری بود. "از همان اولین دوران سازماندهی "اتحادیه کارگران و بزرگان ایران" این تشکیلات مستقل با تعرضی همه جانبه روبرو بود. در صدر این تعرض اعضای حزب توده قرار داشتند، زیرا آن‌ها از یک سو سندیکاهای مستقل کارگری را رقیبی برای تشکیلات خود می دانستند و از سوی دیگر جنبش مستقل کارگری را مانعی برای تحقق "جبهه متحدی ضد فاشیسم در ایران" و مخّل تحقق سیاست "تولیدات بدون وقفه" می پنداشتند. به همین دلایل رضا روستا و اردشیر آوانسیان افتخاری را تروتسکیست، جاسوس شهربانی، خرابکار و منافق خطاب می کردند. فعالیت اعضاء و گسترش اتحادیه مستقل موجب هراس نمایندگان حزب توده بود و به این دلیل رضا روستا به تشکیل "شورای مرکزی کارگران" اقدام کرد. او بعد از انتشار روزنامه طفر در مذاکراتی با منشی "اتحادیه کارگران کفاش"، حسن مسگرزاده، به اسناد، مدارک و مهر "اتحادیه مرکزی کارگران" دست یافت و با این شیوه خود را از یک طرف وارث تاریخی مبارزات طبقاتی در ایران معرفی می کرد (۳۹) و از طرف دیگر اعضای حزب توده را به زد و خورد با فعالین جنبش مستقل کارگری می گماشت. دفتر "اتحادیه کارگران و بزرگان ایران" در لاله زار بارها مور تعرض و تصاحب اعضای حزب توده قرار گرفت. رضا روستا و عبدالصمد کامبخش از فعالیت صنفی "اتحادیه کارگران و بزرگان ایران" به فرماندار نظامی شکایت کردند و ارتش سرخ از میتینگ های مستقل کارگری جلوگیری می کرد. طرح تبعید یوسف افتخاری از آذربایجان با انقباض کارگران جرم سازی خنثی شد. مأموران شوروی به مدت دو هفته مانع خروج او از ایران برای شرکت در اجلاس سندیکاهای کارگری در پاریس شدند و از این رو در این کنگره نماینده حزب توده، (شاهزاده) ایرج اسکندری و صدر "شورای مرکزی کارگران"، رضا روستا به عنوان نمایندگان کارگران ایران به رسمیت شناخته شدند.

بدیهی است که سیاست حزب توده برای تضعیف اتحادیه های مستقل محدود به این گونه فعالیت ها نمی شد. رضا روستا در مذاکراتی علی زاده و ابراهیمزاده را متقاعد کرد که به "شورای مرکزی کارگران" ملحق شوند. پیوستن فعالین شناخته شده جنبش مستقل کارگری چون خلیل انقلاب، عتیقه چی و انصاری به "شورای مرکزی کارگران" پیش فرض های انحلال "اتحادیه کارگران و بزرگان ایران" را مهیا کردند. (40) اتحادیه مستقل از طرف دیگر مورد تعرض سرمایه داران، مأموران انتظامی و جریان های ضد کارگری بود. در آذربایجان فعالین جنبش کارگری توسط اوباش با حمایت پلیس ضرب و شتم می شدند. در اصفهان حزب اراده ملی با همکاری شیوخ اسلامی، بازاری ها، عشایر بختیاری و سرمایه داران بخش نساجی تشکلی به نام "اتحادیه مرکزی کارگران، کشاورزان و پیشه وران" را سازمان دادند. اعضای این اتحادیه روزمره به سرکوب فعالین جنبش کارگری می پرداختند. در آبادان اداره حفاظت شرکت نفت با تشکیل "سندیکای عرب ها" سبب تفرقه در جنبش کارگری شد. اعضای این تشکیلات فعالین جنبش کارگری را شناسایی و سرکوب می کردند. (12)

بدین ترتیب بود که مبارزات به حق کارگران ایران برای دستیابی به

خواسته های صنفی شان، با اغوای وابستگان سرمایه داری جهانی و زور سرنیزه "متفقین"، در انقیاد ایشان قرار گرفت. البته شرایط عینی جامعه و استثمار بی حد و اندازه کارگران، لحظه ای این مبارزات را متوقف نکرد. اما، هر بار، یا به زور و یا با پا در میانی تشکیلات وابسته، نهایتاً به سازش و آرامش و "تولید بی وقفه" می گرایید.

شرایط جنبش کارگری و اقدامات «حزب توده» پس از پایان جنگ جهانی

"حزب توده" با تشکیل "شورای مرکزی کارگران" و با تکیه به همکاری دولت های وقت و نیروهای سرکوبگر "متفقین" توانست "اتحادیه کارگران و بزرگان" را منحل کرده و در سال 1323 با "حزب" اتحادیه ها و رهبران آن بزرگترین تشکیلات کارگری خاورمیانه را با نام "شورای متحده مرکزی" تشکیل دهد. اما نتیجه 4 سال مبارزه پیگیر و فهرمانانه کارگران تأثیر خود را گذاشت و توان مبارزاتی طبقه کارگر را به اثبات رساند. "در گزارش سفیر انگلستان درباره جنبش کارگری که در حال اوجگیری است چنین گفته شده است" ... ما در ایران آشکارا در آغاز عصر تازه ای هستیم و ظهور جنبش اجتماعی جدیدی را می بینیم. مزایایی که کارگران کسب کرده اند، قابل توجه است و مسلماً همچنان کارفرمایان را وادار خواهند کرد که قدرت تازه کشف شده آنان را احساس کنند. (13)

از طرف دیگر، پس از پایان جنگ، اتحاد مقطعی جناح "متفقین" نیز شکسته شد و پیروان این جنگ، با منافع مختلف و رقابتی در مقابل یکدیگر صف آرایی کردند. اینک زمان آن رسیده بود که هر یک سهم خود را از غنائم و دستاوردهای این جنایت هولناک تاریخ بشری ببرد. ما وارد جزئیات غیر مربوط به ایران نمی شویم، چرا که تقسیم اروپا به دو تکه "شرقی" و "غربی" معرف حضور همگان است. کشور آلمان نیز از این تکه شدن بی بهره نماند و "شرق" آن نصیب امپریالیسم نوخاسته روسیه شد. در حالیکه، "عرب" آن به زیر نفوذ امپریالیسم آمریکا در آمد و این دو قدرت در طول نیم قرن (تا سال 1990) "ابر قدرتهای" سرمایه جهانی گشتند و مناسفانه با غیبت طولانی کمونیسم انقلابی، دست های تجاوز گرانه خود را به اقصاء نقاط جهان انداختند و در هر جا که پا گذاشتند، جز فقر و بدبختی و جنگ و اجساد انباشته شده کارگران و دیگر اقشار و طبقات زحمتکش، چیزی به ارمغان نیاوردند.

در ایران نیز، همین رقابت های خونین، حتی قبل از پایان جنگ آغاز گشته بود. ایران که زمانی "پل پیروزی" نامیده می شد، و از تبلیغات سرمایه جهانی و بورژوازی بومی اینطور برداشت می شد که کشوری مستقل و یار و یاور "متفقین" است، ناگهان چهره واقعی یک کشور اشغال شده را به خود گرفت که می بایست منابع آن نیز مانند دیگر کشورهای اشغال شده، بمثابة غنیمت جنگی مورد تقسیم و سهم خواهی امپریالیستی قرار بگیرد.

با اینکه جنگ جهانی در اواسط بهار 1324 ش (22 مه 1945) با تسلیم بی قید و شرط آلمان خاتمه یافت، اما از اوائل تابستان یکسال قبل از آن (6 ژوئن 1944-16 خرداد 1323) با حمله "متفقین" به خاک فرانسه در نورماندی، پیروزی ایشان مسجل گشته بود. شرکت های آمریکایی در همان سال پیشنهاد گرفتن امتیاز اکتشاف نفت ایران را تسلیم دولت ساعد (نخست وزیر وقت) کرده بودند. سرمایه داری روسیه هم بلافاصله، از طریق وزیر امور خارجه اش، کافرادزه، پیشنهاد امتیاز استخراج کلیه معادن استان های شمالی را به ایران ارائه داد. به همین علت، و تحت فشار عناصر "ملی گرا"، دولت ساعد اعلام نمود که هیچ مذاکره ای در مورد اعطای امتیاز در مورد ذخایر منابع طبیعی ایران تا پایان جنگ صورت نخواهد داد. مجلس چهاردهم نیز طرح ممنوعیت مذاکره برای اعطای امتیاز نفت را تصویب نمود. این اقدام دولت ساعد با اعتراض شدید روس ها روبرو شد و "حزب توده" نیز بنا بر حمایت از منافع سرمایه داری روس حملات تبلیغاتی وسیعی را علیه دولت وقت آغاز کرد. نهایتاً کابینه ساعد مجبور به استعفا گشت. دو کابینه دیگر هم (بیات و حکیمی) تاب تحمل فشارها را نیاورده و در مدت کوتاهی ساقط

عشایر مسلح، آغاچاری را محاصره نمود و حتی در جهت فشار به کارگران آب آشامیدنی را قطع نمود. در درگیری میان کارگران و نیروهای نظامی تعدادی از کارگران کشته و تعداد زیادی دستگیر و روانه زندانها گردیدند. در اعتراض به این اقدام شرکت نفت، کارگران سایر مناطق نفتی و همچنین سایر مناطق کشور نیز به کارگران اعتصابی آغاچاری پیوستند و با تظاهرات و تجمعات به پشتیبانی از کارگران اعتصابی آغاچاری اقدام نمودند. این اعتصابات گسترده و درگیری میان کارگران و نیروهای نظامی ۱۰ روز به درازا کشید.

در اعتصاب سراسری کارگران نفت و سایر مناطق صد هزار کارگر شرکت نمودند. این اعتصاب در خوزستان با درگیریها و حملات وحشیانه نیروهای مسلح شرکت انگلیسی نفت و عشایر مسلح شده توسط آنان همراه بود و این درگیریها منجر به جان باختن ۵۰ نفر از جمله ۳ کودک گردید.

تحت فشار جنبش اعتراضی کارگران و همچنین هراس حکومت و شرکت نفت از انفجار عظیم اجتماعی، دولت بلافاصله قانون کار را تصویب نمود. در این قانون کار موادی از قبیل تعیین حداقل دستمزد، تصویب ۸ ساعت کار روزانه، ۲۵ درصد اضافه دستمزد، یكروز تعطیل هفتگی، دو هفته مرخصی سالیانه با حقوق و به رسمیت شناختن تعطیلی رسمی کارگران مطرح شده بودند.

علیرغم تصویب قانون کار توسط دولت، در بخش‌هایی از محیط‌های کاری، کارفرمایان از اجرای این قانون سر باز میزدند و این زمینه دیگری برای اعتصابات متواتر کارگری در مناطق مختلف بود.

جنبش عظیم اعتصابی کارگران نفت در خوزستان بخشی مهم و تاثیر گذار از جنبش اعتصابی کارگران در تاریخ معاصر است، حرکتی که در صورت داشتن رهبری منسجم کمونیستی میتوانست تبدیل به انقلابی کارگری گردد.

در این زمان شورای متحده که حزب توده در هدایت آن نقش اصلی را داشت به لحاظ تشکیلاتی نقش مهمی در اتحادیه ایالتی کارگران نفت جنوب داشت. حزب توده که در جریان اعتصابات کارگران نفت، سه وزیر در دولت قوام داشت در جریان این اعتصابات گسترده تلاش نمود تا از طریق میانجی‌گری میان کارگران و دولت، جایگاه خود در دولت قوام را تحکیم کند. به همین دلیل، حزب توده بخشا از طریق شورای متحده سعی میکرد تا از رادیکالیزه شدن اعتراضات کارگری جلوگیری نماید. این یکی از دلایلی بود که نیروی اعتراضی کارگران را محدود میکرد. اما دولت قوام پس از سرکوب اعتصابات کارگری در این سال، بلافاصله اقدام به تسویه حساب با شورای متحده و حزب توده نمود. تعداد زیادی از فعالین کارگری را دستگیر و وزرای توده‌ای را از کابینه کنار نهاد.

چنانچه در کنار اعتصاب صد هزار نفره کارگران نفت در این سالها، اعتصابات فراگیری نظیر اعتصاب کارگران نساجی در شاهی چالوس و بهشهر (مازندران)، اعتصاب کارگران نساجی‌ها در تهران و اصفهان و سمنان، اعتصاب سراسری راه آهن، اعتصاب کارگران شهرداری و... را قرار دهیم به نیروی تعیین کننده اعتصابات کارگری در جامعه پی خواهیم برد. (14)

بدین ترتیب بود که جنبش کارگری در مقطع بسیار حساسی از دوران رشد و شکوفایی خود، به دلیل خیانت رهبری "حزب توده"، در عین قدرت بی اندازه اش، اول به سازش و سپس به سرکوب وحشیانه می‌رسد. در سال 1325 بسیاری از فعالان کارگری بازداشت و تشکلات شان غیر قانونی شدند. تعداد بی شماری از کارگران مبارز اخراج گشتند و از این طریق جنبش کارگری افسردگی را تجربه کرد. اما شرایط عینی اقتصادی و شدت و حدت شرایط مبارزه طبقاتی به گونه‌ای بود که ارتجاع نتوانست آن را به خاموشی بکشاند. علیرغم شرایط پلیسی در درون واحدهای تولیدی مبارزات کارگران همچنان ادامه داشت. "با این همه در فاصله سالهای ۲۵ تا ۱۳۲۷ اعتصابات متعدد کارگری در مناطق مختلف گزارش شده است. از جمله باید به اعتصابات کارگری در شهرهای مختلف از جمله آبادان، تبریز، تهران و لاهیجان اشاره کرد. سرکوب و دستگیری فعالین کارگری و خصوصا شورای متحده و سندیکاها و اتحادیه‌های ایالتی دیگر باعث گردید که تشکلهای کارگری در این

گشتند. در این میان جنگ نیز بصورت رسمی پایان یافته بود و عمده نیروهای نظامی آمریکا و انگلیس از ایران خارج گشتند. در این مدت، حکومت روسیه برای ایجاد فشار بیشتر جهت دستیابی به قرارداد امتیاز استخراج نفت در شمال ایران، از تخلیه نیروهایش خودداری کرد و از طرح تشکیل احزاب دمکرات آذربایجان (پیشنه‌وری) و کردستان (قاضی محمد)، با هدف به دست آوردن "خودمختاری" حمایت کرده و "حزب توده" نیز به رغم مخالفت‌هایش با این دو حزب، مجبور به حمایت سیاسی ایشان گشت.

طبقه کارگر ایران نیز، همچون پرولتاریای جهانی، که از این جنگ جز بد بختی و فقر و گرسنگی چیزی نصیب اش نگشته بود، همچنان به مبارزات خود وسعت می‌بخشید. "حزب توده" نیز با تغییر منافع حکومت روسیه در ایران، تغییر تاکتیک داد و سیاست "تولید بی وقفه" را ترک کرد و به حمایت از اعتراضات و اعتصابات کارگری پرداخت.

اعتصابات کارگران نفت در این دوره با اعتصاب کارگران نفت کرمانشاه در خرداد ۱۳۲۴ مجدداً آغاز گردید. در این اعتصاب ۶ روزه کارگران خواسته‌های مبنی بر ۸ ساعت کار روزانه، افزایش دستمزد، یک روز تعطیل در هفته، اختصاص ۱۵ روز مرخصی سالانه با حقوق، به رسمیت شناختن تشکلهای کارگری، رفع تبعیض و محدود کردن دخالت مدیران و کارگزاران طرف انگلیسی در محیط‌های کاری را اعلام نمودند.

شرکت نفت و مدیران انگلیسی، که منافع و سیاست‌هایشان تغییر یافته بود، نه تنها خواسته‌های کارگران را نپذیرفتند بلکه اقدام به سرکوب اعتصابیون کرده و تعداد ۴۰۰ نفر از کارگران را اخراج کردند. اما کارگران همچنان به اعتراضات خود ادامه دادند. تشکلهای مختلف کارگری از جمله "شورای متحده"، پس از اخراج و سرکوب کارگران کرمانشاه فراخوان پشتیبانی از کارگران را اعلام کرده و در پی این فراخوانها در سایر مناطق نفتی نیز اعتصابات و درگیریها آغاز گشت. (13) همین اقدامات کافی بود تا دو کابینه دیگر (صدر و حکیمی) سقوط کنند.

این بار قوام السلطنه بود که با سیاست تشنج‌زدایی به صحنه حکومتی بازگشت. قوام بلافاصله به مسکو رفت و مذاکرات خود را برای اعطای نفت شمال آغاز کرد. در این مذاکرات، او قبول نمود که در مقابل خروج ارتش سرخ از ایران و قطع حمایت آن کشور از اقدامات "تجزیه طلبانه" در آذربایجان و کردستان، امتیاز استخراج نفت شمال را به ایشان واگذار کند. او مقامات روسی را مطمئن ساخت که با اکثریتی که در مجلس دارا بود، این طرح را به تصویب مجلس خواهد رساند. اقدام دیگر او، ائتلاف با "حزب توده" بود تا با کمک آنها از پس "فرقه‌های دمکرات آذربایجان و کردستان" بر آید و بتواند جنبش خروشان کارگری را افسار زند. به همین منظور سه وزیر از این "حزب" را وارد کابینه اش کرد.

در اینجا، یکبار دیگر، سیاست خارجی سرمایه داری روسیه به حمایت از دولت قوام تغییر جهت داد و همراه آن "حزب توده" نیز سیاست کارگری اش دگرگون شد. جالب اینجاست که این تغییر جهت در بین سالهای 1324 تا 1325 آنقدر واضح و نتیجه اش، آنقدر تعیین کننده بود که "حزب توده" هرگز نمی‌تواند از شرم این خیانت گریبان خود را رها سازد.

"در فاصله سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ تصویب قانون کار و شرکت نمایندگان تشکلهای کارگری در شورای عالی کار به محور اصلی مبارزات کارگری تبدیل شده بود. این روند اعتراضی با اعتصابات کارگران نفت در خوزستان به مرحله جدیدی وارد شده بود. اعتصاب کارگران نفت در آغاچاری یکی از نقطه عطف‌های تاریخی این مبارزات به شمار میرود.

پس از اعتراضات کارگری در اول ماه مه سال ۱۳۲۵ در خوزستان، ده هزار کارگر نفت در آغاچاری با خواسته‌های از قبیل افزایش دستمزد، پرداخت حق بدی آب و هوا، بهبود شرایط کار و بهداشت و مسکن، حق اعتصاب و تجمع و به رسمیت شناسایی تشکل کارگران نفت، دست به اعتصاب زدند. شرکت نفت در تقابل با کارگران اعتصابی توسط نیروهای نظامی و

سالها به شکل مخفی و نیمه علنی سازمان دهی شود. دولت قوام که به نقش و وزن جنبش کارگری و در مجموع طبقه کارگر در مبارزه اجتماعی واقف گردیده بود در اواخر سال ۱۳۲۵ با تکیه بر امکانات وزارت تازه تاسیس کار، دست به تشکیل اتحادیه ای با نام اختصاری "اسکا" زد. این نام که مخفف "اتحادیه سندیکاهای کارگری و کشاورزی ایران" بود، فرار بود رقیبی برای تشکل های کارگری و شورای متحده باشد که با سقوط دولت قوام و رو به ضعف نهادن حزب وی یعنی حزب دمکرات دچار انشعاب گردید. این تشکل یکی از تشکلهای شناخته شده زرد در جنبش کارگری است. (15) فرشید فریدونی علت سرخوردگی و عقب نشینی جنبش کارگری را در آن مقطع اینگونه جمع بندی کرده است: "بدیهی است که شورای متحده مرکزی" بزرگترین سندیکای کارگری در خاورمیانه بود. بدیهی است که اعضای "شورای متحده مرکزی" در اوایل از جان گذشته در مبارزات طبقاتی شرکت می کردند. اما تحکیم منافع شوروی در ایران از یک سو و فقدان هر گونه تفاوت فرهنگی - اجتماعی - ایدئولوژیک با جریان های سنتی و محافظه کار سبب شد که اعضای "شورای متحده مرکزی" آن را به عنوان نهادی برای تحقق منافع طبقاتی خود شناسند و در مقابل جریان های ضد کارگری از آن حفاظت کنند. تضعیف جنبش کارگری حاصل سیاست "شورای متحده مرکزی" بود و نه نتیجه انشعاب یا سرکوب آن." (16)

1327 تا 1332

از سال 1325 تا 1327 انگلستان و آمریکا که منافع خود را با سیاست "تنش زدایی" قوام و نفوذ بیشتر روسیه در خطر می دیدند، سیاست حمایت از دربار و بازگرداندن اقتدار به دست شاه را در پی گرفتند. قوام که به علت امضاء قرارداد نفت شمال (قوام - سادجیکف) با شوروی در مجلس با مخالفت روبرو شده بود، در تاریخ آذر ماه 1326 مجبور به استعفاء گشت. در این مدت دربار نیز با کمک دلار و پوند استرلینگ جا پای محکمی در مجلس یافت. از طرف دیگر، به علت فشارهای زیاد امپریالیست ها و سرکوب ها و پیروی از سیاست ایجاد جو اختناق توسط دربار، نیروهای پراکنده "ملی" به هم فشرده تر می شدند. همچنین، بخش های دیگر اجتماعی، از جمله، جنبش دانشجویی پا به عرصه مبارزه گذاشتند. به علت شرایط عینی مبارزه طبقاتی، ایجاد جو خفقان غیر ممکن بود. چگونه می توان به کارگرانی که از جنگ جهانی و مبارزات چندین ساله خود به نتیجه ای نرسیده و هنوز در فقر و نداری بسر می بردند، حکم به خانه نشینی و تسلیم داد. در چنین شرایطی بود که کارگران نفت دوباره دست به اعتصاب زدند. "در این سال مجددا شاهد اعتصابات کارگران نفت در خوزستان هستیم که علاوه بر کارگران ایرانی، کارگران هندی نیز در اعتراض به سطح پایین دستمزدها دست به اعتصاب زدند. در این فاصله حزب توده به عنوان متشکل ترین حزب سیاسی پس از دوره ای از انشعابات و اختلافات مجددا خود را بازسازی نموده بود و در عرصه سیاسی جامعه نقش ایفا میکرد." (17) در اینجا، باز هم اقدامات خودسرانه اعضای "کمیته مرکزی حزب توده"، بخصوص کیانوری، بهانه مورد نیاز دربار را فراهم کرد تا موج دیگری از ضربات گسترده سرکوب را به تمامی نیروهای اپوزیسیون دربار و جنبش های اجتماعی و بویژه مبارزات طبقه کارگر وارد کند. در 15 بهمن 1327، هنگامیکه شاه برای مراسمی به دانشگاه تهران رفته بود، فردی بنام "ناصر فخرانی" گلوله ای به سمت او شلیک کرد. بعدها افشاء شد که شخص کیانوری، عضو کمیته مرکزی "حزب توده" در طراحی آن شرکت داشته است. بلافاصله حکومت نظامی اعلام و اجرا شد. حزب توده و کلیه تشکلات کارگری را غیر قانونی و منحل اعلام کردند. بسیاری از رهبران "حزب توده" پس از اختفاء به شوروی فرار کردند. تعدادی دیگر از اعضای کمیته مرکزی بازداشت و زندانی شدند، اما بعدها به اقدام سازمان افسری از زندان قصر فرار کردند. با این حال، جنبش کارگری، به رغم سرکوب های همه جانبه، و در شرایط سازماندهی مخفی، همچنان حضور خود را در جامعه حفظ کرد و بدینوسیله از

تسلط شرایط اختناق بر جامعه جلوگیری نمود. در عین حال، مدتی بود که جریان های "ملی"، بخصوص، آخوند کاشانی، در مخالفت علیه سیطره انگلیسی ها بر نفت ایران اعتراضات شان را علنی کرده بودند. به همین دلیل هم، در زمان هجوم دربار به حقوق مردم در پی ترور ناموفق شاه، بسیاری از روزنامه نگاران را بازداشت کرده و کاشانی را به لبنان تبعید نمودند. دربار هم که از مدت ها پیش به دنبال تغییر قانون اساسی برای اعطاء قدرت بیشتر به شاه بود، زمان را مغتنم شمرده و طرح "مجلس مؤسسان" را برای اجرا در دستور کار دولت هژیر قرار داد. و پس از ناکامی وی، دولت ساعد این موضوع را دنبال کرد و بالاخره توانست آن را در دستور کار مجلس پانزدهم قرار دهد. اما از آنجاییکه این مجلس روزهای پایانی دوره خود را طی می کرد، نمایندگان "ملی گرا" ابتکاری پارلمانی به خرج داده و با استیضاح دولت به بهانه سرکوب ها و بستن جراید و تبعید کاشانی، آنقدر موضوع را معطل کردند تا مدت مجلس به آخر رسید و موضوع رسیدگی به طرح "مجلس مؤسسان" به دوره بعد موکول شد.

در انتخابات مجلس شانزدهم، "کیف انگلیسی" برای به تصویب رساندن موافقتنامه "گس - گلشائیان" که امتیاز نفت را تمدید می نمود به کار افتاد. با استفاده از آن، دولت توانسته بود در اقصاء نقاط کشور پایگاه های تطمیع و سرکوب جهت تعیین نتیجه انتخابات دائر کند. پس از اعلام نتایج انتخابات، عده ای از "ملی گرایان" به رهبری دکتر محمد مصدق در کاخ مرمر متحصن شده و خواستار لغو نتیجه انتخابات و برگزاری مجدد آن شدند. این عناصر "ملی گرا" توانستند شاه را متقاعد سازند که در صورت برگزاری انتخابات سالم، ایشان رأی اکثریت را آورده و می توانند عدم توفیق "حزب توده" را تضمین کنند. همچنین، خواهند توانست بدون دخالت مستقیم دربار جنبش کارگری را مهار کرده و از تنش ها بکاهند. بدین ترتیب، "جبهه ملی (!)" در اول آبان 1328 تشکیل گشت (18) و با برگزاری مجدد انتخابات توانست اکثریت مجلس را بدست آورد (9 بهمن 1328). نیازی نیست که یادآور شویم، مسئله نفت و رقابت دو جناح سرمایه داری (ابر قدرت آمریکا و روسیه) در سطح جهانی، به علت غیبت کمونیسم انقلابی و جنبش مستقل کارگری، بر تمامی فضای سیاسی ایران چیره گشت و مبارزات طبقه کارگر ایران برای احقاق حقوق صنفی و دمکراتیک خود را به نفع این یا آن جناح سرمایه داری مصادره نمود. مرتضی فاتح، در توصیف خود از اعتصابات گسترده ای که در آن مقطع اتفاق افتاد، چگونگی ارتباط مبارزات کارگران نفت را با موضوع "ملی کردن" (بخوانید "دولتی کردن") نفت بیان می کند. اما، قبل از آن لازم است بر این موضوع تکیه کنیم که فقط در شرایط استقرار حکومت های شورایی است که "دولتی" کردن صنایع به نفع طبقه کارگر می باشد و از آن می توان بعنوان "اجتماعی شدن" (سوسیالیزه شدن) نام برد. در غیر اینصورت، همانطور که تاریخ معاصر ایران نشان داده، "ملی (دولتی) کردن" نفت، استقلال مالی حکومت های ایران از مالیات های مردم را به ایشان اعطاء نمود که این امر، حتی، حداقل ترین ابزار فشار بر دولت های سرمایه داری را نیز از مردم دریغ کرده است. "ملی (دولتی) کردن" نفت، پس از نیروهای سرکوبگر حکومتی، مهمترین عامل بقای دیکتاتوری در ایران می باشد و برای طبقه کارگر ایران هیچ جای "شکر گذاری" و "تقدیر" از عاملین آن باقی نمی گذارد.

"کارگران نساجی شاهی در اواخر سال ۱۳۲۸ با اعتصابی اخطاری از کارفرما تقاضای افزایش دستمزد کردند. کارفرما اعلام نمود تنها حقوق بخشی از کارگران را افزایش خواهد داد و حقوق استادکارها را نه تنها افزایش نمیدهد بلکه از حقوق آنها کاهش خواهد داد. کارگران با این تصمیم کارفرما مخالفت کرده و به اعتراضات خود ادامه دادند. با شروع سال ۱۳۲۹ و در پی بی نتیجه ماندن گفتگوهای نمایندگان کارگران با کارفرما، کارگران مجددا دست به اعتصاب زدند. در این زمان کارگران نساجی بهشهر نیز به حمایت از کارگران شاهی دست به اعتصاب زدند. به دلیل بی نتیجه تلاش های کارفرما برای پایان دادن به اعتصاب نیروهای نظامی با کارگران اعتصابی درگیر شدند. در نتیجه حمله نظامیان به کارگران و درگیریها



نظامی ملغی میشود اما در خوزستان نیروهای نظامی همچنان اداره امور استان را به عهده دارند. برای ارزیابی فضای شهر و نمایش قدرت، ارتش در ۲۹ فروردین با حضور سپهبد شاه بختی در آبادان، اقدام به برگزاری رژه و نمایش نظامی کرد. اما کارگران نفت در اردیبهشت ماه با برگزاری مراسم به یاد ماندنی روز کارگر به این نمایش پاسخ دادند.

در جریان اعتصاب، همه بخش های شرکت نفت از جمله کارمندان اداری، کارگران حفاری و لوله گذاری، کارگران بخش ساختمانی و کارمندان اداره مرکزی شرکت نفت نیز به اعتصابیون پیوستند. با اعتصاب کارگران سایر مراکز تولیدی در خوزستان عملاً بخش جنوبی کشور در اعتصاب عمومی به سر میرسد. تظاهرات ها و اعتصابات حمایتی مختلفی از سوی کارگران در سراسر کشور به پشتیبانی از کارگران خوزستان برگزار شد.

این اعتصاب که با تظاهرات خیابانی کارگران و خانواده هایشان و سایر مردم خوزستان همراه بود، علیرغم سرکوب نظامیان ایرانی و انگلیسی به مدت یک ماه ادامه یافت. در اثنای این اعتصاب و در جریان درگیری با نظامیان طی یک ماه ۲۱ نفر کشته شدند که ۳ کودک نیز در میان این جان باختگان بودند. در جریان اعتصاب و درگیریها در خوزستان دولت های آمریکا و انگلیس اتباع خود را از منطقه خارج نمودند و شرکت نفت تحت فشار کارگران اعتصابی ناچار گردید که توافق نامه ای را با کارگران امضا کند.

اگرچه اعتصاب با خواسته افزایش دستمزد صورت گرفته بود اما به سرعت تبدیل به اعتصابی بر سر حقوق پایه ای معیشتی، اجتماعی و سیاسی کارگران گردید. خواسته های کارگران در این اعتصاب، افزایش دستمزدها، اجرای قانون ۸ ساعت کار روزانه، بیمه های اجتماعی، تصویب قانون کار مبتنی بر منافع طبقه کارگر، آزادی تشکل، آزادی تحزب و اعتصاب، و برابری حقوقی افراد و رفع تبعیض در برابر دولت بود.

اعتصاب یکماهه کارگران نفت در خوزستان در حقیقت گام عملی و جدی بود که منجر به ملی شدن نفت در سال ۱۳۲۰ به شکل عملی گردید. (۱۹)

نا گفته باقی است که "حزب توده" بر مبنای منافع سرمایه داری روسیه جهت جلوگیری از پیشرفت برنامه های امپریالیستی "جناح غرب" (آمریکا و انگلیس) نقش بسزایی در سراسری کردن این اعتصابات بازی نمود. به اعتراف یکی از اعضای این حزب گوش کنیم: "کارگران با تشدید مبارزات اعتصابی خود، چه در منطقه نفت خیز خوزستان و چه در دیگر نقاط کشور، یورش های سال های ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ را به حزب توده ایران و سازمان های سندیکایی و اتحادیه ای به تدریج خنثی کرد و حضور را در صحنه مبارزات ایران به رژیم استبداد سلطنتی تحمیل نمود. این مبارزه با شکستن سکوت به هنگام هجوم نیروهای مسلح به اعتصاب کارگران کارخانه شاهی در ۱۳۲۹، که در جریان آن کارگران مقاومت بی نظیری از خود نشان دادند، آغاز شد و تا اعتصاب عظیم کارگران صنایع نفت در پایان سال ۱۳۲۹ و اوایل سال ۱۳۳۰، که به تصویب قانون ملی شدن نفت و سپردن زمام دولت به دکتر محمد مصدق منجر گردید، ادامه یافت. بررسی تاریخ مبارزات کارگران در این دوره نشان می دهد که اینان نه تنها در دوران تکوین و تدارک جنبش ملی شدن نفت، بلکه در جریان حوادث اصلی آن با تارخون ۱۸ کارگر و ۳ کودک کارگران نفت تنها در جریان اعتصاب کارگران نفت در خوزستان نقش اساسی و سرنوشت سازی را در پیروزی این جنبش به عهده گرفت.

پی بردن به نقش جنبش کارگری و سازمان های سندیکایی آن به رهبری حزب توده ایران در تکوین و تدارک مبارزات ملی شدن نفت و میدان دادن به فعالیت علنی شورای متحده و حزب توده، از شرایط عمده تامین پیروزی جنبش ملی شدن نفت ایران بود.

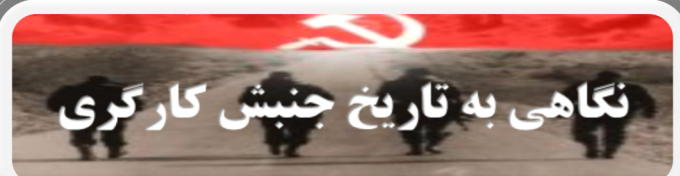
اما در جریان مبارزات ملی شدن نفت، رهبران جبهه ملی به اهمیت جنبش کارگری در این مبارزه پی نبردند و به فعالیت علنی سازمان های کارگری و حزب سیاسی آن ها، حزب توده ایران امکان ندادند. عدم درک جنبش کارگری در تامین پیروزی جنبش ملی شدن نفت از جانب رهبران جبهه ملی نه فقط به تشکل صنفی و سیاسی این

۵ تن از کارگران کشته و ۲۰۰ نفر از آنها دستگیر شدند. در اردیبهشت همان سال دانشجویان دانشگاه تهران به پشتیبانی از کارگران شاهی و در اعتراض به کشتار کارگران دست به اعتصاب و تظاهرات زدند.

به دنبال اعتصاب کارگران در شاهی، موجی از اعتصابات در شهرهای رشت، تهران، سمنان، کاشان و تبریز به راه افتاد. از اعتصابات این دوره میتوان به اعتصاب کارگران راه آهن اشاره کرد. در این سال تشکلهای مخفی کارگری بار دیگر رهبری اعتصابات کارگران را به عهده گرفتند. در فضای ملتهب سال ۱۳۲۹ و جدال های جناح های حاکمیت بر سر مسئله نفت و نحوه اداره جامعه و پایان دادن به بحران سیاسی حاکمیت در ایران، کارگران نیز با استفاده از سست شدن ماشین نظامی سرکوب بار دیگر اعتصابات اعتراضی خود را از سر گرفتند.

با تصویب قانون ملی شدن نفت در مجلس شانزدهم، شرکت انگلیسی نفت نیز برای حفظ منافع خود دست به تهاجم به حقوق و امکانات کارگران شرکت نفت زد. از جمله این تعرضها به معیشت کارگران، کاهش ۲۰٪ حقوق و تعطیل کردن فروشگاههای کارگران شرکت نفت و حذف سرویسه ها و ... بود. این فشارها و شرایط طاقت فرسای نظامی حاکم بر خوزستان باعث گردید که کارگران نفت در روزهای پایانی سال ۱۳۲۹ در بندر معشور (ماهشهر) با خواست اضافه دستمزد، تامین مسکن کارگران و پرداخت بابت بدی آب و هوا اعلام اعتصاب کنند. پس از اعتصاب کارگران در ماهشهر، کارگران آغاچاری، نفت سفید، و لالی نیز اعلام اعتصاب نمودند. کارگران در منطقه لالی و مسجدسلیمان و نفت سفید با خواست افزایش ۸۰٪ حقوق دست به اعتصاب زدند. در فروردین سال ۱۳۳۰ دولت حسین علا با حمله به کارگران خصوصاً در آغاچاری و ماهشهر و مسجد سلیمان در خوزستان اعلام حکومت نظامی کرد. همزمان ارتش انگلیس نیز تعدادی ناو جنگی از جمله ۲ ناو هواپیمابر خود را به خوزستان اعزام کرد.

همزمان با این اعتصابات کارگران آبادان، گچساران و هفتگل نیز به اعتصاب پیوستند. در ۱۹ فروردین در روزنامه ها خبری مبنی بر توافق شرکت نفت با کارگران مسجد سلیمان و لالی منتشر شد. در ۲۲ فروردین در اثر حمله نیروهای حکومت نظامی به کارگران آبادان تعدادی از کارگران اعتصابی کشته و مجروح شدند. به همین دلیل بار دیگر در ۲۵ فروردین کارگران در مقابل اداره کار آبادان دست به تجمع زدند. به دلیل حضور چشمگیر کارگران در آبادان و مسلط شدن کارگران بر اداره امور شهر و شرکت نفت، نیروهای انگلیسی شرکت نفت از آبادان خارج شدند. در درگیریهایی که روز پنجشنبه میان کارگران و نیروهای نظامی رخ داد ۵ تن از کارگران کشته و تعداد زیادی نیز مجروح شدند. همزمان با این اعتراضات کارگری در خوزستان بخش های مختلف طبقه کارگر در سراسر کشور به پشتیبانی از کارگران نفت اعلام اعتصابهای حمایتی کردند. از آن جمله در اصفهان نیز اتحادیه های کارگری کارخانه های نساجی به پشتیبانی از کارگران نفت جنوب اعلام اعتصاب کردند. این اعتصاب حمایتی به زودی در سایر کارخانه ها نیز به اجرا در آمد و بالغ بر ۳۰۰۰۰ کارگر و حتی بخش هایی از بازار اصفهان را نیز در بر گرفت. نیروهای نظامی شهر اصفهان کارخانه جات و محل سکونت کارگران را با تانک و زره پوشهای نظامی محاصره کردند تا از گسترش اعتراضات به سایر بخش های شهر جلوگیری کنند. اما ۱۰۰۰۰ کارگر با خروج از کارخانه ها ضمن راهپیمائی، با کارگران اعتصابی نفت جنوب اعلام همبستگی کردند. در جریان این راهپیمائی نیروهای نظامی با کارگران درگیر شدند و در اثر این درگیریها پورحیدر کارگر کارخانه رحیم زاده کشته شد. پشتیبانی از کارگران نفت در سراسر کشور ابعاد گسترده ای در تمامی گروه های اجتماعی پیدا کرد. به عنوان مثال در ۲ فروردین در شهر رشت دانش آموزان در پشتیبانی از کارگران نفت مدارس را تعطیل و به تظاهرات خیابانی اقدام کردند. نیروهای نظامی و ارازل و اوابش جامی شاه با دانش آموزان درگیر شده و چندین ساعت این درگیریها ادامه پیدا کرد. در جریان این درگیریها ۱۵ نفر زخمی شدند. در ۱۸ فروردین در تهران حکومت



در باره تاریخ اتحادیه کمونیست

فردریش انگلس

چاپ نخست: نشریه سوسیال دمکرات 1885
منبع: منتخب آثار مارکس و انگلس، ج 3، انتشارات پروگرس، مسکو 1970

عبارت کمونیست های کلن (Cologne Communists) در 1852، برنخستین دوره جنبش مستقل کارگران آلمان پرده می افکند. امروزه این دوران تقریباً فراموش شده است. دورانی که از سال 1836 تا 1852 طول کشیده و جنبش کارگری آلمان با گسترش به خارج از مرزهای این کشور، تقریباً به همه کشورهای متمدن شیوع یافته است. اما همه ماجرا این نیست. جنبش بین المللی کارگری در حال حاضر در حقیقت تداوم مستقیم جنبش کارگری آلمان در آن دوران بوده و نخستین جنبش کارگری بین المللی در همه دورانها است که واجد همه عناصر عمده ای است که نقش هدایتگر در اتحاد بین المللی کارگران را داشته است. به این معنا که اصول تئوریک اتحادیه کمونیست ها که در بیرق مانیفست کمونیست 1847 ذکر شده و امروزه قویترین حلقه اتصال همه جنبش پرولتاری در آمریکا و اروپا بشمار می رود، ریشه در آن دوران دارد.

تاکنون تنها یک منبع از تاریخ منسجم جنبش از آن دوران در دست است. و آن همان کتاب به اصطلاح سیاه دو جلدی توطئه کمونیست ها در قرن نوزدهم نوشته ورموث و اشتایبر، ارلین (Wermuth and Stieber, Erlin) است که در سالهای 1853 و 1854 انتشار یافت. کتاب مملو از دروغ های عامدانه ای است که از سوی دو تن از پست و بدنام ترین عوامل پلیس در قرن ما سرهم بندی شده است. امروزه این کتاب به عنوان اصلی ترین منبع مورد استناد از طرف همه نویسندگان غیر کمونیست در نوشته های شان در باره آن دوران، مورد بهره برداری قرار می گیرد.

در اینجا تنها کاری که می توانم بکنم ارائه طرح کلی برای درک کامل افشاگری هایم در خصوص مطالب کتاب فوق است. البته اتحادیه هم کارهایی در این باره انجام داده است. امیدوارم روزی فرصت کافی برای تنظیم و نشر مطالب غنی جمع آوری شده از جانب مارکس و من در این زمینه داشته باشم و دوران طلائی جوانی جنبش بین المللی کارگری را به قلم در آورم.

*در سال 1836 اکثر اعضای پرولتاری اتحادیه غیرقانونی و مخفی جمهوری خواهان دمکرات که از سوی پناهندگان آلمانی در پاریس بنیاد نهاده شده بود انشعاب کردند و اتحادیه مخفی جدیدی تشکیل دادند. در اتحادیه اولی تنها عناصر خواب آلودا à Jakobus Venedey باقی ماندند که بزودی پس از اینکه پلیس در سال 1840 رد چند گروه را در آلمان یافت به خواب عمیق فرو رفتند و اکنون حتا سایه ای از آنها هم باقی نمانده است. برعکس اتحادیه اولی، اتحادیه جدید التاسیس اما نسبتاً سریعاً گسترش یافت. در واقع این اتحادیه بخش آلمانی کمونیسم کارگری فرانسه و ملهم از بابویسم (Babouism) بود که در آن دوران در فرانسه شکل یافته و مجموعه ای از افراد ی بود که به خاطر "برابری طلبی" خواهان عدالت هم بودند. هدف آنها همان اهداف مجامع مخفی پارسی در آن دوران بود: پاریس درگیر در تبلیغ و توطئه. اما همواره قلب عمل انقلابی محسوب می شد هرچند که قیام های گاه و بیگاه در آلمان به هیچ وجه نادیده انگاشته نمی شدند. در آن دوران پاریس میدان اصلی نبرد محسوب می شد و اتحادیه در حقیقت چیزی بیش از شاخه آلمانی مجامع مخفی فرانسه به حساب نمی آمد، خصوصاً مجامع Societe des saisons که از سوی باربوز و بلانکی هدایت می شدند و ارتباط تنگاتنگی بین پارسی ها و آلمانی ها موجود

جنبش، که عامل نیرومند دفاع از دست آوردهای جنبش ملی شدن نفت بود، صدمه بزرگی وارد آورد، بلکه در آخرین تحلیل موجبات شکست آن جنبش را فراهم آورد." (20)
با تصویب لایحه "ملی (دولتی)" شدن نفت، ضربه بزرگ، اما مقطعی، بر منافع انگلستان و آمریکا وارد آمد. این واقعه "جناح غرب" سرمایه داری را از احتمال پیشرفت منافع "جناح شرق" در این منطقه استراتژیک به وحشت انداخت. تمامی کوشش های دکتر مصدق و "جبهه ملی" برای متقاعد ساختن امپریالیست های آمریکایی جهت سرمایه گذاری در ایران و گرفتن موضع حمایتی در مقابل انگلستان، نهایتاً با شکست روبرو شد. کودتای 28 مرداد 1332 و احیاء نظام دیکتاتوری و قدر قدرتی دربار، بار دیگر جنبش کارگری را در خفقان فرو برد. بطوریکه، تا به امروز، آن صحنه های شکوهمند قدرت طبقاتی پرولتاریای ایران، به رغم رشد کمیّت چند صد در صدی اش، و رشد نرخ استثمار 450 درصدی کنونی (21) و حادث تر شدن شرایط مبارزه طبقاتی، دیگر تکرار نشد.

پس می بینیم که طبقه کارگر علیرغم مبارزات قهرمانانه و سازش ناپذیر اش تنها می تواند تا حدی جلو رود که میزان آگاهی طبقاتی اش اقتضاء کرده باشد. اگر رهبری مبارزات کارگری در دست پیشروان این طبقه نباشد، و اگر فعالان و پیشروان آن حامل این آگاهی به منافع و استراتژی طبقاتی نباشند، تنها جناح های رقیب سرمایه داری از این نیروی لایزال برای پیشبرد اهداف و منافع خودشان بهره مند خواهند شد. در سالهای مذکور، حزبی که فرموله کننده منافع و استراتژی طبقه کارگر باشد، وجود نداشت. در صورت وجود چنین حزبی، تاریخ ایران به شکل دیگری نوشته شده بود.

بنا داراب زند

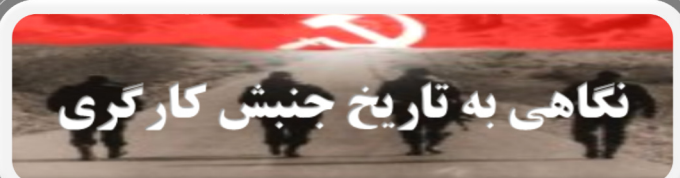
گرایش سوسیالیسم مشارکتی

یادداشت ها

1. طبری - احسان. "کژ راه". چاپ دوم. تهران. امیر کبیر. 1362. ص 43.
2. گذشته چراغ راه آینده است، جامی،
3. گذشته چراغ راه آینده است، جامی، ص 633.
4. فرشیید فریدونی، جنبش کارگری و سندیکای وابسته: تاریخچه و تجربیات جنبش کارگری در ایران (۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷)
5. همانجا
6. همانجا
7. همانجا
8. مرتضی فاتح: صد سال اعتصاب: مروری بر تاریخچه اعتصابات کارگری در ایران (بخش دوم)
9. همانجا
10. همانجا
11. همانجا
12. فرشیید فریدونی، جنبش کارگری و سندیکای وابسته: تاریخچه و تجربیات جنبش کارگری در ایران (۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷)
13. مرتضی فاتح: صد سال اعتصاب: مروری بر تاریخچه اعتصابات کارگری در ایران (بخش دوم)
14. همانجا
15. همانجا
16. فرشیید فریدونی، جنبش کارگری و سندیکای وابسته: تاریخچه و تجربیات جنبش کارگری در ایران (۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷)
17. مرتضی فاتح: صد سال اعتصاب: مروری بر تاریخچه اعتصابات کارگری در ایران (بخش دوم)
18. مهدی عراقی، "ناگفته ها" ص 40
19. مرتضی فاتح: صد سال اعتصاب: مروری بر تاریخچه اعتصابات کارگری در ایران (بخش دوم)
20. جنبش کارگری در دوران مصدق، وبلاگ "پستو"
21. آذرخش

بنا داراب زند

گرایش سوسیالیسم مشارکتی



کمک های مامورین دولتی بهره مند می شدند که با استناد به قانون اخراج ، کارگران معترض را - که نه مورد از ده مورد آنها اعضای اتحادیه بودند- به نمایندگان سری اتحادیه بدل می کردند.

میزان گسترش اتحادیه ی احیا شده قابل توجه است. برای نمونه ویتلینگ ، آگوست بیکر در سوئیس (انسان بسیار با استعدادی که مثل اکثر آلمانی ها به خاطر بی ثباتی ذاتی شخصیت اش سرخورده شد) به همراه رفقای دیگرش سازمان بسیار قدرتمندی ایجاد کردند که کمابیش متعهد به سیستم کمونیستی ویتلینگ بودند. البته اینجا مکان مناسبی برای انتقاد از کمونیسم ویتلینگ نیست. اما با توجه به اهمیت آن به مثابه نخستین حلقه مستقل تئوریک پرولتاریای آلمان ، من هنوز هم با گفته های مارکس در نشریه پارسی Vorwarts به سال 1844 استناد می کنم که نوشت:

"کجا بورژوازی آلمان - به همراه فیلسوفان و منشیان باسوادش [اشاره به آثار مربوط به رهایی سیاسی بورژوازی] - می تواند با تضمین هارمونی و آزادی وایتلینگ مقایسه شود؟ اگر کسی نوشته های متوسط و شلخته ی فاحشه سان ادبیات سیاسی آلمان را با آثار درخشان و فوق العاده ی نخستین نویسندگان کارگری آلمان مقایسه کند، اگر کسی این کفش کودکانه عظیم پرولتاری را با کفشهای زوار در رفته کوتوله های شوهای سیاسی آلمان مقایسه کند می تواند تصویر قهرمانانه ای را برای این سیندرلا پیش بینی کند."

اینک این تصویر قهرمانانه در برابر ماست. گرچه هنوز تا رشد کامل خود راهها در پیش دارد.

در عین حال بخش های مختلفی در آلمان ایجاد شده است. به لحاظ ماهیتی آنها ذات گذرایی دارند. اما تعداد آنهاست که پا به عرصه وجود می گذارند از تعداد میرندگان بیشتر است. تنها پس از هفت سال، در پایان سال 1846 پلیس توانست ردپایی از اتحادیه در برلن (منتل) و مکدبورگ (بک) بدست آورد بی آنکه قادر باشد به پیگرد بیشتر آنها بپردازد.

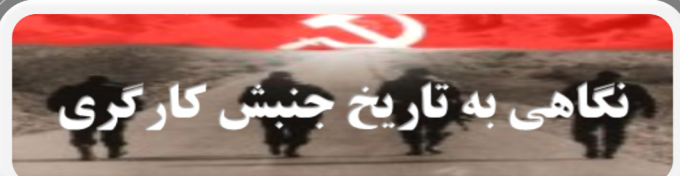
در پاریس، وایتلینگ که هنوز در سال 1840 در آنجا بود قبل از اینکه رهسپار سوئیس شود توانست عناصر از هم پاشیده را مجدداً گرد هم آورد.

خیاطان نیروی مرکزی اتحادیه را تشکیل می دادند. خیاطان آلمانی همه جا حاضر بودند: در سوئیس، در لندن و در پاریس. در پاریس، در این فعالیت ها، زبان آلمانی ها کاملاً غالب بود. در آنجا در سال 1846 با خیاطی نروژی آشنا شدم که مستقیماً از طریق دریا از ترانجم به فرانسه مسافرت کرده بود و در طی مدت هیجده ماه خیلی کم فرانسوی آموخته بود اما اطلاعاتش از زبان آلمانی عالی بود. در 1847 دو تا از مجامع آلمانی عمدتاً از خیاط ها تشکیل می یافت و یکی از آنها از کابینت سازان. بعد از آنکه مرکز ثقل مبارزه از پاریس به لندن انتقال یافت، تصویر جدیدی در برابر دیدگان ظاهر شد: اتحادیه بتدریج از آلمانی بودن به بین الملل بودن تغییر یافت. در انجمن های کارگری علاوه بر آلمانی ها و سوئیس ها اعضای از همه ملیت ها که آلمانی ها برای آنها ابزار اصلی ارتباط با خارجی ها بودند یافت می شدند. عمده ترین آنها اسکاندیناویها، هلندی ها، بلغارها، چک ها، اسلاوهای جنوبی و نیز روس ها و آلمانی ها بودند. در سال 1847 ملاقات کننده های دائم شامل یکی از اعضای رسمی پیاده نظام دانم به اتحادیه سر می زد. طولی نکشید که مجمع خود را انجمن آموزش کارگران کمونیست نامید. و همه اعضا کادر حداقل در گفتار این شعار را به بیست زبان سرلوحه اعمال خود قرار داده بودند: "همه انسانها برادرند" ، گرچه در عمل اینجا و آنجا اشتباهاتی رخ می داد. طولی نکشید اتحادیه مخفی هم مثل انجمن جنبه جهانی پیدا کرد. هرچند در ابتدا به شکل محدود اما بتدریج عملاً در بین ملیت های مختلف گسترش یافت که از نظر تئوری معتقد بودند نخستین انقلاب پیرومند پرولتری باید در اروپا رخ بدهد. اتحادیه زیاد گسترش نیافت اما پایه های اش در آنجا واقع شده بود.

بود. در دوازدهم ماه می سال 1839 فرانسوی ها دست به عمل زدند و بخش آلمانی اتحادیه پا به پای آنها وارد مبارزه شدند و به این ترتیب سهمی در شکست کمون بدست آوردند. در بین افراد آلمانی دستگیر شده کارل شاپر، هنریش باوئر دیده می شدند. دولت لوئی فیلیپ با اخراج آنها پس از زندان دراز مدت، احساس رضایت کرد. هر دو ی آنها به لندن رفتند. شاپر اهل ویلبرگ ناسو و طی مدتی که در سال 1832 دانشجوی رشته جنگلداری در گیزن بود به عضویت گروه جورج بوخنر در آمد. وی در حمله به فرارگاه نگهبانان ایستگاه فرانکفورت در سوم آوریل سال 1833 شرکت داشت و در فوریه سال 1834 به خارج گریخت و در راهپیمایی مازین در ساووی شرکت کرد. شاپر با شخصیت عظیم و پرانرژی خود همواره آماده بود زندگی و حیات شهروندان را به خطر بیاندازد. او نمونه مجسمی از انقلابی حرفه ای بود که نقش مهمی در دهه ی سی بازی کرد و علیرغم اندیشه ی غیرفعال اش در درک مباحث عمیق تئوریک به هیچ وجه ناتوان نبود. شاهد این امر عزیمت وی از "پوپولیس" به "کمونیسم" است که بعد از آن استوارانه در برابر هر آنچه هویت سابق اش را تشکیل می داد، قرار گرفت. گرچه اگر بخواهم دقیق تر بگویم باید اذعان کنم که گاهی احساسات انقلابی شخصیت اش بر ادراک اش غلبه می کرد اما همواره به اشتباهات اش اعتراف و اشکارا از خود انتقاد می نمود. او یک انسان کامل بود و زحمات اش برای بنیانگذاری جنبش کارگران آلمان فراموش نشدنی است. هنریش باوئر اهل فرانکونیا کفش دوز بود. مردی سرزنده، هوشمند با جته ای کوچک. اندام کوچک اش اما مملو از زیرکی و اراده قوی بود.

زمانی به لندن رسید که شاپر آهنگساز برای گذران زندگی اش به آموزش زبان اشتغال داشت. آنجا هر دو به ترمیم ارتباطات از هم گسیخته همت گماشتند و لندن را مرکز احیای اتحادیه کردند. آنها که در پاریس ارتباط چندانی با هم نداشتند در لندن به کمک ژوزف مول ساعت ساز ، اهل کلن، مردی با جته نیمه هرکولی که از نظر انرژی و سرزندگی دست کمی از دو رفیق دیگرش نداشت ، به هم پیوستند. ژوزف مول از نظر ذهنی به هر دوی آنها برتری داشت. مول دیپلماتی واقعی بود و سفرهای متعدد با ماموریت های متنوع و موفق اش این ویژگی او را اثبات می کند. دید تئوریک وی نیز بسیار خلاقانه بود. در سال 1843 با هر سه ی آنها در لندن دیدار کردم. آنها اولین انقلابیون پرولتاری بودند که در لندن با آنها ملاقات می کردم و علیرغم اختلاف نظری که در آن زمان با کمونیسم تساوی طلبانه کوتاه فکراته آنها داشتم و هنوز هم بر آن عقیده ام- [منظور من از کمونیسم تساوی طلبانه همچنانکه قبلاً هم ذکر کرده ام کمونیسمی است که صرفاً و یا غالباً خود را بر پایه خواست های مساوات طلبی استوار کرده است]، کردار نیک با پندارهای خودخواهانه و کوتاه فکراته فلسفی- اما نمی توانم عمق تاثیری را که این سه انسان واقعی بر من نهادند کتمان و فراموش کنم. منی که در آن زمان هدف ام انسان شدن بود.

در لندن و تا حدود کمتری در سوئیس آنها از مواهب آزادی ایجاد اتحادیه و تشکیل انجمن برخوردار بودند. قبل از 7 فوریه 1840 فعالیت قانونی انجمن آموزشی کارگران آلمان که هنوز هم همچنان برقرار است، بنیانگذاری شد. این انجمن به مثابه نهادی برای جذب نیروهای جدید برای اتحادیه مورد استفاده قرار می گرفت. از آن دوران و مثل همیشه کمونیست ها فعالترین و باهوش ترین اعضای انجمن بوده اند. البته دلیل آن این بوده که رهبری انجمن کلاً در دست اعضای اتحادیه بوده است. بزودی اتحادیه در لندن صاحب چندین مجمع یا همانگونه که لندنی ها می گویند "شعبه" شد. تاکتیک مشاره ای در سوئیس و جاهای دیگر اتخاذ گردید. در هر جایی که امکان ایجاد انجمن های کارگری بود، کمونیست ها از آن امکانات استفاده کردند. هر جا که منبع قانونی وجود داشت افراد به گروههای سرود، باشگاههای ورزشی و نهادهای مشابه دیگر می پیوستند. ارتباطات عمدتاً از سوی کسانی برقرار می شد که دائماً در حال مسافرت به مراکز مختلف بودند. آنها هر جا لازم می شد به مثابه فرستادگان مخفی عمل می کردند. در تمام موارد اتحادیه از



اندیشه را به این واقعیت تعمیم داده بود که نه تنها دولت در کل جامعه مدنی را سازمان داده و محدود می کند بلکه جامعه مدنی نیز دولت را محدود و سازمان می دهد و همه تاریخ و روابط آنها را باید از نقطه نظر روابط اقتصادی توضیح داد و نه بر عکس. وقتی در تابستان 1844 مارکس را در لندن ملاقات کردم توافق کامل ما در همه حوزه های مسائل تئوریک آشکار شد و همکاری من و او به همان زمان بر می گردد. وقتی بار دیگر در بهار 1845 در بروکسل دیدار کردیم مارکس طرح کلی تئوری ماتریالیستی تاریخ را با توجه به مسائل ذکر شده در اوایل این مقاله پی ریزی کرده بود و ما تلاش خود را بر روی توضیح جزئیات ایده نوین در جهت های مختلف متمرکز کردیم.

این کشف که علم تاریخ را انقلابی کرد و همچنانکه دیدیم اساساً دستاورد مارکس بود - کشفی که در آن نقش من بسیار ناچیز بود- برای جنبش معاصر کارگری اهمیت بلافاصل داشت. حالا دیگر کمونیسم در میان فرانسوی ها و آلمانی ها و چارتیسم در میان انگلیسی ها مسئله ای که بطور اتفاقی ظاهر شده و امکان عملی شدن نداشته باشد نبود. اینک این جنبش ها خود را به مثابه جنبش طبقه ستمدیده جدید، پرولتاریا که کمابیش اشکال مبارزه ضروری تاریخی خود را به عنوان شکلی از مبارزه طبقاتی بر علیه طبقه بورژوازی حاکم سازمان داده بودند مطرح می کردند. اشکال مبارزه طبقاتی جدید از همه انواع مبارزات پیشین متفاوت بود زیرا در این مبارزه طبقه معاصر پرولتر بدون رها کردن کل جامعه از تقسیم طبقاتی و در نتیجه از مبارزه طبقاتی قادر به رها کردن خود نبود. حالا دیگر کمونیسم به معنای معجونی از عقاید ذهنی و جامعه کامل و ایده آل خیالی نبود بلکه نظر به طبیعت داشت و شرایط و نتایج کلی اهداف مبارزاتی پرولتاریا را در نظر می گرفت. حالا ما به هیچوجه انتظار نداشتیم یافته های ما منحصر به دنیای "با سوادان" باشد بلکه برعکس هر دو ما از مدتها پیش در امور جنبش های انقلابی درگیر شده و همراهانی در دنیای حاملان دانش طبقاتی خصوصاً در غرب آلمان بدست آورده بودیم و رابطه گسترده ای با پرولتاریای سازمان یافته ایجاد کرده بودیم. وظیفه ما ایجاد بنیانی علمی برای نقطه نظرات مان بود و در عین حال در مرحله نخست جلب پرولتاریای آلمان و بعد پرولتاریای اروپا به مواضع اعتقادی مان از اهمیت والایی برخوردار بود. به محض اینکه باورها ما برای خودمان روشن و مسجل شد کارمان را شروع کردیم. در بروکسل انجمن کارگران آلمان را تاسیس کردیم و نشریه Deutsche Brüßeler Zeitung را بدست آوردیم تا به عنوان ارگان انقلاب فوریه به اهداف ما خدمت کند. ما به تماس های خود با بخش انقلابی چارتیست های انگلستان از طریق جولیان هارنی Julian Harney ادیتور Northern Star ارگان مرکزی جنبش که من هم یکی از یاری کنندگانش بودم ادامه دادیم. همچنین وارد نوعی کارتل با دمکراتهای بروکسل (مارکس معاون جامعه دمکراتیک بود) و سوسیال دمکراتهای

Réforme فرانسو شدیم که من اخبار جنبش های آلمان و انگلیس را به آنها می رساندم. به طور خلاصه ارتباط ما با سازمان های پرولتاری و رادیکال و ارگانهای مطبوعاتی به نحو احسن برقرار بود. رابطه ما با اتحادیه دقیقاً به قرار زیر بود: البته ما قبلاً از موجودیت اتحادیه مطلع بودیم؛ در سال 1843 شاپر پیشنهاد کرد من به اتحادیه بپیوندم که طبیعتاً در آن دوران پیشنهاد او را نپذیرفتم. اما نه تنها مکاتبات مداوم خود را با لندنی ها ادامه دادیم بلکه رابطه نزدیکی هم با دکتر اوربک Dr Ewerbeck که بعد ها رهبر کمونهای پاریس شد برقرار کردیم. ما بدون دخالت در مسائل داخلی اتحادیه از وقایع خیلی مهم اطلاع می یافتیم. به عبارت دیگر ما از طریق ارتباط کلامی و بحث و گفتگو و نیز از طریق مکاتبه و مطبوعات بر دیدگاههای تئوریک مهمترین اعضای اتحادیه تاثیر می گذاشتیم. برای این منظور ما چندین نشریه لیتوگراف برای رساندن دیدگاه هایمان در موقیعت های ویژه و متفاوت به اعضا و هواداران در سراسر جهان در خصوص مسائل داخلی حزب کمونیست در حال تاسیس، ایجاد کردیم. اتحادیه هم در این خصوص گاهگاهی دخالت می کرد. به این ترتیب هرمن کریگ دانشجوی جوان وستپالی که به

از طریق پناهندگان لندنی رابطه نزدیکی با انقلابیون فرانسوی، بازماندگان رفقای مسلح 12 ماه می سال 1839، و سایر قطب های رادیکال برقرار شد. مهاجرین رسمی هلندی مثل مازینی ها به جای متحد بودن رقیب به شمار می آمدند. چارتیست های انگلیسی بنا به ویژگی های خاص جنبش انگلیسی شان، انقلابی محسوب نمی شدند. رهبران لندن بعدها از طریق من با آنها ارتباط برقرار کردند. عوامل دیگری هم باعث شد تا ویژگی های اتحادیه بعداً تغییر پیدا کند. با وجود اینها پاریس همچنان - و در آن دوران بدرستی- به مثابه شهر اصلی انقلاب محسوب می شد. اینهمه به خاطر وابستگی به موقیعت انقلابی این شهر بود. توسعه اتحادیه خودآگاهی آن را افزایش داد. احساس می شد ریشه های اتحادیه بطور روزافزونی در بین طبقه کارگران آلمان گسترش می یابد. کارگران آلمان بطور تاریخی نمونه استاندارد کارگران شمال و شرق اروپا بودند. در وایتلینگ بود که تئورسین کمونیست ظاهر شد که با شجاعت تمام در میان رقبای معاصر فرانسوی خود جای گرفت. نهایتاً تجربه قیام دوازدهم ماه می به ما آموخت که در حال حاضر با اقدام به قیام انقلابی چیزی حاصل نخواهد شد. و اگر فردی تلاش می کرد تا هر رخدادی را به مثابه علامتی برای نزدیک شدن توفان تعبیر کند و نیز می کوشید تا همچنان به اصول شبه توطئه قدیمی آویزان باقی بماند، اساساً تقصیر از شکست انقلابی گذشته بود که با نظرات سالم در پیش رو تصادم می کرد. در هر صورت، دکترین اجتماعی اتحادیه، هرچند غیر قطعی، شکست های بسیار بزرگی را بخود دید که در واقع ریشه در شرایط اجتماعی داشتند. اعضای اتحادیه، که در آن دوران عمدتاً از کارگران بودند، اکثریت قریب به اتفاق شان صنعتگر بودند. حتی در متروپولیس های بزرگ، فردی که آنها را استثمار می کرد عموماً خودش یک خرده ارباب بود. بهره کشی از خیاطان در کارگاههایی انجام می گرفت که از تولید دستی به تولید عمده صنعتی برای یک سرمایه دار تغییر شکل داده بودند. در این کارگاهها لباس های حضری تهیه می شد. در آن دوران این نوع تولید کم کم در لندن به منصفه ظهور می رسید. از یک سو بهره کشان از این صنعتگران خود خرده بورژوا بودند و از سوی دیگر آنها هم آرزو می کردند روزی ارباب خودشان باشند. علاوه بر اینها، توده ای که در آرزوی داشتن مجمع صنفی بودند در آن زمان دست به دامان صنعتگران آلمانی می شدند. بنابر این بزرگترین افتخار برای اینها این بود که به عنوان ضمیمه ی خرده بورژوازی محسوب می شدند و هنوز بصورت پرولتاریای کامل درنیامده بودند. ضمیمه ای که در آستانه عبور به دنیای پرولتر مدرن بودند ولی هنوز وارد صفوف مبارزه با بورژوازی یا همان سرمایه بزرگ، نشده بودند البته این صنعتگران یا هوش ذاتی خود - هرچند بدون خودآگاهی کامل- می توانستند آینده محتوم خود را پیش بینی کنند و مطمئن باشند که دیر یا زود وارد حزب پرولتاریا خواهند شد.

البته این خطر وجود داشت که تعصب اعضای اتحادیه نسبت به مشاغل سابق شان موجبات لغزش و اشتباه آنها را در هر برهه و نیز به هنگام نقد و بررسی حقایق اقتصادی و مورد سوال قرار دادن جزئیات جامعه موجود فراهم سازد. به باور من حتی یک نفر در کل اتحادیه وجود نداشت که یک کتاب در باره اقتصاد سیاسی خوانده باشد. این موضوع اما اهمیت چندانی نداشت زیرا در آن دوران "مساوات"، "برادری" و "عدالت" به آنها کمک می کرد تا بر هر نوع مانع تئوریک غلبه کنند. در عین حال نوع متفاوتی از کمونیسم پا به پای اتحادیه و وایتلینگ نضج گرفت. زمانی که در منچستر بودم کاملاً برایم ملموس بود که حقایق اقتصادی که تا آن زمان هیچ نقشی و یا در بهترین حالت نقش ناچیزی در تاریخ نگاری داشتند حداقل در عصر جدید نیروی عمده تاریخی هستند که زیر بنا و ریشه آنتاگونیسم طبقاتی را در ممالکی که همچون انگلستان در حال حاضر به یمن صنایع گسترده کاملاً توسعه یافته اند، تشکیل می دهند و مبنای تشکیل احزاب سیاسی و مبارزات حزبی و به طریق اولی کل تاریخ سیاسی را ایجاد کرده اند. مارکس نه تنها به مشابه این اندیشه دست یافته بود بلکه پیشترها در Deutsche-Französische Jahrbücher (1844) اگر بخوام کلی بگویم این



شماره سه، سال اول، آبان ماه ۱۳۹۳

شماره
ندارک حزب انقلابی

آلمان حتا برای اهداف تبلیغی ضروری است. و اینکه این سازمان که حتماً خصلت محلی نخواهد داشت حتا در خارج از آلمان هم باید مخفی باشد. البته قبلاً سازمانی در قامت اتحادیه وجود داشت. سازمانی که اینک اعضای آن ضمن تأیید مواضع ما جهت همکاری با ما اعلام آمادگی می کردند. آیا می شد پیشنهاد آنها را رد کرد؟ البته که نه. به این ترتیب ما به اتحادیه پیوستیم و مارکس انجمن اتحادیه را در بروکسل با شرکت دوستان نزدیک مان تشکیل داد و من هم در پاریس با سه انجمن ارتباط برقرار کردم. در تابستان سال 1847 نخستین کنگره اتحادیه در لندن برگزار شد که در آن دلیو ولف نمایندگی بروکسل را به عهده داشت و من نمایندگی لندن را. در این کنگره قبل از هر چیز سازمانیابی مجدد اتحادیه انجام گرفت. آنچه از دوران توطئه گری اتحادیه باقی مانده بود و به دوران سنتی اتحادیه مربوط می شد از بین رفت. اینک اتحادیه دارای مجامع، حوزه ها، حوزه های رهبری، کمیته مرکزی و کنگره بود و از آن پس خود را "اتحادیه کمونیست" نامید.

«هدف اتحادیه براندازی بورژوازی، برقراری حاکمیت پرولتاریا، نابودی جامعه کهنه بورژوازی مبتنی بر آنتاگونیسم های طبقاتی و ایجاد جامعه نوین بی طبقه و بدون مالکیت فردی است.»

—نخستین مقاله اینگونه به قلم در آمد. سازمان کاملاً دموکراتیک بود. افراد و کمیته ها انتخابی و در هر لحظه قابل برکناری بودند. این امر جلوی هرگونه توطئه و دیکتاتور ک را سد می کرد و به این ترتیب اتحادیه - حداقل در دوران صلح - به نهاد تبلیغی صرف تبدیل شد. این قوانین جدید برای بحث در اختیار جوامع قرار گرفت - روند جاری دموکراتیک بود - و به این ترتیب در کنگره دوم مجدداً مورد بررسی قرار گرفت و نهایتاً در 8 دسامبر سال 1847 مورد قبول واقع شد. این قوانین در صفحه 239 ضمیمه X جلد نخست ورموت و استایبر Wermuth and Stieber مجدداً چاپ شدند.

کنگره دوم در روزهای پایانی نوامبر و اوایل دسامبر همان سال برگزار شد. در این کنگره مارکس هم حضور یافت و طی مباحث پرشور و طولانی از نقطه نظرات نوین اش دفاع کرد. کنگره حداقل ده روز به طول انجامید. در پایان بعد از رفع شدن شک و تردیدها تمام مواد پیشنهادی با اکثریت کامل آراء تصویب شد و مارکس و من موظف به تهیه مانیفست شدیم. این کار بلافاصله بعد از تصمیم گیری انجام شد. چند روز قبل از انقلاب فوریه برای چاپ به لندن فرستاده شد. از آن زمان به بعد مانیفست به سراسر جهان فرستاده شده و به زبان های مختلف ترجمه و به عنوان راهنمای عمل بسیاری از جنبش های پرولتاری جهان مورد استفاده قرار گرفته است. **به جای شعار قدیمی اتحادیه مبنی بر "همه انسانها برادرند" شعار مبارزاتی جدیدی ظاهر شد: "کارگران جهان متحد شوید!"** این شعار آشکارا ماهیت و جهت گیری بین المللی مبارزه را نشان می دهد. هفده سال بعد این شعار در سراسر جهان به عنوان شعار اصلی انجمن بین المللی کارگران برگزیده شد. در حال حاضر پرولتاریای رزمنده همه کشورهای آن را در پرچم مبارزاتی خود نقش بسته اند.

انقلاب فوریه آغاز شد. کمیته مرکزی اجرایی لندن بلافاصله کلیه قدرت خود را به کادر رهبری بروکسل منتقل کرد. این تصمیم اما زمانی اتخاذ شد که شرایط امنیتی سختی بر بروکسل حاکم شده بود و امکان هیچگونه تجمع خصوصاً از سوی آلمانی ها وجود نداشت. همه ما در آستانه رفتن به پاریس بودیم و به این ترتیب کمیته مرکزی جدید تصمیم به انحلال خود گرفت تا دست مارکس در تشکیل سریع کمیته جدید در پاریس باز باشد. هنوز چیزی از تصمیم پنج عضو تصمیم گیرنده (سوم مارس 1848) در این خصوص نگذشته بود که پلیس با تعقیب آنها مارکس را در خانه اش دستگیر کرد و روز بعد او را وادار کرد تا به فرانسه برود. جایی که او تصمیم به رفتن به آنجا را داشت. بزودی در پاریس مجدداً همه گرد هم آمدیم. در آنجا سند دوم تنظیم و از سوی همه اعضاء کمیته مرکزی جدید امضاء شد. سند در سراسر آلمان پخش شد و در آن مطالبی آمده است که هنوز هم می توان چیزهایی از آن آموخت.

آمریکا رفت به عنوان نماینده اتحادیه با هارو هارینگ شوریده برای استفاده از اتحادیه جهت زیر و رو کردن آمریکای جنوبی تماس برقرار کرد. او به نام اتحادیه نشریه ای ایجاد کرد که در آن به تبلیغ کمونیسم عجیب و غریبی بر اساس تخیلات عاشقانه بر پایه "عشق" و سرشار از دوستی و عشق پرداخت. برای مقابله با تأثیرات مخرب این دیدگاه نشریاتی را به آنجا فرستادیم و به این ترتیب کریگ از صحنه اتحادیه محو شد و بعدها وایتلینگ به بروکسل بازگشت. او دیگر آن آدم ساده در ماموریت های مسافرتی از سوی خیاطان نبود و حالا با آنکا به ذهن خلاق خود می کوشید جامعه ای را که کمونیسم شبیه آن بود در ذهن اش تجسم کند. حالا دیگر او مرد بزرگی بود و همین بزرگی موجب آزار و پیگرد وی از سوی اطرافیان بود. در هر گام با توطئه و حسادت و دشمنان مخفی مواجه بود - پیامبری که با نسخه ای از بهشت حاضر و آماده آینده در دست، از کشوری به کشور دیگر می رفت - و همواره در هراس بود نکند کسی این نسخه را از وی سرپاید. وی قبلاً با اعضاء اتحادیه در لندن و بروکسل، جایی که مارکس و همسرش از وی استقبال کرده بودند، اختلاف پیدا کرده بود. از آنجا که وی نمی توانست با کسی جوش بخورد بعد از مدتی راهی آمریکا شد تا به نقش پیامبری اش در آنجا ادامه دهد.

همه این اتفاقات شبیه انقلابی بود که در اتحادیه و خصوصاً در میان رهبران لندن رخ می داد. ما هیت نارسای تصور قبلی از کمونیسم، هم کمونیسم تساوی طلبانه و ساده فرانسوی و هم کمونیسم وایتلینگ کم کم به آنها آشکار می شد. ریشه این نوع کمونیسم به مسیحیت ابتدایی وایتلینگ برمی گشت - هر چند که در اوراق انجیل گناهکاران بدبخت می شد نوشته هایی در این زمینه پیدا کرد - این امر موجب شد تا جنبش در سوئیس به کف احمق هایی چون آلبرشت و بعدها پیامبران سوء استفاده چی مثل کولمن بیافند. چند تن از نویسندگان ادبی با "سوسیالیسم واقعی" سرو کار داشتند - ترجمه عبارت پردازی های سوسیالیست های فرانسوی به آلمان فاسد هگلی و خیالپردازی های عاشقانه احساساتی (به بخش آلمانی مانیفست کمونیست در باره سوسیالیسم "واقعی" مراجعه کنید) - که کریگ و مطالعه ادبیات مکاتبه ای مربوط به اتحادیه نشان می دهد بزودی موجب شد تا انقلابیون قدیمی اتحادیه فریب بخورند و به خاطر ضعف بینشی و ساده نگری منحرف شوند. در برابر دفاع ناپذیری دیدگاههای تئوریک قدیمی و کژراهه های مترتب بر آن بیش از پیش در لندن مشخص شد که حق با یافته های نوین تئوری من و مارکس است. بی شک وجود دو تن از شخصیت های صاحب نفوذ به لحاظ توان درک تئوریک در بین رهبران لندن نسبت به افرادی که سابقاً ذکرشان رفت موجب جا افتادن سریع این باور گردید. این دو تن عبارت بودند از: نقاش مینیاتور کارل پفاندر از هلیبرون و خیاط ژرژ آکواریوس از تورین.

(پانوشنت انگلس: پفاندر حدود هشت سال پیش در لندن مرد. او مردی با هوش سرشار و ویژه و آدمی بذله گو و طنز پرداز و دیالکتیکی بود. تا آنجا که می دانم آکواریوس چندین سال دبیر شورای عمومی اتحادیه بین المللی کارگران بود. در همان شورای عمومی که افرادی که در پایین از آنها نام خواهیم برد حضور داشتند: آکواریوس، پفاندر، لسندر، لوچنر، مارکس و خود من. آکواریوس بعدها خود را بکلی در اختیار جنبش اتحادیه کارگری انگلیس قرار داد.)

کافی است گفته شود در بهار سال 1847 مول مارکس را در بروکسل ملاقات کرد و پس از آن بلافاصله برای دیدن من به پاریس آمد و چندین بار از سوی رفقاییش در اتحادیه از ما دعوت به پیوستن به اتحادیه نمود. بنا به گفته وی آنها متقاعد شده بودند که موضع ما در خصوص لزوم رها کردن اتحادیه از سنت قدیمی و قید و بندهای اندیشه مبتنی بر توطئه گری ضرورت تام دارد. شرط ما برای ورود به اتحادیه این بود که باید برای ما فرصت دفاع از کمونیسم انتقادی خود در برابر کنگره اتحادیه به صورت ارائه مانیفستی که مانیفست اتحادیه نامیده خواهد شد بدهند و سهمیه ویژه ای برای جایگزینی افراد و بروز کردن اتحادیه با اهداف نوین اختصاص دهند. ما هیچ شکی نداشتیم که وجود سازمانی در میان طبقه کارگر

می گرفت. به این ترتیب ما بیش از سیصد یا چهارصد کارگر به آلمان فرستادیم که اکثرشان عضو اتحادیه بودند.

همانگونه که به راحتی می شد پیش بینی کرد اتحادیه در برابر جنبش گسترده خلقی ایجاد شده ضعیف بود. سه چهارم اعضای لیگ که قبلاً در خارج بودند حالا دیگر پس از برگشتن به کشور محل زندگی خود را تغییر داده بودند. مجمع قبلی آنها از هم پاشیده بود و تقریباً ارتباط خود را با اتحادیه از دست داده بودند. بعضی از آنها از روی جاه طلبی نمی خواستند ارتباط های قبلی خود را احیاء کنند اما در هر حال هر یک از آنها خود در محل کار و زندگی به جنبش تبدیل شده بودند. در ضمن وضعیت در هر یک از دولتهای کوچک، استانها و شهرها چنان متفاوت بود که اتحادیه غیر از صدور رهنمود های کلی کار دیگری نمی توانست بکند. و بهتر این بود که رهنمودها از طریق مطبوعات صادر شوند. بطور خلاصه از لحظه ای که شرایط لازم برای مخفی شدن اتحادیه از بین رفت اتحادیه مخفی هم تق و لق شد. این امر می توانست کسانی را که از آخرین نشانه های اتحادیه مخفی خلاص شده بودند کاملاً حیرت زده کند.

در هر صورت اتحادیه بهترین مدرسه برای فعالیت های انقلابی بود که اینک منصف ظهور می یافت. در راین، جایی که Neue Rheinische Zeitung مرکزی کاملاً سازمان یافته و مستحکم داشت، در ناسو، در راینیش هسه و ... اعضای اتحادیه در راس مبارزات نفس گیر جنبش دمکراتیک بودند. در هامبورگ هم وضع به همین منوال بود. در جنوب آلمان دمکراسی خرده بورژوازیی دست بالا را داشت. در برسلو تا تابستان 1848 ویلهلم ولف به موفقیت بزرگی دست یافته بود. علاوه بر این وی نمایندگی جانشین در پارلمان فرانکفورت را هم کسب کرده بود. نهایتاً استفتان برن آهنگساز که در بروکسل و پاریس به عنوان عضو فعال اتحادیه کار کرده بود سازمان برادری کارگری را بنیان نهاد و تا 1850 به موفقیت گسترده ای دست یافت. برن که جوانی بسیار خلاق بود و قدری در چهره سیاسی شدن عجله داشت جهت متحد کردن توده های وسیع با بسیاری از اجامر و افراد پست و مهمل پیمان "برادری" بست و در نهایتاً مردی شد که نتوانست اتحاد را به میان گرایشهای مبارزاتی زحمتکشان بیاورد و مشعلی در میان تاریکی و بحران بیفزورد. در نتیجه در نشریات رسمی انجمن دیدگاههای بیان شده در مانیفست کمونیست با آمال و آرزوهای انجمنی لویی بلان، پرودون، حامی گری و غیره آمیخته شد و اش شله قلمکاری حاصل شد. خلاصه اینکه آنها می خواستند همه را راضی نگهدارند. [allen alles sein]

بویژه در اعتصابات می خواستند همکاری تولید اتحادیه های کارگری و تولید کنندگان را ایجاد کنند و فراموش می کردند که قبل از همه این مسئله در پیروزی های سیاسی در آخرین مراحل مبارزات حاصل می شود که در آن تولید کنندگان با دیدن امکان پیروزی قطعی طبقه کارگر به صفوف کارگران می پیوندند. وقتی نهایتاً ارتجاع به موفقیت هایی دست یافت، رهبران برادری لزوم شرکت مستقیم در مبارزات انقلابی را درک کردند و در این شرایط بود که بطور طبیعی توده های گنج شده و چپ و راست زن را که گرد آورده بودند در صفوف خود مشاهده کردند. در ماه می سال 1849 برن در قیام دسردن شرکت کرد و شانس آورد که قسر در رفت. اما در نقطه مقابل جنبش سیاسی عظیم پرولتاریا، برادری کارگران ثابت کرد که تنها یک (Sonderbund اتحادیه مجزای) صرف است که تا حد زیادی تنها روی کاغذ موجودیت داشت و چنان نقش حاشیه ای ایفا می کرد که ارتجاع تا سال 1850 نیازی به سرکوب آن و شاخه های باقی مانده آن تا سالهای متمادی بعدی نمی دید. برن که نام اصلی اش باتر میلش بود چهره سیاسی بزرگی نشد بلکه پروفیسور دون پایه ای باقی ماند که چندی پیش مارکس را ترجمه کرده بود و بعدها آثار رنان را به زبان پرطمطراق آلمانی برگرداند.

با فرا رسیدن سیزدهم ژوئن سال 1849 شکست قیام می در آلمان و سرکوب انقلاب بلغارها از سوی روس ها موجب به پایان رسیدن دوران انقلاب کبیر 1848 شد. اما پیروزی ارتجاع به هیچوجه پایان همه چیز نبود. سازماندهی مجدد نیروهای پراکنده انقلابی و نیز اعضای اتحادیه یک ضرورت بود. باز هم اوضاع مثل سال 1848 نامساعد بود. همه سازمانهای علنی پرولتاریا مجبور به سازماندهی مجدد مخفی بودند.

ترجمه مهرداد مینایی

درخواست های حزب کمونیست در آلمان:

1. سراسر آلمان باید جمهوری واحد جدایی ناپذیر اعلام شود.
 2. نمایندگان مردم باید چنان مورد احترام واقع شوند که کارگران هم بتوانند در پارلمان مردم آلمان حضور یابند.
 3. تسلیح عمومی مردم.
 4. دارایی شاهزادگان و فئودال ها و حکام محلی اعم از معادن و چاههای آب و ... باید در اختیار دولت قرار گیرد. کشاورزی باید با استفاده از وسایل مدرن و در گستره ای بزرگ به نفع عموم مردم انجام گیرد.
 5. زمین های وقفی که در رهن کشاورزان هستند باید اموال دولتی اعلام گردند و اجاره بهای آنها به خزانه دولت واریز شود.
 6. در مناطقی که زمین های اجاره ای توسعه یافته اند اجاره بها به عنوان مالیات به دولت پرداخت گردد.
 7. کلیه لوازم حمل و نقل: راه آهن، کانال ها، کشتی های بخار، جاده ها، پست و ... باید در اختیار دولت باشند. باید آنها را جزء اموال عمومی و در ردیف دارایی های عمومی غیرقابل تصرف از سوی طبقات مختلف محسوب کرد.
 8. محدودیت حق ارث.
 9. تمهیدات لازم برای قانون مترقی مالیات تصاعدی و الغای مالیات بر کالاهای مصرفی.
 10. ایجاد کارگاههای ملی و تضمین تامین لوازم و کالاهای ضروری برای تداوم حیات کارگران و تامین زندگی کسانی که قادر به کار نیستند.
 11. آموزش ابتدایی رایگان و همگانی.
- اینها به نفع پرولتاریای آلمان، خرده بورژوازی و دهقانان است که با تمام توان برای به اجرا در آوردن قوانین فوق تلاش کنند. تنها با آموزش می توان میلیونها آلمانی را که تاکنون از سوی اقلیت ناچیزی تحت استثمار بوده اند از تداوم این روند ظالمانه رهانید و حقوق انسانی شان را به مثابه تولید کنندگان ثروت به آنها بازگرداند.
- کمیت: کارل مارکس، کارل شاپر، اچ. بوئر، ف. انگلس، جی. مول، دبلویو. ولف

در آن زمان پاریس را شور و شوق برای پیوستن به لژیون انقلاب فرا گرفته بود. اسپانیایی ها، ایتالیایی ها، بلژیکی ها، هلندی ها، لهستانی ها و آلمانی ها بطور جمعی به هم پیوسته بودند تا سرزمین مادری خود را رها سازند. لژیون آلمانی ها را هروگ، بورنستد، بورنشتین هدایت می کردند. از آنرو که بعد از انقلاب همه کارگران خارجی نه تنها مشاغل خود را از دست داده بودند بلکه از سوی مردم هم تهدید می شدند عمیقاً در پی پیوستن به لژیون بودند. دولت جدید از این روند به عنوان فرصتی برای خلاصی از دست کارگران خارجی استفاده کرد و با پرداختن مبلغ بسیار ناچیز 50 سانتیم در هر روز در جبهه از آنها به عنوان سرباز استفاده می کرد و به این ترتیب وزیر امور خارجه لامارتین لفاظ فرصت یافت تا به دولت مورد علاقه توده ها خیانت کند.

ما به شدیدترین وجه ممکن با این بازی با انقلاب مخالفت کردیم. آنها می خواستند به زور انقلاب را از بیرون به جامعه در حال طغیان آلمان تحمیل کنند و به این ترتیب انقلاب خودجوش آلمان را خفه نمایند. در نتیجه دولت را تقویت و لژیون را طبق تعهد لامارتین بدون دفاع به چنگال نیروهای آلمان بسپارند. وقتی انقلاب در وین و برلین پیروز شد لژیون هرچه بیشتر بلا استفاده شد اما از آنجا که بازی شروع شده بود لاجرم تداوم می یافت.

ما باشگاه کمونیست های آلمان را ایجاد کردیم و در آنجا به کارگران آلمانی می گفتیم که خودشان را از لژیون دور نگهدارند و به جای پیوستن به آن افراداً به کشورهای خود برگردند و در خدمت جنبش قرار گیرند. رفیق قدیمی ما فلوکن که در دولت موقت مقامی به دست آورده بود برای کارگرانی که از سوی ما معرفی می شدند همان امکانات مسافرت را ایجاد می کرد که در اختیار لژیون ها قرار